

برای مطالعه جوانان  
بهترین کتابها سرگذشت  
نوابغ دنیا است .....

# جنات روسیه

یا



## سقوط بناپارت

از انتشارات :  
کتابخانه و چاپخانه اقبال

تألیف و ترجمه :  
پرویز خلعت بری



تهران - ۱۳۲۵



سقوط بناپارت

---

# جنگ روسیه

---

تألیف و ترجمه :  
پرویز خلعت بری

---

از انتشارات :

## کتابخانه و چاپخانه اقبال

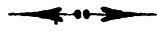


تهران - آذر ماه ۱۳۲۵

---

چاپخانه اقبال - تهران

## مقدمه نگارنده :



خوانندگان محترم کتابی که اکنون در دسترس شما قرار میدهد بخشی از زندگی بزرگترین مردان جهان و سبب عمده سقوط معظم ترین امپراتوری های دنیا است.

در این کتاب خواهید خواند که چگونه تصادفات وقایع در ظرف شش ماه بزرگترین نیروهای نظامی آن زمان گیتی را تحلیل برده و سپاهی که بمناسبت عظمت و قدرتش کبیر خوانده میشد بلشگریان منزه می نمود مبدل ساخت.

تا آنجا که مدارک مورد استفاده و اطلاعات و معلومات من اجازه میداد

کوشش نمودم که کتابی جامع تقدیم خوانندگان نمایم.

در این کتاب بیشتر سعی شده است که علل بروز جنگ و وقایع نبرد و بالاخره

علل شکست و نتایج آن را بطور کامل شرح دهم.

خوانندگان عزیز اگر بخواهند کاملاً از مطالب این کتاب برخوردار

گردند باید تاریخ انقلاب کبیر فرانسه و بویژه از وقایع زندگی امپراطور

ناپلئون بخوبی مطلع باشند زیرا همانطور که تذکر دادم این کتاب بخشی از

زندگی بناپارت است. و شك نیست که وقایعی که در این کتاب ذکر میکنیم

با اتفاقات ماقبل و مابعد آن بستگی کامل دارد.

ولی در هر حال جدیت کرده ام تا آنجا که ممکن است این نیازمندی را

باحواشی و زیر نویسها مرتفع سازم. و وقایعی را که با تاریخ ما مربوط است

اجمالاً شرح دادم و خصوصاً برای آنکه ذهن خوانندگان کاملاً خالی نباشد ترجمه

مختصری از زندگی ناپلئون را نیز بمقدمه کتاب افزودم.  
در این کتاب پیش از آنکه بشرح وقایع پرداخته شود بطوریکه در  
بالا گفتم کوشش نمودم که علل معنوی و حقیقی شکست و نتایج اخلاقی موفقیت  
روسها را کاملاً مشهود سازم.

بطوریکه ملاحظه خواهید کرد ارتش آن روزی فرانسه معظم‌ترین  
و منظم‌ترین آرتشهای جهان و صاحب روحیه قوی و نیرومند بودند و شک  
نداشتند که در این نبرد نیز فاتح خواهند گردید ولی خشم و قهر طبیعت و سرمای  
جان‌فرسای روسیه، بادهای مخوف و سوزناک و کشنده که از قطب شمال  
میوزید، نقشه مطروحه هولناک تزار الکساندر اول و بالاخره ضربات و صدمات  
واردی از طرف قزاقان با شهامت روسی و دفاع دلیرانه آنان از میهن  
خویش، تخریب شهرها، نابود ساختن آذوقه و بسیاری از موجبات دیگر  
که در متن کتاب ذکر شده است خیال فتح را از خاطر فرانسویان برده و  
حتی برعکس آرزوهایشان چنان شکستی نصیبشان گردید که حتی در جنگهای بعد  
باینکه از جان گذشته و دلیرانه بدفاع میپرداختند کاری از پیش نبرده و ارتشی  
که مدت ۲۰ سال موجب وحشت قاره اروپا و باعث هراس زعمای انگلیسی بود در  
اندک زمانی یعنی دو سال از پای درآمد و فرمانده مقتدری که سالها از هیبتش  
بدن پادشاهان میلرزید مجبور باستعفاء و در تحت نظر دشمنانش بجزیره آلب  
تبعید گردید.

این محبوس، این تبعید شده همان بود که بارها امپراتوران معظم اروپا  
بپایش افتاده خود را از بندگان درگاهش می‌شمرده اند.  
این مرد کسی بود که چندین پادشاه در زیر نظر مستقیمش حکومت می‌کردند  
او تاج بخشیها کرده بود.

ناپلئون پس از فتح ایلو با روسیه مغلوب معامله غالب و مغلوبی نکرد  
در حالیکه فاتح بود و میتوانست اصلارژیم حکومت روسیه را تغییر دهد ولی

اینکار را نمود و دوباره سلطنت روسیه را با لکساندر واگذارده.  
پروس و اتریش را همینطور، اسپانیا، ایتالیا، ناپل، هلند و سوئد  
و بسیاری از ایالات اروپا پادشاه و رؤسایش مستقیماً از دربار فرانسه  
انتخاب میشدند.  
خود بناپارت روزی در سنت هلن متوجه اقتدار سابق خود شده  
و گفت:

«چه امپراطوری زیبایی! من بر ۸۳ میلیون نفوس که نصف جمعیت اروپا  
را تشکیل میدادند حکومت مینمودم!»

حقیقتاً باید اقرار کرد که او شاهنشاه بتمام معنی بود برخی او را خلف  
شارل مانی میدانند ولی واز شارلمانی بزرگتر بود. بقول آلبرماله «مردی  
بزرگتر از ناپلئون تا کنون قدم بعرصه وجود نگذاشته است»  
باید فکر کرد چه شخصیتی درخور این تعریف است؟

چه عظمتی را هر قدر هم خیره کننده باشد می توان اینگونه  
توصیف کرد؟

تنها این تعریف شایسته مردی است که از هر حیث بزرگ باشد و  
ناپلئون چنین بود.

قوانین، نامه های قضائی و عهدنامه سیاسی و بالاخره کارهای نظامی اش  
ویرا شایسته چنین توصیفی مینماید.

عظمت او مدیون اعمالش بود جنگهای پرافتخارش موجب سرافرازی  
کشور و خودش را فراهم آوردند بطوریکه زمان او در تاریخ بعصر ناپلئون  
معروف است.

معروف است که میگویند سبب سربلندی ملل زور و قدرت آنان است  
و فقط زورمندان حق حیات دارند. و میبینیم که ناپلئون نیز بفرانسویان چنین حق

حیاتی عطا کرده بود.

در سال ۱۸۱۰ امپراطوری فرانسه قسمت اعظم اروپا را شامل بود.  
و عظمتی فوق تصور داشت. جنگ روسیه اینهمه عظمت، این همه بزرگی، اینهمه  
جلال، یعنی کاخ امپراطوری ناپلئون را تکان سختی داد.

این جنگ نخستین ضربتی بود که بی پایه این کاخ رفیع وارد آمده و او را  
سست و آماده ویرانی نمود.

در هر حال بیش از این با مقدمات وقت خوانندگان عزیز را تلف  
نکرده همانطور که تذکر داده شد تا آنجا که مقذور بود سعی نمودم کتاب  
جامعی درباره این جنگ تقدیم خوانندگان نمایم ولی با اینحال بهیچوجه نمی  
توان ادعا کرد که کتابی کامل و خالی از سهو و اشتباه تهیه نموده‌ام و بهمین  
جهت از خوانندگانیکه بسهو و اشتباهی بر بخورند خواهشمندم مطلعم گردانند  
تا اگر کتاب بچاپ های بعدی نیز رسیده تا اندازه‌ای صحیح تر باشد.

**پرویز خلت ببری**

تهران- آذر ۱۳۲۵

# مدار کی کہ در تالیف و ترجمہ این کتاب

بکار رفتہ عبارتند از :

نام مترجم	نام مؤلف	کتاب
آقای رشید یاسمی	آلبرمالہ	تاریخ قرن ہیچده انقلاب فرانسه وامپراطوری ناپلئون
-	تیمسار سرتیپ ہدایت	جنگہای ناپلئون
-	آقای کاظم عمادی	ناپلئون
-	بوریلین	سرگذشت ناپلئون
Emil Ludwig		Napoleon•
Conal o'rlordan		« Passes•
philip van ness migers		General History•
Gabord		Napoléon Bonaparte
Dictionere Encyclope'dique Universel Ullustré•		



مفقوط بنا پارت  
یا  
جنک روسیه

---

علل اتحاد روسیه و فرانسه

---

ملاقات تیلسیت - پس از آنکه در فوریه ۱۸۰۷ قوای روسیه در ایلو مغلوب سپاهیان فرانسه و سپس در فریدلند (در ۱۴ ژوئن همان سال) بکلنی از پا در آمد تزار الکساندر اول حاضر شد در تیلسیت ناپلئون را ملاقات نماید .

تزار از امپراطور فرانسه تقاضای متارکه نمود .  
ولی امپراطور او را بملاقات خویش خواند در هر حال دو امپراطور در قایقی میان رود نیمن در ۲۶ ژوئن ملاقات و چند روز بعد قرار دادی بامضاء رسا میدند .

و مقرر شد اولاً خسارت جنک بعهده پادشاه پروس و ثانیاً شهرهای زیر از آن منتزع شود .

اراضی چپ رودالب و هانور و بالاخره تزار از بابت جنک با آنکه شکست

خورده بود چیزی نپرداخت و علت آنکه ناپلئون با الکساندر معامله غالب و مغلوب نکرد آن بود که مبنخواست یکباره دوستی او را بدست آورده و خیال خود را از جانب خاور آسوده نماید و دشمنی جدید و نیرومند برای انگلستان ایجاد کند و مخصوصا مقررات محاصره بری را با کمک روسیه انجام دهد .



(محاصره بری اعلان جنگ خاصی است که امپراطور فرانسه با انگلستان داده بود و اقدام بآن همکاری کلیه دول اروپائی را ایجاب میکرد) زندگی ناپلئون را سراسر میتوان جنگ با انگلستان نامید و اتفاقا بالاخره نیز باین مقصود فائق نیامد .

انگلستان روی سیاست دائمی و همیشگی خود حاضر نبود در اروپا يك دولت بزرگ و نیرومند ایجاد شود و همیشه میکوشید موازنه را در اروپا

حفظ نماید و برای اجرای این مقصود نیز همواره از کشور روسیه استفاده  
مینمود سایر دول اروپائی نیز با ایجاد يك فرانسه قوی مخالفت میورزیدند  
و هر يك بنحوی اصلاح فرانسه را آرزو مینمودند زیرا چنین دولت عظیمی  
خیالات جهانگیرانه درسر خواهد پروراند. (۱)

پروس - روسیه - اطریش و غیره هر کدام بكمك انگلستان قیام نمودند  
ناپلئون گذشته از آنکه سرداری جنگجو بود میتوان گفت که سیاست مداری  
مدبر نیز بوده است .

معاهدات اتحادها و غیره نمونه سیاست و تدبیر اوست مثلا در اوائل  
زمانمداری خود برای اینکه از تعداد دشمنانش بکاهد بوسیله معاهدهای  
روسیه را که آنوقت امپراطورش پل اول بود با خود همداستان ساخت و با  
این اتحاد کارهای بزرگی در اروپا انجام داد .



پس از مرگ پل اول جانشین وی الکساندر اول بتخت نشست و در

---

۱ - اصل موازنه اروپائی

تعریف او چنین گفته اند :

«مردی بود صاحب روح و طالب جاه و مقام و متلون المزاج و حتی اراده وی در دست زنی راهبه بود و عقاید راهبه مزبور نیز از طرف الکساندر پذیرفته و بمعرض اجرا گذارده میشد»

ناپلئون با چنین مردی مقابل شده بود و واضح است نیروی عظیم تبلیغات انگلستان نیز از اخلاق الکساندر استفاده کرده و هرآن ویرا برضد فرانسه اغوا مینمود.

و در چندسال اول امپراطوری بواسطه همین علل بین فرانسه و روسیه جنک و خصومت برقرار بود.

ولی ناپلئون بوسیله یک درخواست ملاقات دشمنی را بدوستی تبدیل نمود و خود در این باره بالکساندر چنین مینویسد :

« ما دریک آن از میدان جنک و دشمنی گذشته و یگانگی و دوستی رادر آغوش کشیدیم » (۱)

تعهداتی را که امپراطور از جانب فرانسه نمود جزء بجزء اجرا گردید ولی تزار درباره تعهدات خود تعلل میورزید.

زیرا وی کاملاً منافع کشورش رادر نظر گرفته و آنوقت بفرانسه و معاهداتش می اندیشید و بهین جهت برخی معتقدند که در این میدان سیاست ناپلئون شکست فاحشی خورده است ولی باید دانست ناپلئون باخلاق الکساندر بخوبی آشنا و در ضمن منافع فرانسه را تشخیص داده و آنگاه دوستی الکساندر رادرخواست نموده بود.

## ( علل جنك )

دوامپراطور از معاهده دوستی بایکدیگر جداگتر استفاده را نمودند یعنی ناپلئون بفیصل دادن کارشبه جزیره ایبری و اطیش و غیره پرداخت - الکساندر نیز فنلاند را تصرف و خیال داشت دوک نشین ورشورا ضمیمه روسیه و حتی عثمانی را تجزیه نماید .

دزهر حال پس از آنکه آن هر دو از این اتحاد کاملاً برخوردار گردیدند کم کم سردی آمیخته بنفرتی جانشین دوستیشان گردید و همین نفرت شاید باعث جنك خونینی میگردد و بنا بودی روسیه یا فرانسه تمام میشود . و این قسمت یعنی وجود نفرت از اینجا هویدا است

پس از آنکه ناپلئون ژوزفین را طلاق گفت ژنرال ساواری برای خواستگاری گراند دوشس آنا بروسیه مسافرت کرد . (۱)

دربار روسیه گذشته از آنکه او را با سردی پذیرائی کرد ژنرال فرانسوی حتی برای سکونت منزل بیافت و جوابی هم که باو دادند خشك و منفی بود . و این قسمت واضح است درامپراطور فرانسه تاثیر بدی کرده و ایجاد کدورت مینمود .

برقراری برنادوت بولیعهدی سوئد نیز موجبات خشم تزار را فراهم نمود .

---

۱- خواهر تزار الکساندر

این قضیه عبارت است از درخواست شارل سیزدهم پادشاه سوئد از اتاژنرو مبنی بر اینکه مارشال برنادوت فرانسوی بولیعهدی سوئد منسوب گردد. مجلس این دعوت را با شغف تلقی کرده و پذیرفت و سوئدیها نیز از این قسمت راضی بودند زیرا خیال میکردند شاید باین وسیله از مقاصد خصومت آمیز روسیه مصون و در ضمن شاید ناپلئون در امر محاصره بری برای آنان تسهیلاتی قائل شود.

ناپلئون گرچه میبایست این اتفاق را با خوشحالی و مسرت تلقی نماید ولی او که ردار وزیر دست خود را بهتر میشناخت دانست که بزودی برنادوت بر علیه فرانسه ارتش بسیج کرده و بروی ولینعمت خود شمشیر خواهد کشید امپراتور پس از مصاحبه‌ای که در ضمن آن فرانسوی بودن برنادوت را بخاطرش میآورد ناچار و اضطراراً در ۱۰ اکتبر ۱۸۱۰ او را بسمت سوئد فرستاد در حالیکه بهیچوجه از این انتخاب راضی نبود.

امپراطور روسیه نیز تصور کرد که شاید ناپلئون باین وسیله بخواهد فنلاند را از وی بستاند و خصوصاً کابینه انگلستان عقیده ویرا در این باره تأیید و حتی ویرا مرعوب میساخت ناپلئون نیز حس کرد روسیه ناراضی و حتی بادشمنان وی قصد صلح دارد بدین جهت تصمیم جدیدی برای کاستن از تعداد دشمنانش اتخاذ نمود.

### وصات با دربار اتریش

در تعقیب عدم موفقیت روسیه ناپلئون (برتیه) را برای خواستگاری به دربار اتریش فرستاد و بزودی رضایت طرفین حاصل شد این وصلت یکی از متحدین را از صفشان خارج نمود.

اتریش گرچه ظاهراً دست اتحاد با فرانسه داد ولی باطناً کوچکترین قدمی در راه این دوستی برنداشت و حتی برای متحد خود بکار شکنی هم پرداخت.

پروس نیز با ناپلئون دست اتحاد داد ولی رئیس‌الوزرای آن در خفا برضد فرانسه اقدام می‌کرد این قضیه در اوت ۱۸۰۸ بوسیله اداره پلیس فرانسه کشف گردید فوراً وی مورد تعقیب واقع شد ولی اشتاین (۱) از ترس به روسیه گریخت.

امپراطور فرانسه تا اندازه‌ای بوسیله این اتحادهای ظاهری خود را قوی میدید روسیه نیز که باطناً از وقایع اطلاع داشت از فرانسه نهراسید. خصوصتها در اواخر دسامبر ۱۸۱۰ که روسیه مقررات محاصره بری را لغو نمود آغاز گردید.

### علل جنگ در نظر آلبرماله

آلبرماله علت این نبرد را دو چیز میداند

#### محاصره بری و شخصیت و اخلاق الکساندر.

۱ محاصره بری گرچه از جانب تزار تصویب شد ولی نجبای روسیه هرگز باین امر راضی نبودند این خصوصتها ب مردم نیز سرایت کرد و بطوری که دیدیم بنماینده امپراطور یعنی ژنرال ساواری از کرایه دادن خانه نیز مضایقه کردند. و گذشته از آن امر صدور کالاهای تجارتنی از قبیل گندم و شاهدانه بانگلستان در بوته اجمال میماند. و از این راه ضرر بزرگی باقتصاد روسیه وارد می‌آمد و البته تجار و فروشندگان علت این شکست تجارتنی را فقط و فقط از جانب فرانسه میدانستند باین جهت این طبقه با فرانسویان نظر خوبی نداشتند طبقه سرباز هم که مقهور فرانسویان شده بودند کینه آنها را در دل گرفته و میخواستند در موقعی مقتضی انتقام شکستهای خود را بگیرند و گرفتن انتقام با اتحاد و دوستی البته منافات داشت.

سایر طبقات نیز هر يك بعللی دشمنی فرانسویان را در دل پیرو راندند  
 خلاصه میبینیم ملت روسیه از فرانسه و اتحاد با او متنفر بود و اگر جنگی  
 مهیب بین آنان رخ داد باعث تعجب نیست بلکه برعکس اتحاد با فرانسه موجب  
 شگفتی را فراهم میآورد.

۲- اخلاق شخص الکساندر نیز یکی از علل بزرگ جنگ نامبرده است



الکساندر مردی مذهبی و نخست تحت تأثیر عقاید وادو آلاهارپ (۱)  
 که دارای افکار آزادیخواه بود ولی بعداً بواسطه تلون مزاجی که داشت  
 تغییر رأی داد البته واضح است چنین مردی همانطور که بدون اندیشه و تأمل و  
 سرعت خود را در آغوش دوستی فرانسه افکند بعید نیست که همچنین بی اراده  
 و سریع آن دوستی را بهم زند ولی در هر حال این بی ارادگی و تردد عقیده  
 باعث آن نبود که وی منافع خود و میهن عزیزش را فراموش نماید.

پس از ملاقات تیلسیت الکساندر نخست فنلاند و سپس ولداوی ووالاشی



را ضمیمه کشور خود ساخت و بعداً بدون آنکه جزئی ترین کمکی در جنگ و اگرام بفرانسه کرده باشد پس از فتح وین قسمتی از لهستان را تصرف کرد و همانطور که ذکر شد الکساندر میخواست بوسیله این اتحاد عثمانی را نیز تجزیه نماید. و پس از آن لهستان را نیز تصرف و بدلخواه خود آنرا دوباره تشکیل دهد امپراطور فرانسه در این دو قسمت باوی موافقت نکرد و بهمین دلیل نیز الکساندر کینه وی را در دل گرفت.

پس از جنگهاییکه بمعاهده وین ختم شد الکساندر کاملاً خود را شیفته بناپارت جلوه گر ساخت در حالیکه از بزرگ شدن فرانسه در هراس بود. و از ترقی ناپلئون و کشورش در آتش خشم و حسد و بغض و کینه میسوخت و جرقه ای از آتش فوق سبب شعله ور ساختن جنگ مهیب روسیه گردید. بهمین دلائل جنگ روسیه در شرف آغاز بود.

الکساندر پس از آنکه عملاً با انگلستان متحد شد خواست در ضمن فرانسه را غافلگیر کرده باشد بآنان ضربتی وارد آورد. بدین جهت تصمیم گرفت لهستان را برخلاف میل ناپلئون متصرف شود.

### در خیال تصرف لهستان

الکساندر نخست بالهستانیها از در دوستی درآمد و بآنان قول داد که پس از تصرف آنجا را مستقل سازد و مردم لهستان که هنوز خاطره ۲۴ اکتبر ۱۷۹۵ (غرض تقسیم سوم لهستان است که بیشتر بتقاضای دولت روسیه عملی شد و پس از جنگی که سه دولت روسیه و اتریش و پروس بر علیه لهستانیها در تحت ریاست کوسیوسکو « از مردان شجاع لهستان که باتفاق لافایت در امریکا هنر نماییها کرده بود» کرده و فاتح شدند از سه ژانویه تا ۱۲۴ اکتبر قراردادی بایکدیگر بامضارسانیدند که ورشوا از آن پروس و کراکوی از آن اتریش و بالاخره لیتوانی را نیز روسیه تصرف نماید و البته این تقسیم

تعقيب دو تقسيم قبلي است که آنها نیز بدرخواست روسيه بعمل آمده بود.)  
را از خاطر نبرده بودند و بقول الکساندر اعتباری نداشتند فوراً  
امپراطور فرانسه را از این قضیه آگاه و درضمن خطر روسيه را بوی خاطر  
نشان نمودند

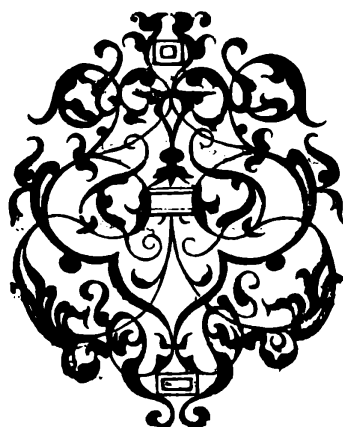
ناپلئون که خود ازدورناظر تمام این جریانات بود باعمال روسيه با  
بدگمانی مینگریست با این گزارش سوءظنش فزونی یافته و برای آنکه تزار را  
از این عمل بازدارد مارشال (داو) را باعده سپاهی بسرحدات لهستان فرستاد  
این عمل باعث شد که الکساندر موقتاً از این خیال باز بایستد.

در این اثنا ناپلئون برای آنکه امر محاصره بری را بوجه اكمال اجرا  
نماید مجبور شد شهرهای حوالی رودخانه های اسکوموز ورن و غیره را که  
برای این امر تصرفشان ضروری بود و همچنین شهرهای هانسه آتیک  
Hanséatiques و برم (Brême) و هامبورک را بیزمتصرف شود (۱۸ فوریه ۱۸۱۱)  
و بالاخره بهمین دلیل دوک نشین الدنبروک را که درتصرف شوهرخواهرتزار  
بود اشغال نمود.

این کار تزار را سخت بهیجان آورد و میدید که ناپلئون عملاً بعلائق  
وی دست درازی میکند

خلاصه این عمل برخشم تزار افزود ولی بازهم تا یکسال هیچیک از  
طرفین باقدامی دست نزدند زیرا روسيه هنوز از فرانسه وحشت داشت و  
ناپلئون نیز مایل بدوستی تزار بوده و حاضر بود عملیات و خسارات دوک  
مزبور از طرف فرانسه جبران شود لیکن الکساندر عمداً بموضوع توجه  
نمیکرد و در ضمن برای رفع وحشت خود و دیگران ارتش را مجهزتر میکرد  
و بالاخره در آوریل ۱۸۱۲ التیماتی نیز برای ناپلئون فرستاد در اینوقت  
تزار از هر حیث کاملاً آماده و ساز و برگ سربازان و افسران خود را مهیا

نموده بود ناپلئون نیز همواره ارتشی حاضر بجنك داشت ولی آنچه باعث خشم امپراطور شد این بود که یکتن ازجاسوسهای روسیه در دربار فرانسه بوسیله دوتن از خائنین فرانسوی تقریباً اخبار جامع و کاملی از ارتش ناپلئون تهیه و بروسیه فرار نموده بودند دستیارانشان را دستگیر و اعدام کردند ولی عامل اصلی بمنظور خود موفق آمد - چون جواب اتمام حجت مذکور نرسید جنك حتمی الوقوع و در ۲۲ ژوئن ۱۸۱۲ اعلان گردید امپراطوری فرانسه با سرعت زیادی سرنوشت شومی را میپیمود و میرفت که عظمت امپراطوری نابود گردد در هر حال این لشکر کشی گرچه از جانب امپراطور فرانسه استقبال شد ولی برای او و فرانسه بیک فاجعه غیر قابل ترمیمی خاتمه پذیرفت .



## انجمن درسده و واکنش های سیاسی در برابر آن



### عزیمت بدرسد

---

همانطوریکه قبلاً ذکر شد اتریش و پروس ظاهراً با ناپلئون دست دوستی داده و حاضر بودند که اعمال ویرا پیروی نمایند .

بهین دلیل ناپلئون برای ترسانیدن روسیه انجمنی بنام انجمن پادشاهان در درسده تشکیل داد و خود باماری لوئیز درآن شرکت نمود در این انجمن باردیکر اتریش در ۲۴ فوریه و پروس در ۱۳ مارس ۱۸۱۲ قرار داد مودت و دوستی را با فرانسه تجدید نمودند ولی باید بدانیم که امپراطور اتریش خود از کسانی بود که طالب اضمحلال فرانسه بودند و در ضمن با الکساندر عهدنامه مودت سری بسته و او را از جانب خویش مطمئن ساخته بود و جنگهای زرگری این دو کشور این قضیه را مدلل میسازد

وقلت کشته گن اتریش یاروسیه درهریک از این جنگها مؤید این مسئله است . پادشاه پروس نیز بالکساندر قول داد که «بجان و دل دوستی و اتحاد را پایان خواهد رسانید»

بدین ترتیب ناپلئون بخیال خود متحدین پابرجائی تهیه دید ولی باطناً متحدین فرانسه منافع روسیه را نیز تضمین کرده بودند الکساندر که بتو خالی

بودن این انجمن اعتماد داشت برخلاف انتظار ناپلئون بهیچوجه از انجمن مزبور  
نترسید. و با پشت گرمی بی نظیری در صدد جلب موافقت انگلستان و سوئد  
مشغول گشت و از سایر خیالات جهانگیرانه خود موقتاً صرف نظر نمود.

ناپلئون چون با اهمیت این جنگ واقف بود قبلاً با ژنرالها و سرداران  
خود مشورتی بعمل آورد لذا از درسد عازم دانزیک گردید.

فرماندار دانزیک ژنرال راپ فرانسوی بود.  
**بسوی دانزیک** راپ (۱) از مدت‌ها قبل در طی چند نامه با امپراتور  
خاطر نشان ساخته بود که جنگ با روسیه صلاح نبوده  
و بلکه بضرر فرانسه تمام میشود. و سر نوشت شوم شارل (دوازدهم) را بخاطر  
امپراتور آورده و در ضمن بوسیله ادله و براهین منطقی ثابت کرده بود که امپراتور  
اتریش اگرچه با امپراتور از راه وصلت نیز اتحاد دارد ولی باطنا برای  
وی کار شکنی مینماید و برای منافع خودش حاضر است حتی دخترش را نیز فدا  
نماید و پادشاهان باویر و ساکس نیز پس از شروع جنگ ممکن است از دوستی با  
فرانسه دست بشویند. و چون در آنوقت پند دادن بناپلئون بمنزله امضا کردن  
حکم مرگ بود ژنرال مزبور از حرکت امپراتور بسوی دانزیک بسیار  
نگران شد ولی برعکس تصور وی امپراتور با او بمهربانی رفتار نمود.  
و در ضمن اظهار داشت که از دوستی متحدین بسیار مطمئن و مشغوف و  
خوشحال است و بفتح خود در این جنگ امیدوار میباشد ولی ژنرال راپ بار  
دیگر اعتراض فوق الذکر را عیناً بیان نمود

ناپلئون در چنین موقعی بیش از هر  
**اختلاف عقیده سرداران** چیز اتحاد سردارانش را آرزو  
مینمود.

ولی برعکس مثلاً بین داوو و موزا چنان اختلافی بود که امپراتور

بآننان اظهار داشت « بزودی بین شما دوئل انجام خواهد شد » و همچنین  
مورا از ناپلئون بواسطه آنکه بر امور کشورش مستقل نبود ناراضی بوده  
و حتی عدم رضایت خود را بسردارانی از قبیل راپ اظهار داشته بود و راپ نیز  
این قضیه را عیناً بناپلئون گزارش نمود.

ناپلئون گفت: مورامایل است که مقررات محاصره بری را اجرا ننماید  
و من نیز در اجرای آن مصمم و بکسی که اعتنا باین تصمیم بزرگ ننماید  
دشمنی خواهم ورزید و بهمین دلیل عازم روسیه میباشم.

شب ناپلئون شام را باتفاق مورآ و برتیه و راپ صرف نمود و از هر  
بابت خصوصاً راجع بجنک صحبت مینمودند و چون عدم رضایت را از چهره  
رفقای جنگیش درک نمود باحالت گرفته ای گفت:

« شما حق دارید از جنک روسیه گریزان باشید زیرا مورآ مایل است  
در کشور زیبایش ناپل (۱) و برتیه نیز از شکار و تفریح در گروس بوآ (۲)  
دست نخواهد کشید. راپ هم مایل است در کاخ خود در پاریس مانده و سرمای  
روسیه را تامل ننماید. »

سرداران جوابی ندادند و البته کیست که منکر حقایق گردد؟

بدین ترتیب با این سکوت ناپلئون تا اندازه از عقاید سردارانش آگاه  
گردید و دانست که این جنک بر عکس سایر جنگهایش از طرف ژنرالها  
استقبال نشده است ولی در هر حال اومی بایست برای آموختن درس اطاعت  
یکسی که از فرمانش سر باز زده است عازم روسیه گردد.

ناپلئون بخیال آنکه مارشال برنادوت هنوز از طرفداران وی بشمار  
میآید پیامی مبنی بر اعلان جنک با روسیه برای وی فرستاد و خبر عزیمت خود  
را نیز بهمین وسیله باورسانید و در ضمن بمارشال نامبرده فرمان داد که فنلاند  
را بوسیله قوای سوئد اشغال نماید. و بویژه تذکر داد که هرگز فراموش

نکنند که او یک فرد فرانسوی است و خون پاک قوم گل در عروقتش جریان دارد و اکنون مصلحت امپراطوری فرانسه ایجاب مینماید که فنلاند بهر نحوی که ممکن است ضمیمه سوئد شود.

این فرمان گرچه ظاهراً بنفع سوئد بود ولی فرانسه مطلقاً بنفع و یا ضرر سوئد کاری نداشت بلکه منظورش آن بود که بدین وسیله چند لشکر از ارتش روسیه عازم فنلاند شده و در جبهه فرانسه دخالت نکنند ناپلئون منتظر جواب برنادوت نشد و مارشال نی همکار سابق برنادوت را با سپاهش بجانب سوئد فرستاد که اولاً بولیعهد سوئد کمک و ثانیاً روسیه را بوسیله قوای فرانسه بیشتر تحریک نماید.

برنادوت از این عمل خائف شد و باین جهت بی مهابا خود را در دامن روسیه افکند.

این عمل کاملاً برخلاف انتظار بناپارت بود.

مارشال خائن، تزار را ملاقات نمود و قضایا را کاملاً برای وی شرح داد و بالاخره در ۹ آوریل ۱۸۱۲ عهدنامه و پیمان سن پترزبورگ بین روسیه و سوئد امضاء شد و مفادش چنین بود:

الف- برنادوت متفق امپراطور روسیه خواهد بود

ب- حکومت سوئد برای برنادوت و اخلافتش از طرف روسیه تضمین گردید و بالاخره نیروی را الکساندر پسر از شکست بناپارت بسوئد وعده کرد و برنادوت نیز از ادعاهای خود بر فنلاند صرف نظر نموده و کاملاً آنرا در تحت تصرف روسیه گذارد.

با امضاء این پیمان برنادوت سند خیانت خود را امضاء نمود و حاضر شد بروی ولینعمت و رفیق جوانی خود و بالاخره میهن عزیزش شمشیر کشیده و برادران و هموطنان خود را نابود سازد.

برخی از مورخین ویرا دراینکار محق دانسته‌اند و ادله نیز برای اثبات بیگناهی وی اقامه نموده‌اند.

مثلاً بوریسین منشی رسمی دربار فرانسه درباره برنادوت چنین قضاوت مینماید و بدلائل زیر او را دراینکار بیگناه و ذیحق دانسته است.

۱- برنادوت از ناپلئون میترسید.

۲- تزار روسیه میتواند پس از آنکه برنادوت بفنلاند حمله کرد او را نابود کرده و یک شاهزاده سوئدی را بتخت سلطنت نشانده.

۳- جنگ با روسیه موجب قطع روابط با انگلستان که تازه برنادوت موفق بایجاد آن شده بود میگردد و سوئدیها مایل به نقص آن نبودند.

۴- برنادوت اگر بنفع فرانسه وارد جنگ میشد بسوئد ضرر میخورد و محبوبیت و لیبهد جدید از بین میرفت.

در هر حال شاید محکمه تاریخ برنادوت را تبرئه نماید ولی منکر آن نمیتوان شد که او یک فرد فرانسوی بوده و میبایست منافع خود را فدای منافع فرانسه نماید و فرانسوی بودن خود را بقول ناپلئون فراموش نکرده و از این عمل خیانت آمیز نسبت بفرانسه خودداری کند.

خلاصه بدین ترتیب سوئد بروسیه پیوست از طرفی انگلستان که خود عامل تمامی این غوغا و نبرد بود بروسیه از در دوستی درآمد و اتحادی بر- ضد ناپلئون امضاء نمود. و همچنین روسیه برای حفظ نواحی جنوبی و جنوب باختری خود مجبور شد موقتاً دست از خصومت با عثمانی برداشته و بوسیله پیمانی دشمنی ویرا بدوستی تبدیل نماید و بهمین دلیل پیمان بخارست در ۲۸- مه ۱۸۱۲ بین عثمانی و روسیه با وساطت انگلستان مبنی بر مودت و عدم تجاوز امضاء گردید.



## (قوا و مواضع طرفین)

### قوای فرانسه

ارتش فرانسه در ۱۸۱۲ شاید مهیب‌ترین و بزرگترین ارتشی بود که تا آن زمان برای حمله بخاک دشمن در نظر گرفته شده بود. این ارتش مرکب از قریب هفت صد هزار تن از ملل مختلف از قبیل فرانسوی، پروسی، اطریشی، لهستانی، ایتالیائی، باویری و ساکسی و غیره بودند و از این عده قریب نصف آنها سرباز فرانسوی بوده و بقیه عبارت از:

پنجاه هزار تن ایتالیائی • شصت هزار تن لهستانی • چهل هزار تن باویری • سی هزار تن ساکسی • سی هزار تن از اهالی و ستفالی • پانزده هزار تن ورتمبرگی • و بیست و سه هزار تن از ایالات متفقہ رن • بیست هزار تن پروسی سی هزار تن اطریشی و بالاخره سی هزار تن ناپلی بودند که ناپلئون آنانرا بچند سپاه بترتیب زیر تقسیم نمود:

سپاه اول - در تحت فرماندهی مارشال داوو • ملقب به - برنس دکمول •

سپاه دوم - در تحت فرماندهی مارشال اودینو •

سپاه سوم - در تحت فرماندهی مارشال نی • ملقب به (دوک دالشینژن و

بعداً برنس دولاماسکوا)

سپاه چهارم - در تحت فرماندهی پرنس اوژن نایب السلطنه ایتالیا  
(پسر ژوزفین)



« مارشال داوو »

سپاه پنجم - در تحت فرماندهی پرنس پنیاتوسکی لهستانی  
سپاه ششم - در تحت فرماندهی ژنرال گوویون دوسن سپر  
سپاه هفتم - در تحت فرماندهی ژنرال ریینه  
سپاه هشتم - در تحت فرماندهی پادشاه ژروم (برادر کهنتر ناپلئون و پادشاه وستفالی)

سپاه نهم - در تحت فرماندهی ژنرال ویکتور  
سپاه دهم - در تحت فرماندهی مارشال ماک دونالد  
سپاه یازدهم - در تحت فرماندهی مارشال آژرو  
فرماندهی عالی سواره نظام با پادشاه مورآ (شوهرخواهر امپراتور و پادشاه ناپل) بود.

فرماندهی سپاه اطریش با پرنس شوارتزنبرگ و بنام سپاه سیزدهم خوانده میشد و گارد نیز در تحت فرماندهی مارشالهای سه گانه بسیر. لفسبور.

مورتیه بود (۱) و بالاخره بقیه سپاه فرانسه در تحت نظر گورشی • نانسوتی  
من برون بودند •

قوای روسیه شامل دو یست و چهل هزار تن پیاده  
نظام و نود هزار سواره نظام بود (توپخانه دسته  
مستقلی نبود) فرماندهی کل سپاه بعهدہ تزار  
الکساندر مخول گردیده و پس از وی دوتن فرماندهی کل را در دست داشتند



( مارشال بارکلی دوتولی )

---

۱- باید متذکر شویم که این تقسیم بندی و تشخیص اینکه ۳۲۸۰۰۰  
سپاه خارجی رفته قول بورین منشی- ناپاتون است و فرم ندهان سپاهیان  
نیز قول لورن دولاردش است •

باین ترتیب که:

یکصدوسی هزار تن در تحت فرماندهی مارشال بارکلی دوتولی اداره اداره میشدند و شصت هزار تن نیز در تحت ریاست پرنس باگراتیون بودند (۱) و ده هزار تن در تحت فرماندهی ژنرال پلاتف بوده و چهل هزار تن در تحت فرماندهی ژنرال ترماژوف و بالاخره سپاه ذخیره در تحت فرماندهی وویت کنشتین بود.

ناپلئون چون تمام سپاهیان خود را بروسیه میفرستاد برای اینکه امور داخلی فرانسه نیز مختل نگردد فرمان داد تا سپاهی مرکب از عموم مردان از ۲۰ سالگی تا ۶۰ سالگی تشکیل شود که فقط در موقع لزوم سرخدمت نظام حاضر و بقیه اوقات بکارهای شخصی پردازندولی همواره یک قسمت از آنان بعنوان پادگان حاضر بخدمت باشند خلاصه آنان را بسه دسته تقسیم کرد:

دسته اول از سن ۲۰ تا ۲۶ ساله که از جوانان فعال و کارآمدی تشکیل شده بودند.

دسته دوم از ۲۶ تا ۴۰ ساله که اینان نیز تا اندازه‌ای از قوای جوانی برخوردار بودند.

دسته سوم از ۴۰ تا ۶۰ ساله و بدین ترتیب چهارصد هزار تن سپاه نیز در داخله فرانسه آماده گردانید و اینها فقط مامور حفظ انتظامات داخلی بودند.

ولی بطوریکه خواهیم دید فقط یک مورد ارتش داخل نتوانست آنطوریکه باید شایستگی خود را نشان دهد ولی رویهم رفته وظائف خود را بخوبی انجام داد.

مواضع طرفین  
حال که تا اندازه‌ای وضعیت قوای طرفین معلوم شد لازم است از محل استقرار و مواضع این سپاهیان مستحضر گردیم.

اولا سپاه فرانسه.

۱- جناح - راست که فرماندهی آن با ژروم پادشاه و استفالی بود و در محلی بنام گردنوزدیک ورشو مستقر و شامل سه سپاه لهستانی - ساکسی و استفالی و تعداد آن هفتاد هزار تن بود

جناح چپ در سواحل ویستول سفلی و فرماندهی آن با شخص امپراطور ناپلئون بود و شامل کلیه قسمت‌های فرانسه یعنی سپاهیان اودینو، نی، داوو سواره نظام، گارد، و تعداد آن برسیصد هزار نفر میرسیده است.

و دوسپاه باویری نیز در تحت فرماندهی پرنس اوژن دوبوهارنه بوده و میان ویلنا - و کوبو ( بتعداد هشتاد هزار تن) مستقر بودند

ثانیا قوای روسیه

۱- بارکلی دوتولی مامور ماورای نیمین از مصب تا گردنو بوده و در ضمن محافظت ویلنا بعهده وی محول گردیده بود

۲- باگراتییون در جنوب حوزه نیمین و بوک و بنا بود بسپاه بارکلی دوتولی بعداً ملحق شود و این سپاه بوسیله قوای ژنرال پلاتوف تقویت میشد.

۳ - ژنرال ترماژوف در میدان جداگانه‌ای میان دوینا و تیلسیت و در حقیقت جناح راست محسوب میشد و ماموریتش مواظبت ارتش اطریش بود.

ناگفته نماند که سپاه اطریش در لمبرک و سپاه ماک دونالد در کینکسبرک بعنوان پهلو دار بودند.

(۵)

## مانور ویلنا

---

ناپلئون از انجمن درسد برخلاف انتظارش ناامید  
عبور از نیمن گردید و بالاخره پس از مشاوره‌ای با سرداران  
با آنکه برخی این اردو کشی را صلاح نمی‌دانستند  
و نفع فرانسه را در متار که میدانستند قرار بر آن شده که بسوی نیمن روان  
گردند و پس از عبور از آن رودخانه بسوی مسکو پیش روند.

ناپلئون برای نابودی ارتش روسیه نقشه ماهرانه طرح کرد یعنی سرحدات  
غربی روسیه را بدو میدان تقسیم نموده و خود میدان شمالی را اشغال کرد  
زیرا دوک نشین ورشو که از متحدین فرانسه بشمار می‌آمد در عقب سرش  
واقع می‌گردید و باین ترتیب از ضربت پشت سر در امان بود و در ضمن  
میتوانست در عین حال معابر مسکو و سن پترزبورگ را تهدید نموده و  
محافظت نماید و بالاخره ناپلئون دانست که روسها برای مدافعه از سن پترزبورگ  
و مسکو و معابر آن آماده‌اند.

لذا مطابق روش معمولی و تاکتیک جنگی خود بر آن شد که  
نخست از پیوستن دو نیروی روسیه ( باگراتیون و باکلی دوتولی )  
جلوگیری بعمل آورد بدین جهت قسمتی از ارتش ر بسوی ویلنا رهبری  
کرد در اینجا ناپلئون در پیش خود سه فرض نمود.

اولا- ممکن است روسها حمله و تهاجم نمایند.

(۲۸)

در اینصورت با توجه بمواضع ارتش فرانسه آنان بخودی خود محاصره خواهند شد.

ثانیاً- مطابق شیوه معمولی خود بهر يك از سپاهیان جداگانه حمله برده و یکی راپس از دیگری درهم شکسته و نابود نماید.

و ثالثاً- ممکن است روسها بسوی گردنو رفته و آنجا تمرکز یابند در اینصورت ارتش فرانسه سپاهیان روسی رابسوی مرداب پری به رانده و آنانرا مضمحل خواهند ساخت

امپراطور غافل بود که در گردنو فرماندهی ارتش فرانسه با سرداری ناآزموده بنام ژروم است.

ناپلئون در لوبلن و ورشو نمایشاتی آغاز کرد که روسها خیال کنند وی قصد مسکورا دارد و حقیقت هم همینطور بود.

بنابراین پیداشاه استعالی دستور داد که روسها را متوجه ورشو معابر آن نموده و عمده قوانین بکونو و بالاخره از نیمن عبور نمایند و به شهر ویلناروند.

پرنس اوژن وظائف پهلوذار راست را اجرا خواهد کرد و بتدریج که عمده قوا پیش میرود ژروم نیز خودرا باوژن باید نزدیک سازد. و بالاخره بهم ملحق شوند و خصوصاً تاکید نمود که ارتباط سپاهیان از بین نرفته و يك يك بادشمن مقابل نشوند.

باین ترتیب پس از ختم عمل ناپلئون با ۴۰۰۰۰۰ قواد پشت سروجناح راست روسها خواهد بود.

ناپلئون تصور میکرد که اردو کشی بیش از ۳ هفته بطول نینجامد ولی از آنجائیکه باید امپراطوری فرانسه بسر نوشت شومی گرفتار آید جنک سه هفته بمسافرت ششماهه تبدیل یافته و فتح مسلم فرانسه بشکست و عقب نشینی

قطعی منجر شد.

نابلیون مطابق قاعده معمولی هدف اصلیش تصرف پایتخت دشمن بود امیدوار بود بین‌رودینا و دنپرسپاهیان روسی را درهم شکسته و مضمحل سازد و باین ترتیب درجنگ روسیه پیروزمند شود.

ولی امپراطور الکساندر طرح موحشی درخاطر میپروراند  
اولاً او برای روسها تعرض را صلاح ندانسته بود باین ترتیب فرض اول  
نابلیون را اجرا ننمود.

ثانیاً الکساندر دستور داد حتی الامکان روسها بچنگ روبرو اقدام  
نکنند و جداً از این امر خودداری نمایند. و خود الکساندر در طی مصاحبه با  
سردارانش چنین گفت.

«ارتش ما پیشاپیش فرانسویان عقب خواهند کشید و کلیه آذوقه و  
مساکن و غیره را باید از بین ببرند و پلها و شهرها و سایر چیزهای مورد استفاده  
آنان را منهدم خواهند کرد آنگاه زمان، صحرا و هوا، بخودی خود فرانسویان  
را نابود خواهند ساخت. و اگر احياناً یکی از دو سپاه روسیه گرفتار فرانسویان  
شد سپاه دیگر باید خود را بعقب فرانسویان رسانیده و خلاصه آنانرا در دو  
جبهه مشغول دارند تا بدینوسیله نقشه همیشگی بناپارت خنثی شود.»

در ضمن الکساندر دستورداد که «چون زمستان نزدیک است گذشته از  
عوامل فوق سرما نیز کمک خوبی خواهد بود پس اگر بیجهت خون‌سربازان  
روسی ریخته شود بهتر است. خلاصه تزار همان نقشه را که اجداد وی برای  
نابود نمودن سوئدیها و شارل دو اژدهم طرح نموده بودند و او را باضمحل سوق  
دادند عیناً برای فرانسویان و نابلیون طرح نمود. و خلاصه باین ترتیب وقتی  
فرانسویان از گرسنگی و سرما و غیره بجان آمدند بالطبع از بین میرفتند.  
گرچه این نقشه کاملاً بانجام نرسید ولی در هر حال قسمت عمده اش



اجرا وعده زیادی از نفرات فرانسه باین ترتیب نابود شدند (۱)  
خلاصه ناپلئون پس از آنکه در ۲۹ مه از درسد خارج شد در ۲۳ ژوئن  
بسواحل نیمن برسید و مقرستاد خود را در نزدیکی کونو در جنگلی بنام  
ویلکویرزکی قرارداد و بار دیگر سربازان خود را از هر حیث بازبند نمود  
وقوای روحی آنانرا تقویت کرده و اعلامیه زیر را برای آنان صادر نمود.

«**سربازان!** جنگ دوم لهستان آغاز شد نخستین آن در فریدلند و تیلیست  
خاتمه پذیرفت امپراطور روسیه با مادست اتحاد داد و سوگند یاد کرد که  
در نابود کردن انگلیسها مارا یاری دهد. اکنون نقص عهد کرده و حتی  
حاضر نیست راجع باین عمل شکفت آور خود توضیحی دهد.

«سرنوشت روسیه آنست که در این جنگ نابود شود آیا آنها مارا تنزل  
یافته میپندارند؟ آیا ما سربازان استرلیتر نیستیم؟

«دشمنان شمارا بین شرافت و مرگ قرار میدهند

برویم و مرگ را استقبال کنیم و جنگ دوم لهستان را نیز مانند اول  
پایان دهیم و شاهد پیروزی رادر آغوش کشیم.

«ولی صلح. صلحی که بآنان تحمیل خواهیم کرد از آن گونه آشتیهای  
است که بنفوذ مشئوم روسیه در اروپای مرکزی و جنوبی خاتمه خواهد بخشید»  
این بود خلاصه از اعلامیه ناپلئون بسربازان خود که بروسیه  
عازم بودند.

روز پس از ورود امپراطور فرمان عبور از نیمن صادر گردید و در  
همان روز نقاط زیر از طرف قوای فرانسه اشغال شد محللهای مقابل جنگل

---

۱- قریب ۵۰۰۰ تن فقط روی این نقشه در ابتدای اردو کشی لهستان

نابود شدند.

ویلکووریزکی، اگوستو و تلیسیت بتوسط ناپلئون و اوژون و ما کدونالد. اشغال تلیسیت فقط بمنظور رسانیدن مهمات و آذوقه از رودخانه بود مطابق آنچه قبلا گفتیم بنا بود ژروم باباگراتیون در آویزد و عمده قوای از نیمه عبور و بسوی ویلنارود پیش قراولان سپاهیان فرانسه برود خانه نیمن رسیدند. رودخانه بآرامی جریان داشت و برای عبور سپاهیان کاملا مناسب بود قبل از عبور سربازان فرانسوی در هوا انقلابی ایجاد و باران بشدت شروع بیاریدن نمود.

بورین مینویسد :

«باران چنین بشدت میبارید که گوئی سیل روان خواهد شد و اتفاقا همینطور هم شد زیرا آب نیمن نیزوگرفت و پلهارا یکسره ویران ساخت.» عصر سپاهیان موران (۱) بروسهاییکه در ساحل رود بودند شلیک سختی نموده و آنان پس از مختصر دفاعی پراکنده شدند و برخلاف فرانسویان بدفاع و یابجنگ شدیدی پرداختند.

وقتی بناپارت شنید روسها ظاهرا عقب نشسته اند فرمان داد که هر نحو ممکن است سربازان از رودخانه عبور کرده تا روسها نتوانند از چنگ وی بگریزند. نخست یکعده از سپاهیان لهستانی خود را بآب زده و خواستند با اسب و شنا خود را بساحل رسانند ولی در میان رودخانه جریان آب سریعتر بود نیروی آنان نتوانست از عهده سیل برآید و همگی غرق شدند.

برخی از سربازان باوفای لهستانی قبل از آنکه مفروق شوند آنقدر وقت داشتند که فریاد زنند.

«زنده باد امپراطور»

چون ناپلئون دانست که عبور از نیمن با آسانی ممکن نیست و نقاط کم عمق آن نیز قابل عبور نیستند

فرمان داد تا در سه نقطه از کونو سه یل بسازند تا سربازان بوسیله آنها بآن سوی رود روند. ناپلئون کونو را بجهت زیر برای عبور سربازانش انتخاب نمود:

اولا- وجود جنگل ویلکو ویریز کی مانع استقرار سپاهیان دشمن در عقب او بود.

ثانیا- چون ناپلئون مواضع روسهارا بخوبی میشناخت بر آن بود که قسمتی از سپاه را بین جناح راست و ویت کنشتین و بار کلی دوتولی استقرار دهد تا ویت کنشتین نتواند بیار کلی دوتولی کمک نماید و در ضمن خود سپاه بیاگراتیون در آویزد باین ترتیب عمده قوا میتوانند از کونو بگذرند و این پلها بهمین منظور ایجاد شده بود.

قوای برنس اوژن از برمی و قوای پادشاه ژروم از گردنو بایستی عبور نمایند و این سه نقطه بود که برای عبور ارتش از زمین در نظر گرفته شده بودند.

فورا گردان مهندس ژنرال ابله Eble شروع بساختن پلهای فوق- الذکر در نقاط مزبور نمود و در ظرف یکروز پلهای مستحکمی که قابل عبور سربازان و مهمات بود آماده کردند.

در ۲۴ ژوئن ۱۸۱۲ عمده قوای امپراطوری از زمین عبور نمود و تا ۲۵ ژوئن همگی از پل گذشتند ولی باین حال اوژن و ژروم تأخیر نموده و حتی تا ۲۵ ژوئن نیز بنقاط معینه نرسیدند و نتوانستند با سرعت (که علت عمده فتوحات بناپارت بود) خود را برود برسانند.

بالاخره اوژن در ۲۸ ژوئن و ژروم در ۳۰ ژوئن برمی و گردنو وارد شدند.

بالاخره پس از عبور ارتش از زمین قرار بر آن شد که بسوی ویلنا در حرکت آیند و ناپلئون جاده ایکه نزدیکتر بویلنا بود انتخاب کرده مورا و داوو و گارد

## بسوی ویلنا

که بیست و دو هزار سوار و یکصد و بیست و هشت هزار پیاده در اختیار داشتند از جاده جنوبی کونو بسوی ویلنا رهسپار شدند.

مارشال نی Ney از جاده ساحلی چپ با ۴۰۰۰۰ نفر پیاده و مارشال اودینو ز جاده ساحلی راست مأمور حرکت گردیدند. مارشال بارکلی دوتولی که از سرعت عبور فرانسویان در شگفت شده بود و دیگر نمیتوانست از عبور آنان جلوگیری بعمل آورد مجبور شد خود بسوی ویلنا حرکت کرده و عقب نشیند لشکریان وی در حین عقب نشینی با قسمتی از قوای مورا تماس پیدا کرده و پس از مختصر زد و خوردی شکست خوردند و بسوی جاده سن پترزبورگ پس نشستند.

ناپلئون دانست که بارکلی دوتولی بسوی سن پترزبورگ برای آن عقب می نشیند که با گراتیون (که بسوی مینسک عقب می نشست) ملحق شود.

با گراتیون پس از آنکه نیروهایش در مواضع شان مستقر شدند بر آن بود که اگر ارتش فرانسه از رودخانه عبور کند از عقب بآنان حمله ور گردیده و ضربت قاطعی بر ایشان وارد آورد. و این خیال از آنجا ناشی شده بود که

### ولی با گراتیون چه میکرد؟

وی گمان میکرد بواسطه باران و سیل و طغیان رودخانه ارتش عبور کننده و مهاجم زیاد نبوده و وی خواهد توانست ایشان را نابود کند.

این فکر در وحله اول صحیح بنظر میرسید ولی وقتی مشاهده کرد که کلیه ارتش فرانسه عبور کرده اند و در ضمن ارتش ژروم رابطه ویرا با ویلنا قطع کرده است تازه بتاکتیک امپراطور فرانسه آشنا شده و حیران شد چه اگر بچنگد از عهده وظیفه خود بر نیامده و اگر بچنگ نیز اقدام نکند ممکن است رابطه اش بکلی باستاد کل قطع گردد لذا تصمیم بعقب نشینی گرفت و این تصمیم هنگامی صورت عمل بخود گرفت که تزار نیز او را بعقب نشینی فرمان داد. با گراتیون بسوی مینسک عقب نشست.....

باید دانست که قبلا باگراتیون قسمتی از لهستان را در تصرف داشت و شهر رالوایسک را نیز مقرستاد خود قرار داده و ژنرال پلاتف را با هفتاد هزار سرباز روانه برای جلوگیری از ژروم کرده بود . و در ضمن بواسطه همین قوا باگراتیون بجناح چپ بارکلی دوتولی ارتباط داشت و باین ترتیب پلاتف و قوایش عامل و رابط بین دوسپاه بودند.

ولی وقتی بارکلی دوتولی عقب نشست ! باگراتیون هم بدلائل سابق مجبور بعقب نشینی شد و بهمین علت بسوی مینسک پس رفت و قبلا خواست خود را بدژ دارما در دریسا رساند و به قوای بارکلی دوتولی ملحق گردد .

ناپلئون چون بویلنا رسید دانست که ارتش از

**الحاق دو نیروی روسی**  
باگراتیون به دریسا نزدیکتر است و بهمین جهت در صدد برآمد باگراتیون را احاطه نماید پس مارشال

مورا را بادو قسمت از سواره نظام خود بکمک اودینو

ونی را بتمقیب بارکلی دوتولی بدریسا فرستاده و مارشال داو و بایک قسمت از سپاه ایتالیائی و باویری تقویت شده و از اسمانیا متوجه مینسک گردید تا راه عقب نشینی باگراتیون را ااینسو مقطوع سازد . و ژروم نیز مامور بود که از عقب قوای باگراتیون را تحت فشار قرار دهد

البته اگر ناپلئون باین امر موفق میشد ز راهوی به مینسک و وییتسک و بالاخره مسکو و سنپترزبورک باز میشد .

پلاتوف و درخوف دو ژنرال روسی که راه فرار مسدود دیدند شبانه با سپاهیان خود بزحمت توانستند بیباگراتیون ملحق شوند .

ژروم با آنکه بایستی بمحض رسیدن بگردنو عازم عبور از رود گردد چهار روز در آنجا توقف و بالاخره در چهار ژوئیه از نیمن عبور کرد و فرصتی کافی برای فرار بروسها داد و البته باگراتیون ازین تاخیر منتهی استعاده رانمود

و چون راه دریسارا مسدود یافت از راه جنوب متوجه رود برویسک شده و از برزینا عبور و بالاخره عازم اسمولنسک گردید. که در آنجا بقوای بار کلی دوتولی ملحق گردد.

(عین خطای ژروم یعنی تاخیر را سه سال بعد مارشال گروشی درواترلو تکرار نمود.) و البته این خطا که بضرر فرانسه و ناپلئون و حتی باعث خنثی شدن قسمتی از نقشه‌های بناپارت بود جبران ناپذیر بوده و امپراطور را بشدت از ژروم عصبانی کرد و پس از این عدم موفقیت ژروم از فرماندهی معزول و ژنرال ژونو سرداری سپاه هشتم انتخاب گردید (۱).

داوو که خصم را از دست رفته میدید سخت بهیجان آمده و با ارتش خود بتعاقب آنان پرداخت و بالاخره با عقب دار با گراتیون مصادف گردید. با گراتیون بافدا کردن این عقب دار خود را با اسمولنسک رسانید. چنانکه دیدیم قسمتی از ارتش ناپلئون در نیمت

**تلفات فرانسویان** نابود شدند و قسمتی دیگر بواسطه جنگ با با گراتیون و بار کلی دوتولی از دست رفتند.

ناپلئون در اغلب جنگهای خود آذوقه سربازان را قبلا تهیه میکرد و در این جنگ نیز این عمل را نمود. ولی هنگام عبور از نیمت مقداری آذوقه تلف شد و در طی راه سربازان مجبور شدند که از مردم محلی آذوقه بگیرند بناپارت هنوز در کشور دوست خود لهستان بود و این اتفاقات ناگوار روی میداد.

اخذ آذوقه باعث شد که مردم عصبانی شوند و دهات سر راه را تخلیه و حتی نابود نمایند. گرچه برخی این عمل خرابی را بروسهایاسیل نیمت نسبت داده اند ولی آنچه بتحقیق پیوسته است این است که مردم از این عمل فرانسویان

---

۱- ناپلئون به برتیه راجع باین موضوع چنین مینویسد «باو بنویسید بدترین مانوری بود که تا کنون انجام نشده بود»

ناراضی شدند و بطیب خاطر مال خود را آتش زده یا ضایع نمودند تا بدست  
سربازان فرانسه نیفتند •

مرض اسهال نیز ۳۰۰۰۰ اسب را نابود کرد و عده از سربازان نیز  
برای تهیه اسب و آذوقه پراکنده شدند و خلاصه همانطور که ذکر کردیم هنوز  
ناپلئون در سرزمین متحد و دوستش لهستان بود که قوایش تقریباً ۵۵۰۰۰۰  
نفر تقلیل یافت •

در ویلنا دوباره ناپلئون سربازان را بازدید نمود و تجدید نظری در  
سازمان سپاهها کرد و بدین ترتیب باردیگر آنان را بترتیب زیر آراست :

مارشال داوو ۷۰۰۰۰ نفر - مارشال اودینو ۴۰۰۰۰ نفر - مارشال نه  
۴۵۰۰۰ نفر - پرنس اوژن ۴۵۰۰۰ نفر - پنیاتومسکی ۳۵۰۰۰ نفر - ژنرال  
گووون دوسن سیر ۲۲۰۰۰ نفر - ری نیه ۶۰۰۰ نفر - ژونو ۱۶۰۰۰ نفر - ژنرال  
ویکتور ۳۲۰۰۰ نفر - مارشال ماکدونالد ۳۲۰۰۰ نفر - مارشال آژرو  
۵۰۰۰۰ نفر. اینها فرماندهان پیاده نظام بودند •

ولی سوار نظام در تحت فرماندهی عالی پادشاه مورآ و بقسمتهای زیر  
تقسیم میشد •

نانسوتی ۱۲۰۰۰ نفر - ژنرال مان برون ۱۵۰۰۰ نفر - ژنرال گروشی  
۷۷۰۰ نفر. لاتور مابور - ۸۰۰۰ نفر - شوارتزنبرگ ۳۲۰۰۰ نفر و بالاخره ۱۲۰۰۰  
اراده توپ نیز در ویلنا گردآمده بود •

باقرار خود ناپلئون این مانور بضرر وی خاتمه  
پندیرفت زیرا عملاً نتوانست از الحاق دو نیروی

## نظری به مانور ویلنا

روسی یعنی باگراتیون و بارکلی دو تولی جلو گیری  
نمایند. ثانیاً خبط ناپلئون در این مانور آن بود که حمله و جلو گیری و در گیری شدن  
باباگراتیون را بسرداری تازه کار که جز برادری وی عنوانی نداشت حول  
گردانیده بود. و البته سردارانی کاردان تراز او باید تا ازانجام این مهم  
بر آیند حتی ناپلئون بطوریکه گفتیم متوجه این قسمت شده او را معزول و  
بمارشال برتیه دستورداد و گفت:

باو بنویسید که بدترین مانوری بود که تا کنون صورت وقوع  
یافته است •

هنكام توقف در ويلنا بارديگر مسئله استقلال لهستان

**مسئله استقلال لهستان** مطرح گرديد و ناپلئون هم باين درخواست جوابي  
هيچ نداد.

در ۱۳ ژوئيه ۱۸۱۲ - هيئت نمايندگي لهستانيها بويلنا وارد گرديدند و مواعيد امپراطور را در سفر قبل ياد آوري کردند و همانطور كه گفتيم ناپلئون با آنان جوابي خشك و مختصر داده و در هر حال مقصود آنان را برنياورد و براي اين بدقولي و نقص عهد دلائلي بيموضوع تراشيد و البته منظورش از اين رد تقاضا آن بود كه ميدانست روسيه بواسطه اعطاي استقلال بلهستان بيشتر عصباني خواهد شد و اين عصبانيت بنفع فرانسويان نيست زيرا او مایل بصلح با تزار بود باين جهت با استقلال لهستان كه مخالف منافع روسيه بود موافقت كرد ناپلئون شايد موقتا اين منظور را داشت و شايد قصد اصليش آن بود كه پس از فتح و مراجعت از روسيه لهستاني نيرومند و مستقل بين اروپاي مركزي و روسيه بوجود آورد. تا از سياست مداخله روسيه در امور اروپا باين ترتيب جلوگيري نمايد.

چنانچه خواهيم ديد اين سفر عاقبتی نا ميمون داشت امپراطور موفق نشد كه اين آرزو را پايان دهد و بخيال خود نائل آيد و مسئله استقلال لهستان در بويه اجمال ماند.

ناپلئون تا ۱۶ ژوئيه قريب دو هفته در ويلنا اقامت نمود. اين اقامت نيز از طرف سرداران ناپلئون تصويب نشده زيرا آنان اصلا اين جنك را بر خلاف مصالح فرانسه تشخيص داده بودند اكنون از اين توقف بيشتر نگران شده و بارها سرنوشت شارل دوازدهم را بخاطر امپراطور مياوردند.

ولي واضح است كه كثرت بيماران و تهيه آذوقه اجازه عزيمت نميداد در هر حال اين مختصر راه پيمائي طرح موحنس الكساندر را در نظر بناپارت مجسم نمود.



## پسوی نو پیتسک

ناپلئون در ویلنا بسرداران خود گفته بود «من بار کلی  
يك باز جوئی دوتولی را تعاقب خواهم کرد و در اسمولنسک و دوینا  
اورا در هم خواهم شکست و اگر باین منظور  
موفق شوم بطور تحقیق روسیه امسال مضمحل خواهد شد ما نیز بویلنا مراجعت  
کرده و حتی آنقدر فارغ البالیم که میتوانیم بهر گونه تفریحی اقدام کنیم  
و در مه آینده کارما خاتمه خواهد پذیرفت و بالاخره صلح اعلام میگردد.»

البته این عقاید ناپلئون در هنگامی است که وی در ویلنا اقامت داشت  
و شاید هم در همان وقت خود وی متوجه بی اساس بودن این فکر گردیده بوده  
است و این قسمت از کاغذ مقرویانه ای که بتزار نوشته و او را دعوت بصلح  
نموده بوده است قبل از آنکه کاغذ را بعنوان وی ارسال دارد از یکی از افسران  
روسی که اسیر شده بود از وضعیت تزار و روسیه کسب اطلاع نمود و بدین  
جهت فرمان احضار ویرا صادر کرد.

نخست اورا بدفتر ستاد خویش خوانده و با احترام و مهربانی قدری  
باوی سخن گفته و سپس دامنه گفتگورا بجنک کشانیده و گفت: «تزار چه  
خیال میکند با آنکه هنوز جنک کاملاً آغاز نشده است من قسمتی از سرزمینهای  
ویرا تصرف نموده ام و حتی ارتش وی قادر نیست که از ماجلوگیری نماید در  
صورتیکه هیچیک از ما از علت جنک اطلاع نداریم» و بعداً در باره موضوع

های دیگر صحبت شد و خصوصا ناپلئون میخواست بداند چرا روسها در نیمین از عبور ارتشش جلوگیری ننموده‌اند؟ و همچنین درویلنا فرانسویان بر مقاومتی بر نخوردند؟

بالاخره چون چیزی درك نکرد و جواب مقنعی نشنید گفت :

«من بدقت حساب کردم و بالاخره درتیلست وارفورت دست دوستی بتزار دادم اونیز صلح را از صمیم قلب پذیرفت در حالیکه کشورش محتاج بجنك بود و اینعمل اشتباه محسوب میشد امروز نیز بجنك مشغول است در صورتیکه ملت و مملکت وی آرزو مند صلحند. این دو اشتباه برای روسیه گران تمام خواهد شد.»

اما حوادث گذشته و آینده ثابت کرد که تزار بهیچوجه اشتباه نکرده و عملی بموقع و نافع نموده است بلکه اشتباه از جانب فرانسه بود ناپلئون دوباره بافسر روسی خطاب نمود :

«قوای شما خسته است و نمیتواند جنك نماید و این قسمت را از روی نامه میگویم که از استاد شما صادر شده است و متن نامه چنین است :  
«خستگی برارش روسیه ظاهر شده و فعلا بیک استراحت ممتد و کامل محتاج است»

سپس ادامه داد:

«آیا بان ترتیب روسیه میخواهد جنك را ادامه دهد در صورتیکه اکنون ۵۵۰۰۰۰ تن از ویستول گذشته و تازه نفس و مجهز آماده نبردند»  
(فرمانده روسی تا اندازه از این تهدیدها وحشت کرد ولی همچنان ساکت ماند) ناپلئون دوباره پرسید :

«آیا در میان ارتش شما از قرقیزستان نیز کسی هست؟ و از آنجا سرباز احضار شده است؟»

افسر جواب داد :

« خیره ولی تاتارها که دست کمی از قرقیزها در شجاعت نیستند در این جنگ شرکت دارند »

سپس سؤال بیمورد زیر را نمود:

« آیا حقیقت دارد تزار در ویلنا با خانمی؛ غذا و صبحانه صرف

میگرفته است؟ »

— بلی ممکن است زیرا تزار نسبت به عموم خانها مؤدب است

— راست است که بارون فن اشتین (۱) باوی نهار میخورده است

— کلیه مردان مشهور از طرف تزار دعوت شده بودند

— اشتین مردی است مشهور بخیانیت و تعجب است که تزار بوی اجازه

داده است که همسفره اش شود. مسکوچه جور جایی است؟ سکنه اش زیادند؟

تعداد کلیسیاهای آن چه قدر است؟ چرا انقدر زیاد است؟

(واضح است غرض بناپارت از این سؤال آشنا شدن با وضع پایتخت

روسیه بوده است)

افسر جواب داد:

— بلی مردان روسیه مذهبنده و با ایمان بهر کاری اقدام مینمایند.

— نزدیکترین راه به مسکو کدام است؟

— هر راهی را که امپراطور انتخاب نماید ولی شارل دوازدهم از پلتاوا

حرکت کرده بود»

ناپلئون افسر را مرخص کرد و درباره این مذاکرات اندیشید

و فهمید به آنکه افسر روسی اسیر بود با شهامت عجیبی ویرا تهدید به نیستی

نموده و سرنوشت شوم شارل دوازدهم را برخ او کشید

ناپلئون پس از این مذاکره مصمم شد که تانیروی روسیه را از پا در

---

۱- Steín صدواعظم فراری پروس

نیاورد از جنگ دست نکشده و چون تمام فتوحات وی وقتی مسجل میشد که پایتخت دولت متخاصم را تصرف و پرچم فرانسه بر عمارات و دروازه‌های آن در اهتزاز درآید. لذا بر آن شد که مسکو را فتح و پرچم پر افتخار عقاب امپراطوری فرانسه را بر فراز برج و باروی‌های آن بر فراز دهد.

ارتش بارکلی دوتولی پس از عقب نشینی، در یسا را نیز تخایه و بسوی اسمولسک عقب نشست و عازم وتبسک و بالاخره اسمولسک گردید.

عدم موفقیت بنا پارت  
در جلوگیری از الحاق  
دو نیروی روسی

در میان راه الکساندر که همراه ارتش

اول بود آنان را ترك کرده و عازم مسکو شد تا اولاً نزدیک شدن خطر را باهالی گوشزد و ثانیاً آنانرا وادار بفداکاری نموده و روحیه آنها را نیرومند سازد. و پس از نطق مفصلی که در کاخ کرملین ایراد نمود بآنان خاطر نشان کرد که باید فرانسه را نابود و این دشمنان انقلابی و خونخوار را کشته و پرچم افتخار روسیه را بار دیگر برافرازند و آنقدر مقاومت کنند و از پای ننشینند تا موفق شوند.

الکساندر قبل از ترك ارتش و ویت گینشتین را مامور کرد که

در حوالی در یسا و حومه آن مانده و متوجه حرکات خصم باشد و در ضمن از معبر سن پترزبورگ مدافعه و محافظت نماید.

مارشال بارکلی دوتولی پس از عقب نشینی به ویتبسک چون از مکان باگراتیون بی اطلاع بود در صدد برآمد آنقدر فرانسویان را مشغول دارد تا خبری هم از وی برسد. ناپلئون نیز در صدد بود بوسیله پادشاه مورا و مارشال نی-بارکلی دوتولی را مشغول داشته و خود با گارد ارتش ایتالیائی متوجه ویتبسک شود تا هم از عزیمت بارکلی دوتولی بآن شهر جلوگیری نموده و هم از الحاق دو نیروی روسی مانع آید. ولی بفرمان الکساندر زودتر از آنچه فرانسویان مطلع گردند بارکلی دوتولی بسوی ویتبسک عقب نشسته و آنجا را تصرف کرد و تنهایک پهلو دار در دوینا باقی گذارد

توقف طولانی در ویلنا باعث شد که وقت زیادی از فرانسویان تلف شود  
اگر ناپلئون با سرعت عمل عادی خود بکار پرداخته بود البته زودتر از آنکه  
بار کلی دوتولی فکر نماید بویتسک رسیده و آنجا را از دست روسیه نجات میداد  
ولی توقف فوق کارها را معکوس نمود.

در هر حال بار کلی دوتولی نخست در صدد مدافعه از ویتسک برآمد  
ولی بوسیله فرستاده‌ای از حرکت قهرائی با گراتیون بسوی اسمولسناک مطلع  
گردید بدینجهت دیگر لازم ندانست که بیهوده و برخلاف دستور تزار الکساندر  
بجنگ پردازد و نیروهای خود را مصرف کند فقط مطابق معمول بحمل آذوقه  
بعد مقدور از آنجا اکتفا و بقیه غلات را سوزانیده و شهر را خراب کرده و برای  
الحاق بباگراتیون عقب نشست.

قبلا ذکر شد که بار کلی دوتولی پهلوداری در سواحل دوینا باقی گذارده  
بود پهلودار مزبور استرونو (۱) مورد تلاقی واقع شد در ۲۵ و ۲۶ ژوئیه  
۱۸۱۲- قوای مزبور شکست خورده و عقب شستند.

در اینجا نیز نقشه‌های ناپلئون نقش بر آب شد زیرا اولاً نتوانست  
بار کلی دوتولی را در ویتسک محاصره نماید

ثانیاً قصد امپراطور آن بود که از الحاق دوسپاه روسی جلوگیری  
نماید ولی برعکس آرزوی وی آن دونیروی بسوی اسمولسناک میرفتند تا با  
یکدیگر ملحق شوند.

هوای نامساعد و بیماری و غیره باعث شد که ثلث ارتش و سه ربع از اسبها  
و چهار پایان سپاهیان فرانسه نابود گردند.

ناپلئون در ۲۸ ژوئیه بویتسک وارد و برای ترمیم قوا مجبور شد در آنجا  
مدتی توقف نماید و آذوقه و سایر لوازم را ساز نموده و برای ادامه و بقیه مسافرت  
آماده شود.

باید دانست که ارتش فرانسه دیگر از الحاق دویروی روسی جلوگیری نکرد زیرا آندو بطور تحقیق بیکدیگر میپیوستند و عملیات فرانسویان مانع اجرای این مقصود نمیگردید و اقدام بچنین کاری کاملاً زائد و بی فایده بشمار میرفت.

درویتسک نیز عقاید سرداران برخلاف و غیر از عقیده امپراطورشان بود. آنان چون از سرمای زمستان روسیه در هراس بودند آینده را باخوش بینی تلقی نکرده و بدین جهت برای ارتش آتیه ای مهیب و وخیم را حدس میزدند. از امپراطور درخواست کردند که زمستان را در شهر مزبور اقامت جسته و استحکاماتی در سواحل دوینا ایجاد نموده و در بهار اردو کشی را ادامه دهد.

این سخنان البته منطقی بود ولی ناپلئون این خواهش را بعقل زیر رد نمود: اولاً- توقف در ویتسک و احتراز از جنگ در اروپا و اکنش و انعکاس بدی خواهد نمود.

ثانیاً- در این سال سربازان فرانسه اقدام و عملی که در خور استراحت باشد انجام نداده و راحتی متمادی موجب خوت و سستی سربازان میگردد. در هر حال دوارتش روسی پس از الحاق نیروی تازه ای اخذ کرد و برای هر گونه پیش آمدی دست از جان شسته آماده گردیدند.

بطوریکه در اول فصل گفتیم ناپلئون هم آرزو میکرد که در همین راه ببارکلی دوتولی مصادف گشته و او را شکست داده و راه مسکورابروی ارتش باز نماید. بهمین جهت ناپلئون بسوی اسمولسنگ عزیمت نمود.

## «تصرف اسمولسنك»

هنگامیکه بارکلی دوتولی عازم اسمولسنك بود در  
عبور از دنی پیر راه شنید که ناپلئون قصد دارد از جناح راست سپاه  
روسیه عبور و شهر اسمولسنك را تصرف نماید بارکلی  
دوتولی بشنیدن این خبر آماده برای دفاع گردید و درصدد آمد که از نیمه  
راه برگشته و جلوی ارتش فرانسه را بگیرد. اتفاقاً وقتی وی توجه به جناح  
راست نمود خطری را نزدیک دید لذا بار دیگر بعقب نشینی ادامه داد  
در هر حال این حرکت و رجعت و دودلی چهارروز وقت سپاهیان روسیه  
را تلف نمود و این امر کاملاً بضرر روسها تمام شد زیرا فراسویان از این  
فرصت استفاده کرده و در طی این چهارروز سپاه خود را بکنار دنی پیر رسانیده  
و از جناح چپ آنان گذشته و عقبشان را اشغال نمودند.  
امپراطور فرمان داد برای عبور چهار پل بر روی رود استوار سازند  
پادشاه مورا- برنس اوژن- مارشال نی- مارشال داو و از رود عبور نمودند  
و مختصر تدافع قوای محلی را درهم شکستند و چون بارکلی دوتولی نیز متوجه  
این قسمت شد با آنکه نخست بمدافعه پرداخت کاری از پیش نبرد و بکراستی  
که یکی از دهات اسمولسنك بود عقب نشست کم کم ارتش فرانسه با اسمولسنك  
نزدیک میشد بارکلی دوتولی برای آنکه ناپلئون دیرتر با اسمولسنك برسد

ژنرال نیورسکی را با ۷۰۰۰ قوا مامور کرد که در راه اسمولنسک نیروهای فرانسه را مشغول و درخود محل نیز باعث مزاحمت آنها را فراهم آورد . و با مقاومت شدیدی که ابراز خواهد داشت قوای فرانسه را معطل کند .

ژنرال مزبور نتوانست در برابر ارتش فرانسه مقاومت زیادی نماید زیرا وی در وقتاً با چهار هزار پیاده و هجده هزار سوار دشمن مصاف شد و شکست سپاه خود و مرگ سربازانش را بالمعاینه مشاهده کرد باین جهت صلاح در دفاع ندانسته معجلاً با اسمولنسک عقب نشست

مارشال نی هنگی را مامور تعاقب وی نموده و دو دسته از سپاهش را بجناب راست و چپ دشمن متوجه نمود .

(۱۶ اوت ۱۸۱۲) قریب چهارصد تن از سپاهیان نیورسکی را نابود و پنج ارابه توپ بغنیمت گرفت .

نیورسکی پس از این تلفات خود را بباگراتیون رسانید . ناپلئون و مورا در عقب نی بسوی اسمولنسک روان بودند . باگراتیون برای جلوگیری از عقب نشینی نیورسکی تپیی از سپاه خود را مامور تقویت وی نمود . و خود به کراستی رفت .

در این ناحیه البته میباید مقاومت سختی ابراز شود  
دفاع از اسمولنسک زیرا دو سپاه دلاور و بزرگ پرنس باگراتیون و  
مارشال بارکلی دو تولی هر دو در آن واحد در قریه  
کراستی تجمع نموده بودند و میخواستند که از اسمولنسک دفاع نمایند . چه این  
شهر کلید مسکو بود (۱)

---

۱- اسمولنسک یا کلید مسکو . در آنوقت که بوسیله قوای فرانسه اشغال شد گورین منشی مخصوص ناپلئون آنرا چنین توصیف کرده است :  
« شهری است در ساحل چپ دنی پیو ۱۲۶۰ تن جمعیت دارد سه برج و چند بارو و بالاخره دور تا دور شهر را خندق احاطه کرده است »



بامداد روز ۱۷- اوت ۱۸۱۲- فرمان حمله از طرف امپراطور ناپلئون صادر گردید و در اندک زمانی کلیه برج و باروهای شهر در زیر آتش توپخانه فرانسویان منهدم گردید .

در این وقت قوای مارشال نی حمله شدیدی بشهر برد . ولی کاری از پیش نرفت و خود مارشال نیز زخمی شد .

مقارن عصر از جانب خاوری دنی پیر ناپلئون در رأس ارتش خود ظاهر شد . و از سوی دیگر نیز قسمتی از سپاهیان روسی هویدا گردید

امپراطور از دیدن ارتش روس و مقابله با آنها از شادی بیخود شده و امیدوار بود که این دفعه آنها را از چنگ ندهد .

بار کلی دوتولی ظاهر آآماده مقابله شد . ولی باطناً قسمت عمده قوای خود را با سمولسنگ عقب نشانده و سپس از تاریکی شب استفاده نموده و کلیه سپاهش را بشهر کشانید و از این عمل تنها منظورش آن بود که بایک مانور مقداری از قوای فرانسه را نابود و شهر اسمولسنگ را نیز ویران سازد .

سحر گاهان بناپارت متوجه این عقب نشینی گردید و با کلیه قوا

بشهر حمله برد

بار کلی دوتولی که نمیخواست و یا نمیتوانست با چنین سپاه غضبناکی مقابله کند پس از آنکه آذوقه و مایحتاج را از شهر خارج نمود . شهر را آتش زد و حصار آتشین بین خود و فرانسویان ایجاد نمود . همانروز اسمولسنگ را فرانسویان متصرف شدند (۱) آتش را خاموش و تا آنجا که ممکن بود

---

۱ - با آنکه بطوریکه گفتیم شهر تخلیه شده بود یک کشیش روسی برای پرستاری زخمی ها و نگهداری بی خانمانها و پناهندگان به کلیسا در شهر باقی ماند .

وی معتقد بود که ناپلئون دیوانه وار دنیائی را بخون میکشد . پس از آنکه شهر بتصرف فرانسویان درآمد کشیش مزبور را بخدمت

شهر را برای سکونت آماده کردند.  
عجله ناپلئون برای حمله بمسکو بواسطه شدت کثرت بیماری و بیماران  
و بودن آذوقه بتاخیر افتاد.

امپراتور حاضر آوردند و کشیش بدون ترس و وحشتی بحضور رسید.  
ناپلئون نیز از دیدن این مرد شجاع در خود احساس احترامی نسبت بوی  
نموده و سپس با او بصحبت پرداخت :

— « آیا کلیسای شما نیز آتش گرفت؟ »

— « خیر. اعلیحضرتا ! خداوند از شما قوی تراست و کلیسای مرا که  
درش روبه‌مه بیچارگان باز بوده نگهداری کرد »  
— « صحیح است البته حافظ بیگناهان است و شما را بواسطه شجاعتشان  
شمول الطاف خود میگرداند من از دیدار شما خورسند و اجازه میدهم که  
بسرکار خود روید .

اگر همه روحانیون از شما سرمشق گیرند هرگز آن صلحی که از  
جانب خداوند بمارزانی شده است از دست نخواهیم داد .

اگر آنها نیز کلیسای خود را چون شما ترك نکنند سربازان منم در  
حفظ آنها خواهند کوشید زیرا ماهمه مسیحی و خدای شما خدای ما هم هست »  
و سپس بانهایت احترام کشیش را مرخص کرد و باتفاق چند سرباز که ویرا از  
هر خطری حفظ کنند بجانب کلیسا فرستاد بیاران و کسانی که در کلیسا جمع  
شده بودند بمحض روابط سربازان فرانسوی و خصوصاً نزدیک شدن آنها بیک  
فریادهای خشم و غضب بر آوردند ولی کشیش فریاد زد :

« ساکت! آرام! نترسید! من ناپلئون را دیدم با او صحبت کردم. فرزندان  
من ! گاهلا اشتباه می‌کردیم. امپراطور فرانسه با آنکسی که بشما معرفی می‌کردند  
کاملاً فرق دارد .

او و سربازانش همان خدائی را که ما ستایش میکنیم میپرستند. جنگی

ناپلئون نیز بهمین علل وعده کرد که زمستان را در اسمولنسک خواهد گذرانید اما صحت و اعتبار این قول وقتی ظاهر میشود که همان روز (۱۸ اوت ۱۸۱۲) ناپلئون در حالیکه روی نقشه روسیه خم شده و پرگاری بدست داشت در نقشه مسکورا نشان میداد و بسردارانش کوده و چنین گفت:

«در اینجا است که به تزار روسیه درس اطاعت را خواهیم آموخت و در همینجا دشمن را بزانو خواهیم انداخت.»

اراینجا معلوم میشود که حقیقتاً بناپارت قصد توقف در اسمولنسک را نداشت و فقط ظاهراً این صحبت را نموده بود. و البته حقیقت هم چنین است زیرا با تصرف اسمولنسک فتح مسکو باسانی میسر و ممکن بود. در ساره تصرف اسمولنسک امپراطور به زنش امپراتریس ماری لوئیز چنین مینویسد:

«امروز ۱۸ اوت وارد اسمولنسک شدم ۳۰۰۰ نفر کشته و ۱۰۰۰۰ نفر زخمی از روسها بجای مانده است هوا گرم برنس شوارزبرگ روسها در ششصد میلی اینجا شکست داده است»

در اینوقت تزار روابط خود را بانگلستان نزدیکتر کرده و از این جنگ بیشتر استفاده میکرد و انگلستان نیز او را با دامه جنگ تشویق مینمود. و شاید اگر تزار روسیه بوسیله آنها تقویت نمیشد و ترغیب نمیشد با فرانسه صلح مینمود و فرانسه نیز از یک مقوط حتمی نجات میافت.

---

که با ما دارند جنگ مذهبی نیست بلکه اختلاف سیاسی که میخواهند بسا امپراطور ما حل کنند.

سربازان فرانسوی فقط با سربازان ما سر بیکار دارند. و هرگز بکشتن زنان و بیچکان مبادرت نمیورزند»

پس مشغول سرودن یکی از سرودهای مذهبی گردید و سایرین نیز با چشمانی اشکبار از وی متابعت کردند.

راه پیمائی مسکو، کنت دوسگور، جلد اول، صفحه ۳۳۳

خلاصه این تحریکات غرض آلود آنان مانع يك صلح شرافتمندانه و  
دائمی! در اروپا گردید.

وزرای انگلستان خصوصاً لرد کاستلراک در دامن زدن این آتش  
مهیّب از هیچگونه مجاهدت خودداری نمی‌کردند زیرا آنها انهدام واضح‌الحال  
ارتش فرانسه را با وضاع طبیعی روسیه واگذار نموده بودند و این شکست را  
فرج و فووزی عظیم میدانستند و بهمین جهت روابط خود را با روسیه خصوصی  
ترك کرده و در همان ماه یعنی اوت ۱۸۱۲ - نخست پیمانی بازرگانی و سپس  
عهدنامه دیگر بر علیه ناپلئون و فرانسه امضاء نمودند.



## (راه پیمائی مسکو)

سفر روسیه را اصلاً راه پیمائی مسکو نام نهاده اند. ولی ما در اینجا برای آنکه فرانسویان از اسمولنسک یکسره به مسکو رفتند این حرکت را راهنمائی مسکو نام نهادیم...

نابلئون پس از آگاهی از معاهده جدید روسیه و

انگلستان امیدش بکلی از صلح باتزار قطع گردید

بهمین دلیل فوراً بدون فوت وقت فرمان حرکت

بسوی مسکو را صادر نمود و برای آنکه نیروی

**عزل مارشال**

**بارکلی دوتولی**

بارکلی دوتولی سالم از چنگش بدر نروند مارشال نی و پادشاه موراومارشال

داوورا مامور تعاقب وی نمود با بارکلی دوتولی نخست برای اینکه از ضربات و

صدمات آتشبارهای فرانسه ایمن ماند بسوی جاده سن پترزبورگ رفت و بعد

از بیراهه خود را بجاده مسکورسانید.

ارتش مامور تعاقب بارکلی دوتولی نیز مدتی مردد ماند و بالاخره

بدنبال وی بجانب سن پترزبورگ رفت ولی بزودی متوجه اشتباه خود شده و

بتعاقب سپاه روسیه بسوی مسکو رو آورده زیرا معلوم شد که سپاهیان روسی

بمسکو عقب مینشینند ارتش فرانسوی فوق الذکر در میان راه بقسمتی از سپاه

بارکلی دوتولی برخورد نموده و پس از جنگ نسبتاً شدیدی قسمتی از آنان را

نا بود و دوباره بدنبال بقیه سپاه رفتند بارکلی دوتولی بر حسب نقشه قبلی الکساندر «بعقب نشینی و کشانیدن فرانسویان بداخل روسیه» ادامه میداد و با آنکه مسکو پایتخت مقدس روسیه در خطر بود باز هم حاضر بمدافعه نگردید و از جنک روی بر تافت.

مردم مذهبی روسیه خصوصاً اهالی متعصب مسکو حاضر نبودند که پایتخت مقدس و وطن عزیزشان را باین رایگانی بدست دشمن سپارند و فرانسویان آنرا بدون زحمت اشغال نمایند.

لذا عده از مردم مسکو بنمایندگی از اهالی شهر حضور تزار رفته و از وی خواهش کردند که اولاً ژنرال بارکلی دوتولی که بواسطه عقب نشینی های متوالی موجب ننگ سپاه روسیه گردیده خلع و ثانیاً ارتش را بمقاومت وادار کنند.

الکساندر خود از بارکلی دوتولی کمال رضایت ردا داشت زیرا این دو تن بافکار یکدیگر کاملاً آشنا بوده و بارکلی دوتولی نقشه های تزار را با دقت و جزء بجزء بموقع باجر میگذارد.

تزار میدانست چه نقشه مہیبی بر ضد فرانسه طرح کرده است و ولی اهالی روسیه از عظمت نقشه وی آگاه نبوده و او نیز از ترس جاسوسهای فرانسوی نمیتوانست نقشه خود را برای آنان تشریح نماید.

تزار چون بهمکاری مردم محتاج بود مطیع عقاید

و افکار آنان شده و در روز ۳۰ اوت ۱۸۱۲ ژنرال

### انتصاب مارشال

کو توزف - بفرماندهی بارکلی دوتولی را از مقام فرماندهی عزل و مارشال

ارتش روسیه کو توزف را (۱) بفرماندهی عالی ارتش روسیه

منصوب نمود.

از این تاریخ طرح و نقشه روسیه برای از بین بردن حریف تغییر کلی

---

۱- Koutousof پس از جنک استرلنتیتز تقریباً از کار کنار ولی در ۱۸۱۲

مجدداً محبوبیت عامه یافت.

یافت • ولی باز هم اساس آن چندان دگرگون نشد زیرا کوتوزوف هم میبایست  
از الکساندر پیروی نماید •••



### «مارشال کوتوزوف»

فرمانده جدید بر آن شد که حتی المقدور از نزدیک شدن فرانسویان  
بمسکو جلوگیری نماید از اینرو در ارتفاعات بورودینو ۱۵۰ کیلومتری باخت  
مسکو ارتش خود را مستقر داشت در ۵ سپتامبر ۱۸۱۲ دوسپاه در این محل  
در برابر یکدیگر صف آرا شدند.

جناح چپ روسها متکی به گالوکا و جناح راست آنان بمسکو یا بقول  
روسها بپرو دینو اتصال داشت جناح راست قویتر و نیرومندتر از جناح چپ  
بنظر میآمد.

خبر استقرار کوتوزوف بفرماندهی ارتش روسیه و عزل بارکلی دوتولی

بگوش امپراطور فرانسه رسید و چون از سابقه عداوت کاتوزوف با فرانسه مطلع بود دانست که از این تاریخ جنگ حقیقی با روسیه آغاز خواهد شد.

و برای این منظور اعلامیه زیر را برای سربازانش صادر نمود :  
« سربازان ! اکنون نبرد پراگه آرزو میکردید شروع خواهد شد فتح و پیروزی در این جنگ بسته بوجود شماست در این جنگ ذخایر بی پایان نصیب شما خواهد گردید .»

شهامتی را که در استرلیتز، فریدلند و ویتمسک و اسمولنسک بروز دادید اکنون تجدید نمائید . تا آیندگان فدا کاری شما را داستان کنند . کاری کنید که هموطنانتان برای توصیف شما بگویند : او نیز از سربازانی بود که در جنگ مسکو شرکت داشت .»

روز قبل از جنگ جلسه و شورای عالی سرداران تشکیل گردید .

مارشال داوود عقیده داشت که وی با ۳۵۰۰ نفر از

### جنگ مسکو

جناح چپ سپاه روسیه گذشته و از راه قدیم اسمولنسک

روان مسکو گردیده و در ضمن عقب و جناح چپ سپاه مزبور را احاطه نماید و برای اجرای این منظور بقیه سپاه روسیه را قوای فرانسه باید سرگرم نمایند . و باین ترتیب راه مسکو به نوجائیسک توسط سپاهوی مقطوع و دشمن نیز بین دو آتش قرار گرفته نابود خواهد گشت ناپلئون این نقشه را با جزئی اختلافی اجرا نمود یعنی بجای آنکه داوود را باسی و پنج هزار نفر باین ماموریت اعزام دارد پرنس پونیا تو سکی را با پنج هزار نفر مامور جناح چپ روسیه نمود تا مطابق نقشه داوود رفتار نماید .

و بقیه سپاه را نیز بدو بخش کرده قسمتی را برای مشغول داشتن سپاه روسیه و گارد را برای ذخیره نگاهداشت . و کلیه این سه دسته رویهم ۱۲۷۰۰۰ نفر بودند



چون ناپلئون حدس زدممکن است روسها در این نقطه یعنی مسکوآ  
بمدافعه برخاسته و شدیداً مقاومت نمایند امر کرد ۵۸۶ اراده توپ موجود را  
بمیدان جنگ سوق دهند. سپاهیان روسیه ۱۴۰۰۰۰ نفر و صاحب ۶۴۰ اراده  
توپ بودند.

«در شب جنگ مسکوآ ناپلئون تانزدیک بامداد در چادر خود که  
میان اردوگاه گارد قدیم قرار داشت مشغول صدور فرامین و دستورات بود.  
ناگهان یکی از در درآمد و کاغذی بدست امپراطور داد این کاغذ  
حاوی خبرشوم شکست فرانسویان در سالامانکا و اشغال مادرید از طرف  
ولنیگتن بود(۱)»

۱ - قضیه فوق را کلنل ناپیه چنین توصیف میکند :

ناپلئون قضیه عدم موفقیت مارمون رادر روز ۲ سپتامبر یعنی یکپهفته  
قبل از آغاز نبرد مسکوآ توسط کلنل ناپویه شنید.  
وفورا برای وزیر جنگ دستور فرستاد که از مارمون علت شکست  
را استفسار کند. پرسد بچه دلیل مارمون از حالت دفاعی خارج و بتعرض  
پرداخته است؟ و چرا قبل از الحاق قوای مرکزی و سوار نظام شوت که  
فاصله قریبی بوی داشتند اقدام باین عمل کرده است و چرا از فرمان پادشاه  
اسپانیا اطاعت نکرده و یادر باره جنگ باوی سخنی نگفته است؟ پس گفت  
مارمون فاقد شخصیت و اسم اوست که آمال ملت را قربانی کرده است  
او محکوم است و باید چون سربازان متمرد تنبیه شود وی عامل این  
بدبختی است.

ولی آتش این خصم و غضب باین زودیهان نمیتوانست رفیق جوانی ویرا  
بسوزاند و بعداً که قدری از خشمش کاسته شد در همین دستور و کاغذنوشت  
طوری تحقیقات شود که بمارمون گران نیاید

ناییه ۰ جلد سوم صفحه ۳۳۶

و در همین شب خبر انتقاد عهدنامه بخارست بین روسیه و عثمانی و همچنین اتحاد سوئد و روسیه را شنید» البته رسیدن این اخبار در چنین موقع حساسی بسیار بر ناپلئون ناگوار آمد ولی چون اکنون از فرانسه و اسپانیا دور و در روسیه بود لازم دانست که با فتح مسکو جبران وقایع فوق را نموده و بار دیگر چشم جهانیان را از عظمت خود و قدرت سپاهش خیره سازد

ساعت شش صبح روز دوشنبه ۷ ستامبر ۱۸۱۲ جنگ با

**پرنس دولا اسکوا** شلیک توپ از جانب گارد اعلام گردید پرنس

اوژن قلب و جناح چپ سپاهیان روسی را مورد

تهدید قرارداد - پادشاه مورا و مارشال نه قریه سمنوسکویه (۱) را که مقابل

سه سنگر بزرگ و يك بنای مستحکمی که ۲۷ توپ در آن کار گذارده

شده بود و بنام دژ بزرگ معروف بود تصرف نمودند و بدین ترتیب این



« مارشال نی »

دو سپاه کاملاً مقابل قلب سپاهیان روسی واقع قرار گرفتند. مارشال نی

بسنگرهای نامبرده حمله‌ور گردید و پس از يك زدو خورد سخت یکی از آنها را متصرف شد و ای سر سختی عجیب روسها باعث شد که بار دیگر همان سنگر را اشغال نموده و نی را از آنجا برانند. در این نبرد ویژه احتیاج بیشتر و مبرمی بنفرت ذخیره بود و اتفاقا مکرر سرداران نامبرده از امپراطور تقاضای نفرت تازه‌ای نمودند.

مخصوصا مارشال برتیه بعرض رسانید ممکن است جنك امروز پایان نیابد.



( مارشال برتیه )

زیرا نیروهای فرانسه کمی ضعیف شده و اگر ذخیره را بكمك آن بفرستیم قوا تقویت گردیده و همین امروز جنك بنفع ما خاتمه مییابد و گرنه اتمام نبرد بفردا موکول میشود.

امپراطور گفت:

«در هر حال امروز جنك پایان نخواهد یافت و اگر ذخیره نیز ازین

برود فردا باچه خواهیم جنگیده؟ بدین جهت از ذخیره نمیتوانم بکاهم»

باین جهت!! بذخیره دست نخورد.

ساعت یازده همانروز پرنس اوژن محللهای مورد تهدید را تصرف نمود یعنی برودینو و دژ بزرگ را اشغال کرد ولی بازهم دژ بزرگ را روسها بار دیگر اشغال و پرنس اوژن را بعقب راندند.

عاقبت پیاده نظام بکمک زره پوشان سوار بسنگرها حمله ور شدند و پس از آنکه سنگرها چند دست دیگر گشت بالاخره بواسطه شدت کشته گان مارشال کوتوزف فرمان عقب نشینی را صادر نمود.

ناپلئون هم قدری عقب نشسته و میدان را کمی خالی گذاشت زیرا برای فردای جنگ میدان بزرگتری لازم بود شب روسها بدفن کشته گان سپاه پرداختند.

در این جنگ ۳۰۰۰۰ نفر کشته و مجروح و اسیر از فرانسویان- و ۴۰۰۰۰ نفر از روسها بجای ماند.

ضایعات غیر قابل این جنگ یکی مرک پرنس پیر باگراتیون که در اثر زخم شدیدی مجروح و بهمان علت جان سپرد. و دیگر ژنرال سوکوف که بوسیله گلوله توپ از پای در آمد و از ارتش فرانسه ژنرال مان برون و کونیسکور کشته شدند و سی ژنرال دیگر زخم برداشتند مارشال نی که از خود گذشتگی و جان فشایی عجیبی بروز داده بود و در جنگ بسنگرها باشهامت حمله و از آنها دفاع نموده بود از طرف امپراطور بلقب پرنس دولامسکوآ مفتخر گردید.

چنگ مزبور از طرف خود ناپلئون چنین توصیف شده است:

« ۸. ستامبر ۱۸۱۲ »

« اکنون که مشغول نگارش این سطورم در برودینو میباشم. دیروز

ارتش روسیه را شکست سختی دادم.  
«سربازان من باشهامت و دلآوری در دو بعد از ظهر دیروز پیروزمند  
شدند. هزاران اسیر و ۶۰ توپ و قریب سی السی چهل هزار تلفات بآنان  
وارد ساختم ما هم خیلی کشته و مجروح داشتیم»  
«متن نامه که بماری لوئیز نوشته است»  
در هر حال این جنگ که بنام مسکوآ در نزد فرانسویان یا برودینو  
در نزد روسها معروف است برای دو طرف گران تمام شده. و خبط بناپارت  
آن بود که ذخیره را بخیال آنکه فردا هم جنگی خواهد بود بکمک سپاهیان  
مشغول بنبرد نفرستاد و اتفاقا روز بعد هم اتفاقی رخ نداد.



## (تصرف مسکو = بازگشت)

گرچه • مارشال کوتوزوف فقط برای دفاع و  
ومقاومت بفرماندهی انتخاب شده بود ولی چون  
خود را در برابر بنایارت ضعیف یافت از مقاومت  
صرف نظر نموده و بموژائیک عقب نشست •

ناپلئون پس از چند ساعت بتعاقب وی روی آورده • ولی در آنجا خصم را  
بیافت ومعلوم شد که ارتش روسیه بمحل غیر معلومی عقب نشسته است •  
ناپلئون بدون آنکه ارتش ویرا دیگر تعقیب نماید فرمان داد که سپاه  
بسوی مسکو حرکت کنند • (۱)

---

۱- علت عدم تعقیب فوری ارتش کوتوزوف بدینقرار است :  
« ناپلئون در جنگهایش بزخمی ها بسیار توجه مینمود و حتی درباره  
زخمی های روسیه نیز عین همین توجه را مبذول میداشت  
بدینجهت وقتی خبر دادند که کوتوزوف به موژائیک عقب نشسته  
است • جواب داد : بسیار خوب ! ماچند ساعته برای خاطر زخمی هایمان تعقیب  
اورا بتاخیر میاندازیم •  
همین تاخیر باعث شد که وقتی بنایارت بموژائیک رسید کوتوزوف  
بمحل نام معلومی عقب نشسته بود و ناپلئون نیز برای نجات زخمی ها دیگر وی

روزاول - پتامبر سپاهیان پس از ۴ روز اقامت در برودینو بسوی مسکو روان شدند. مورا و نی پیشاپیش سپاه در حرکت بودند.  
در بین راه تصادمات مختصری که بنفع فرانسه تمام شد پیش آمد ولی همین زدوخوردهای مختصر بعیمت جان ۲۰۰ نفر سپاهی برای فرانسویان خاتمه پذیرف.

پس از جنگ مسکو آ دولشگر دیگر فرانسوی مستقر در اسمولنسک نیز بسوی مسکو حرکت کردند.

کوتوزوف پس از عقب نشینی از موزائیک بمسکو رفت و پس از کنکاشی در آنجا مصمم شد عقب نشینی را مانند سابق ادامه دهد. و مانند بارکلی دو تولی مطیع سیاست امپراطور الکساندر گردد و شکست فرانسه را بسرمای روسیه که نزدیک شده بود واگذار و خود گاهی نیز از بهلو بآنسان ضربتی وارد آورده و نیروی فرانسه را بدین ترتیب تحلیل برد.

فرماندار مسکورستپشین (۱) گرچه اطمینان داشت که فرانسویان بمسکو نزدیک میشوند چون دستوری از تزار نداشت مردد بود. چه کند؟ چه نکند؟

را تعقیب نکرده بمسکورفت.

راجع به توجهی که بناپارت بزخمی ها میکرد گورگود چنین می گوید :

ناپلئون از تمام سرداران دنیا چه درازمنه قدیمه و چه در زمان حال نسبت بزخمی ها رؤف تر بوده و توجهی بی پایان نسبت بآنها مبدول میدارد منستی فتوحات بزرگ نیز دقت وی را از زخمی باز نمیدارد و فکر وی پس از هر جنگ متوجه مجروحین است»

زندگانی ناپلئون بناپارت - ژوزف آ بوت - صفحه ۳۹۹

Rostopchine ۱

بالاخره برای آنکه امور فعلاً تادستوری الکساندر برسد مختل نماند مردم را پایداری و ثبات تشویق مینمود خبر عزیمت کوتوزوف از مسکو آ و شکست وی در آن هنگام بگوش اهالی مسکو رسید.

سرمایه داران و متمولین از ترس جان و مال شروع بتخلیه شهر نمودند. و این امر مزید وحشت اهالی گردیده و مردم نیز به آنها اقتداء کردند.

رستپشین هم که دیگر ماندن در شهر را جایز نمیدید دستور داد که کلیه وسائل آتش نشانی را بخارج شهر حمل و مغازه های الکل فروشی را خراب و شهر را برای سوزانیدن آماده نمایند.

روز ۱۳ سپتامبر مسکو از طرف قوای فرانسه

**تصرف مسکو** مفتوح و اشغال گردید (۱) امپراطور وارد

شهر شد.

در میلان، وین، برلین، و سایر شهرهای مفتوحه دیگر اورا چون فاتحی استقبال میکردند ولی در اینجا کلیه خانه ها تقریباً بی سکنه بود. و حتی کلید های شهر نیز از طرف کسی تقدیم نشده.

ناپلئون گرچه نخست متعجب شد ولی بزودی دانست که ملت زوسیه با وی سرریکار دارند همانروز امپراطور باتفاق افسران ارشد خود مسکورا بازدید نموده و کاخ کرملین (۲) را برای سکونت خود انتخاب نمود و مارشال مورتیه را نیز بفرمانداری نظامی مسکو برقرار ساخت.

روسها که مسکورا شهر مقدس خود میدانستند حاضر به از دست دادن آن نشده و نخواستند مسکو عزیز و مقدس را سالم در دست فرانسویان سپارند.

---

۱- امپراطور در ۱۴ سپتامبر وارد شهر شد

۲- کاخ معروف به بتزاران روسیه در سال بنا گردید



چون مقدمات حریق از هر حیث فراهم شده بود  
بفرمان رستپشین آتش بشهر نهادند و بانك  
زمان از هر گوشه‌ای شعله‌های آتش سر به

## آتش سوزی مسکو

آسمان کشید •

در آن حال يك پاسبان روسی را که مشغول آتش زدن قسمتی از  
شهر بود اسیر و پس از بازپرسی معلوم شد بفرمان فرماندار روسی شهر را  
آتش زدند •

آتش زبانه میکشید • امپراطور از پنجره کاخ کرملین با آتش و شعله  
سرخ فام مهیب او نظاره میکرد •



( ناپلئون دز کاخ کرملین آتش سوزی شهر مسکو را نظاره میکند )  
در اینوقت برای آخرین بار نامه صلح خواندانه بمضمون زیر برای  
تزار فرستاد :

« برادر عزیزم مسکو زیبا نابود میشود. این عمل بی مقصود و نفرت

انگیز است. شما خیال میکنید که تکیه گاههای مرا نابود میسازید؟ »

« ما در زیر زمینهای شهر که آتش را بر آن راهی نیست مسکن گزیده ایم

چگونه شما بانهدام شهر راضی شدید؛ در حالیکه این مسکو یادگار قرون

متمادی است. چطور برای سودی ناچیز چنین ویرانی پدید آوردید؟

« من شهر مسکو را اینک برای اعلیحضرت اداره میکنم ولی رؤسای

شهرداری میبایست در شهر میماندند همانطور که دوبار در وینه و یکبار در

برلین و مادرید و میلان همینطور رفتار شد.

« ممکن نیست قلب پاك اعلیحضرت راضی باین اعمال شود چه این اعمال

زینده يك فرمانده و یا ملت بزرگ نیست.

« ملت شما در حمل ماشینهای آتش نشانی چنان عجله ای نشان داد که

بکصد و پنجاه توپ بجا گذارد.

« من بر ضد اعلیحضرت جنگدم. يك اشاره شما، قبل یا بعد از آخرین

جنگ، کافی بود که من پیشرفتم را قطع کنم و حتی از دخول در مسکو خودداری

کنم. اگر ذره ای از محبت و دوستی سابق در دل داشته باشید این نامه را

بطور مساعد پذیرفته و از اینکه از اقیات اخیر مخبرتان گردهم ممنون

(ناپلئون)

خواهید شد »

ولی باین کاغذ جوابی نرسید و بقول الیزابت امپراتریست روسیه

« تزار برای همه چیز جز صلح حاضر بود » و از طرفی بارون فناشتین

پروسی نیز که چهار سال بود در دربار روسیه زندگی میکرد و از دشمنان

جدی بناپارت محسوب میشد ویرا از قبول درخواست مانع میآمد...

آتش بکرملین سرایت کرد. پنج روز بود که مسکو میسوخت ۸۵۰۰

خانه که چهار پنجم شهر را تشکیل میداد نابود گردید. ۲۰۰۰۰ مریض و مجروح

طعمه آتش شدند. (۱)

فصل زمستان نزدیک میشد. . . . امپراطور فرانسه تصمیم داشت که مدت زمستان را در مسکو گذرانیده و در بهار بسوی سن پترزبورگ رود و یا آنکه صلح نماید.

ولی تزار الکساندر بهیچوجه حاضر بپذیرائی نمایندگان امپراطور فرانسه نگردید.

ناپلئون با مطالعه آثار جوی دانست که زمستان بزودی نخواهد رسید و بدین جهت تصمیم گرفت در مسکو بماند.

یکماه در مسکو توقف کرد. ولی زمستان پنج هفته زودتر رسید و ناپلئون خواهی نخواهی مجبور بود مسکو را وداع گوید.

بدینجهت شورائی از فرماندهی قسمتها تشکیل شده و بنا شد درباره سرنوشت جنگ تصمیم بگیرند بالاخره سه عقیده مختلف از سرداران و امپراطور ابراز گردید :

۱- امپراطور با قوای خود متوجه سن پترزبورگ گردیده و در آنجا الکساندر را بصلح مجبور نماید. این عقیده بسیار مطبوع ناپلئون بود.

ولی مارشال برتیه و مارشال بسیر این رای نپسندیدند زیرا راه دور بوده و زمستان نزدیک و در ضمن آذوقه سپاه برای این راه پیمائی کافی بنظر نمیرسید. و اینعمل مزید بربدبختی فرانسویان میگردد.

۲- و یا اینکه بسوی ناحیه پرنعمت کالوکا عزیمت نمایند و از آنجا

---

۱- کارامزین میگوید « قصور و کلیساها و ابنیه و آثار نفیسه که

یادگار قرون گذشته بودند ، قبور گذشتگان و گهواره آیندگان که یکی نماینده جلال گذشته و دیگری مایه امیدواری آتیه بود میسوخت. هیچ چیز که عظمت دیرین مسکو را بخاطر بیاورد باقی نماند»

عازم پاریس گردند. این عقیده خوبی بود ولی چون مارشال کوتوزف در سر راه آنان کمین کرده بود این نقشه نیز بخودی خود نتوانست عملی گردد زیرا فرانسویان مایل نبودند که بار دیگر واقعه مسکو آ را تجدید نمایند.

۳- بالاخره راه سومی را نیز در نظر گرفتند یعنی از همان راه که آمده بودند مراجعت نمایند.

البته این عمل نیز بسیار مشکل بود زیرا این راه بواسطه عبور لشکریان و غارتگریهای روسها و بالاخره بی سکنه بودن مخروبه بوده و فرانسویان از حیث جا و مکان و آذوقه بیشتر در زحمت میماندند.

مارشال کوتوزف پس از آنکه نیروهای خود را **شکست ناروتین** مرمت نمود دسته‌ای را مامور حفظ معبر سن پترزبورگ نموده و خود راه جنوب روسیه را پیش و بسوی گالوگا روانه گردید قسمتی از سپاهیان فرانسه در تحت فرماندهی پادشاه مورا بتعاقب کوتوزف پرداختند و چند مرتبه مصادمات مختصری بین آنها ایجاد گردید ولی در هر حال کاری از پیش نرفت. زمستان نزدیک تر میشد و مردم روسیه عموماً داوطلبانه خود را برای دفاع از میهن آماده و بجوزهای مربوطه معرفی و اسم نویسی مینمودند.

زبان روسی هم نیز تحت سلاح رفتند و آماده استقبال هر گونه پیش آمدهی گردیدند.

مارشال مورا نیز که بتدریج قوایش تحلیل میرفت مرتباً از امپراطور استمداد جسته و درخواست میکرد که زودتر از مسکو خارج شود و بکمک وی شتابد در اینوقت ناپلئون خواست بلکه مارشال کوتوزوف را بصلح راضی کند باین جهت ژنرال دولوریستن را بعنوان سفارت در نزد وی فرستاد. ستاد کوتوزوف در ناروتین اسفراار جسته بود.

مارشال مزبور دسته را پیشواز فرستاده امپراطور فرانسه فرستاد

مذاکرات مارشال کوتوزوف و ژنرال دولوریستن یکساعت بطول انجامید  
لوریستن شکایت میکرد که مردم روسیه رعایت قوانین جنگی را نکرده  
و بطور دسته‌جمعی بارش فرانسه حمله میکنند.

کوتوزوف گفت اینها از خانه خود دفاع میکنند و باین جهت  
نمیتوان قوانین جنگی را برخشان کشید.

— اگلا شما بحال کشور خودتان فکر کنید. این خرابی مرمت ناپذیر  
است بهتر است مسدودت زمستان را بجنگی اقدام نکنید و نظامنامه و مقررات  
بین‌المللی جنگها را رعایت نمائید

— عقد متار که فعلا از عهده من خارج است زیرا روسها خود مایلند  
دفاع نمایند و خودشان بدون آنکه اجباری در کار باشد مسلح شده‌اند و  
نظامنامه بین‌المللی نیز بکوششان نمی‌رود.»

بالاخره لوریستن سومین درخواست را که اصلا برای آن فرستاده  
شده بود گفت « امپراطور فرانسه حاضر است داخل مذاکره برای صلح  
شرافتمندانه شود.»

— کلمه صلح و ادای آن برای من قدغن و انعقاد پیمان آشتی نیز بطور تحقیق  
برای من غیر مقدور است ولی حاضریم پیام شما را بتزار رسانیده و در طی  
این مدت تارسیدن جواب از تزار متار که باشد ژنرال دولوریستن قبول کرده  
واضح است کوتوزوف شاید مقصودش آن بود که چندی روز سپاه فرانسه را  
معطل نماید تا زمستان نزدیکتر شود و در ضمن برای رفع تکلیف یکی از  
افسران ستاد ارتش ولکاسکی نام را بسن پتر بورزک حضور تزار فرستاده.

ناپلئون بامید جواب در مسکو بماند و در طی مدت مسافرت افسر  
مزبور در تمام جبهه‌های جنگ حالت متار که برقرار بود بالاخره ولکاسکی  
مراجعت نمود و مراتب خشم و غضب تزار الکساندر اول را از این پیام بمارشال  
کوتوزوف ابلاغ نمود و در ضمن گفت تزار بیشتر متغیر است که چرا

کوتوزوف بافرانسویان رابطه پیدا کرده است؟

مارشال کوتوزوف بمحض اصغاء این پیام فوراً در صدد تجدید خصومت برآمد. ر بهانه‌ای می‌جست اتفاقاً روزی پادشاه مورا بقوای خود سر کشی میکرد که تیری از جانب روسها بسوی وی شلیک گردید مورا پیامی بکوتوزوف فرستاده و جداً تنبیه تیرانداز را خواستار شد کوتوزوف نیز در جواب پیام الکساندر را برای وی ارسال و نبرد دوباره آغاز گردید.

سپاهیان مورا باردیگر برضد کوتوزوف موضع گرفتند جناح چپ سپاه او بجنگلی بود که از خطر هجوم و مصادمه روسیه در امان بود. مورا هم اقدامی برای استحکام آنجا نکرد. اتفاقاً روسها از همان جنگل بتعرض اقدام کردند. لشکریان مورا نتوانستند مقاومت نمایند عقب نشستند ولی جناح راست که در تحت فرماندهی برنس پنیاتوفسکی بود مقاومت شدیدی ابراز داشت (۱).

---

۱- در اینجا بی مناسبت نیست که گفته خود بنا پارت رادر سنت هلن راجع باین جنگ (از اسمولنسک تامسکو) ذکر نمایم:

«از اسمولنسک تامسکو پانصد میل است. ما اسمولنسک را گرفتیم و آنجا را موضوع دفاعی و مرکزی حمله بسوی مسکو نمودیم ما در آنجا بیمارستانی برای هشت هزار نفر برپاداشتیم. مغازه و انبار لباس و غیره نیز بنا کردیم ۲۵۰۰۰۰ نفر بین ویستول و اسمولنسک مستقر و فقط ۱۶۰۰۰۰ نفر از اسمولنسک عازم مسکو شدند و از این عده نیز ۴۰۰۰۰ نفر بعنوان پادگان در شهرهایی از قبیل دروگوبوژ، نیازما، موزائیسک و غیره مستقر شدند. و بالاخره ۱۰۰۰۰۰ نفر وارد مسکو شدند ۲۰۰۰۰۰ نفر از ابتداء جنگ تا پایان نبرد موحش مسکو آ از ما کشته و زخمی شد در حالیکه تلفات روسها ۵۰۰۰۰ نفر بود»

تاریخ حبس ناپلئون. ژنرال مونتولون. جلد سوم صفحه ۲۰۲

## بارگشت

خبر شکست مورا در تاروتین بناپلئون رسید وی  
معجلاً از مسکو برای کمک پادشاه مزبور  
خارج گردید.

روز ۱۹- اکتبر ۱۸۱۲ بهرمان بناپلئون امپراتور فراسه قسمتی از شهر و بنای  
مسکو و کرملین را نابود نمودند و سپس باستثناء مارشال مورتیمویک عده  
سپاهی بعنوان پادگان کلیه سپاه فرانسه آن شهر را وداع نموده و بجانب  
گالوکان روان گردیدند (۱)

ناپلئون خیال داشت که از راه کالوگا خود را با سمولنسک برساند  
ارتشی که مسکورا ترک نمود ۱۲۰۰۰۰ نفر سرباز (۲) و ۵۵۰ اراده توپ  
بود و عده از فرانسویان مقیم مسکو نیز آنجا را ترک نمودند اسیران روسی  
را هم بدنیال سپاه از شهر خارج کردند.

سه جاده مسکورا بگالوگا متصل میساخت دو جاده از آن کاملاً قابل  
عبور لشکریان بودند و بنام جاده قدیم و جاده جدید خوانده میشدند بناپلئون  
برای گمراه ساختن روسها نخست در معبر قدیم راه سپرد ولی بعداً خود را  
بمعبر جدید رسانیده و از آنجا عازم گالوگا گردید و نظرش آن بود که

۱- قبل از اینکه امپراتور شهر را ترک کند بمورتیه که در شهر  
مانده بود گفت «بزخمی‌ها توجه کنید همه چیز خود را فدای آنها سازید و اگن‌ها  
را برای استفاده در اختیارشان بگذارید و در صورت لزوم زمین اسب خود را  
نیز بسربازان بدهید. این همان کاری است که من در سن ژاندارک کردم رومیها  
تاج افتخار بکسی میدادند که از سربازان و هم‌شهریان خود نگهداری کند»

۲- بطوریکه در نمره (۱) ملاحظه شد موتولون میگوید ۱۰۰۰۰۰  
نفر بمسکو وارد شدند و ما اینجا ۱۲۰۰۰۰ نفر ذکر کردیم البته بطوریکه  
سابقاً گفتیم ما همواره قول لورن دولاروش را راجع بتعداد نفرات در متن  
کتاب ذکر میکنیم.

شهرهای نزوسك و ملياراسلاوتس (۱) را تصرف نماید بدین جهت قوایی در تحت فرماندهی ژنرال دولزون باین شهرها گسیل داشت و در ۲۳ اکتبر هر دوشهر بتصرف آن قوا درآمدند ناپلئون امر کرد تا پادگانی در آنجا مستقر شوند و خود نیز عازم آنجا گردید.

مارشال کوتوزوف بشنیدن این خبر دسته سپاهی در تحت ریاست ژنرال دکتاروف بسوی میلیار اسلاوس روانه ساخت و خود نیز جاده بین شهر مزبور و گالوکارا مقطوع ساخت شبانگاه لشکر دیکتاروف پیادگان فرانسوی شهر شیخون زدند و شهر را مسخر ساختند.

اوژن که در هشت کیلومتری آنجا بود بمحض اطلاع از این زدو خورد بكمك پادگان شتافت.

سپاهیان ژنرال دولزون و سپاهیان اوژن بار دیگر بیاری یکدیگر بشهر حمله بردند و شهر را تصرف کردند ولی این تصرف بقیمت جان فرمانده دلاور پادگان، ژنرال دولزون تمام شد.

مارشال کوتوزوف نیز با ۱۰۰۰۰۰ نفر عازم شهر فوق و مشغول تدارك شد. در ۲۴ اکتبر نبرد بار دیگر آغاز گردید قوای فرانسویان بشدت دفاع مینمودند پنج مرتبه شهر دست بدست گشت در اینوقت کافی بود که بناپارت بتواند خود را بشهر مزبور نزدیک سازد خبر نزدیک شدن امپراطور دوچندان برجالات سربازان پادگان افزود. امپراطور پیادگان پیوست.

بناپارت برای باز رسی ارتش روسیه بادور بین به تدقیق پرداخت و مشاهده کرد که حومه شهر را سپاهیان روسی اشغال کرده اند و چون محل

---

۱ - شهر مزبور شهری است بزرگ مستحکم و گنجایش لشکریان زیادی را دارد و چون سراسیب واقع شده دفاع از آنجا باسانی ممکن است.



دیده بانی وی در خطر بود مارشال برتیه از وی خواهش کرد که بار دو مراجعت نماید ولی ناپلئون گوش نداده و همچنان به بازرسی مشغول بود در اینوقت گلوله باسب ژنرال راپ اصابت کرد اسب و سوار در غلطیدند ولی راپ سالم ماند ناپلئون هم عازم بازگشت شده بار دیگر با دورین نظری به سپاهیان کوتوزوف انداخت حوالی شهر را ۱۰۰۰۰۰ سپاه و معبر مسکورا ۶۰۰۰ تن سپاهیان ژنرال پلاتوف محافظت میکردند .

ناپلئون متوجه مارشال بسیر گردیده و پرسید « آیا باید دفاع کرد؟ »

بسیر پاسخ داد :

« راندن این سپاه کاری است مشکل و بار دیگر باید واقعه مسکو آ را

تجدید نمود . »

بار دیگر برای روشن کردن وضعیت نبرد کنگاشی مرکب از اعضای زیر مارشال نی مارشال داوو . مارشال مورا . پرنس اوژن . ژنرال راپ . مارشال برتیه . مارشال بسیر و غیره تشکیل گردید

مورا عقیده داشت که باید دفاع کرد و بعدا کثر سپاهیان روسی را

نابود کرده و آنان را عقب نشانید .

ولی داوو معتقد بود که این دفاع برای قوای فرانسه بسیار گران تمام خواهد شد و اغلب فرماندهان نیز رأی پرنس د کمول را قبول کردند .

بالاخره ناپلئون که قصد داشت از کالوکا متوجه اسمولنسک شود میبایست از نیمراه و از معبر قدیم بازگشته و بآن شهر متوجه گردد ولی معبر مزبور مخروبه و بدون آذوقه بود .

در ۱۲۷ اکتبر مارشال مورتیه در (وریا) بسپاهیان بناپارت پیوست

مورتیه در مسکو مانده بود .

فرمانده روسی مامور محافظ معبر سن پترزبورگ پس از خروج ناپلئون

چون خیال میکرد در مسکو هیچ فرانسوی وجود ندارد بی مهابا بشهر وارد

گردید اتفاقاً مورتیه و سپاهیان از مقر خود متوجه وی شدند و پس از مختصر نزاعی ویرا دستگیر کردند. مورتیه باتفاق فرمانده مزبور بعمده قوا پیوست.

در حال ارتش ناپلئون در اینجا بچهار قسمت تقسیم شد. که بترتیب تحت فرماندهی شخص امپراطور-اوژن و مورا و نی بودند و امپراطور آنها را بفاصله یکروز راه متعاقب یکدیگر امر بخروج داد.

روز بعد سپاهیان بناپارت بمیدان جنگ برودینو رسیدند نعلهای سربازان در میان برف منجمد شده بودند. برخی از اجساد طعمه گرگها شده و بطرز فجیعی بنظر میرسیدند.

بالاخره در روز ۱۳۱ اکتبر بشهر ویاژما وارد شدند و پس برای تمرکز ثواب دو روز در شهر فون توقف کرد و روز ۲ نوامبر عقب نشینی دوباره شروع شد. در آنجا قرار شد که مارشال نی در شهر مانده و بقیه خارج شوند تا اگر روسها قصد حمله بعقب سپاه فرانسه را داشته باشند مارشال نی (پرنس دولامسکوا) در مقام دفاع برآید. و در ضمن چون سپاهیان مارشال داووکامل فرسوده شده بودند قرار شد که دیگر از جنگ معاف باشند.

يك لشکر روسی در سر راه شهر ویاژما منتظر خروج فرانسویان از شهر بود و اتفاقاً سپاه مزبور بسپاه اوژن برخورد نمود. و چون لشکر روسی چندان قوی نبود ژنرال پلاتوف خود را بکمک لشکر مزبور رسانید. بدین ترتیب اوژن در برابر روسها ضعیف تر شد.

مارشال نی و سپاه خسته داووکا نیز بیاری اوژن مصمم شدند. دولشکر بجنگ شروع کردند. و پس از نبرد سختی که در این اردو کشی بنبرد ویاژما معروف است چهار هزار تن فرانسوی کشته شد (۱) و فرمان پلاتوف دولشکر

---

سپاه فرانسه سی هزار و روسیه شصت هزار نفر و تعداد کشتگان روسیه نیز چهار هزار نفر بود

روسی مزبور عقب نشستند زیراوی نیز بدستور فرمانده عالی سپاه میخواست شکست فرانسه را به طبیعت وزمستان روسیه واگذار نماید و خود نیز مانند رئیسش از پهلو بآنان ضربات وارد آورد و از جنگ روبرو که باعث ضعف سپاه روسی است خودداری نماید و روسها کمتر تلفات بدهند

در این وقت از طرف امپراطور پرنس اوژن پیامی ابلاغ شد که فوراً بکمک مارشال اودینو که در شمال اسمولنسک باقوای ویت کنشتین مشغول نبرد است برود پرنس مزبور برای امثال امر امپراطور عازم گردید و در بین راه سرما و دستبردهای ژنرال پلاتف ویرا مستاصل نموده بود تا آنکه برود رپ که یکی از شعب دنی پیر است رسید و بواسطه برف فراوان ۲۳ ارابه توپ در ساحل رود گذارده و خود از رود عبور نمود و چون عده زیادی از سپاهش از سرما تلف شده بودند خود را ناتوانتر از آن یافت که بتواند باودینو کمکی نماید و تصمیم گرفت که باردوی ناپلئون یا ماوشال نی پیوندت بالاخره چند روز بعد توانست بسپاه مارشال نی ملحق شود و در اردوی نی با مرارت زیاد خود را با اسمولنسک رسانید و نتوانست باودینو کمک نماید و در بین راه از شدت سرما در هر گام سواری یا اسبی در میغلطیدند و سرما بیداد میکرد و هر که میبخسید بر نمیخواست \*

روز ۴ نوامبر ناپلئون خبر رسید که ژنرال ماله در پاریس دسیسه بر ضد وی ترتیب ورژیم حکومت را تغییر داده است ناپلئون نیز تصمیم گرفت برای جلوگیری از جنگهای داخلی هر چه زودتر بفرانسه مراجعت و اوضاع را آرامش دهد ولی بطوریکه خواهیم دید حتی یکماه بعد از شنیدن واقعه نتوانست در پاریس حضور یابد از اتفاق در همانروز با امپراطور خبر رسید که ژنرال گویون دوسنسیر که اودینه را در خطر دیده بود بکمک وی شتافت ولی نیروی ویتگنشتین قویتر از وی بوده و ژنرال نامبرده شکست خورد است این دو خبر موجب ملالت امپراطور را فراهم کرد ولی برای حفظ انضباط

در ارتش امرد کر این شایعات را منتشر نکنند.

گویند دوسنسیر در مراحل اولیه نبرد بقدری ماهرانه

جنگید که حتی شهر پلستک را نیز تصرف نمود

گویند دوسنسیر  
چه میگرد؟

و در نتیجه اوردینو که در اطراف اسمولنسک بود

نجات یافته و از زحمت و ویتگنشتین راحت شد ولی نرسیدن کمک بسنسیر و افزوده

شدن قوای و ویتگنشتین موجب شد در رزم بعد سپاه روس بروی غالب آمده

و حتی خود ژنرال نیز مجروح شد.

سنسیر فرماندهی سپاه را بژنرال رد باویری سپرد ولی فرانسویان

زیر بار اطاعت وی نرفتند و نیز از این نافرمانی خشمگین شده نیروی خود

را بر ضد فرانسویان تحریک نمود در اینحال اودینو که از چنگ ویتگنشتین

خلاص شده بود خود را بکمک وی رسانید و چون ژنرال رد شنید بزودی پرنس

اوژن بکمک اودینو خواهد آمد و برای وی میسر نیست که بر ضد سه سپاه

فرانسوی جنگد و در ضمن میخواست تسلیم روسها شود ( زیرا اینعمل را

ننگ واضح و غیر قابل جبرانی میدانست) پس ناچار حاضر شد با سنسیر

همکاری نماید باین ترتیب از اختلافات داخلی جلوگیری شد مارشال نی پس

از نبرد و یازما بسوی اسمولنسک راند و از حیث آذوقه کاملاً در مضیقه بود

سپاهیان گرسنه ولی باشهامت وی در سواحل دنی پیر با سپاهیان روسی مصادف

شدند.

مارشال دلیر برای آنکه فرانسویان را تحریک نماید خود تفنگی بدست

گرفته و مصمم شد و چون سربازی دلاور بیپیکار خاست. پس از آنکه بعلت

این جنگ تنبتن مقداری سپاهی از دست داد. بسوی اسمولنسک حرکت

کرد در راه نیز پرنس اوژن بوی ملحق و در ده نوامبر دو سردار بمحل

مقصود حرکت کردند.

سرهای روسه  
 اودینو و سن سیر منتظر اوژن ماندند ولی چون از  
 وی خبری نشد داستند که پرنس نیز گرفتار روسها  
 شده و نمیتواند بآنها کمک نماید بدین جهت دیگر منتظر او نشدند در این وقت  
 ویتکنشتین بار دیگر حمله بر ضد فرانسویان نموده و ویتبسک را متصرف شد  
 «اودیو و سن سیر و برخی سرداران دیگر پادگان شهرهای اسمولنسک  
 و سایر شهرهای میانه راه بودند»

\*\*\*

برف و سرما کشتار میکرد. تا چشم کار میکرد زمین مسطوره از برف  
 بود. روزهای آفتابی نیز باعث آزار چشمهای فرانسویان میکردید.  
 ناپلئون مقهور طبیعت گردیده بود (!) در حین حرکت یکرود در حالیکه  
 برف بشدت میبارید) امپراطور بسربازیکه در روی برف در حال جان دادن  
 بود نزدیک شده گفت:

«برخیز دوست من... تا باهم بیاریم برویم. بامرک مبارزه نما»  
 سرباز جواب داد:

«اعلیحضرتا اجازه بفرمائید همینجا بایم !»  
 برخاست سلامی داد و گفت:

«زننده باد امپراطور...!» و نقش زمین گشت. برف روی ویرا  
 پیوشانید. گوئی چنین سربازی در گیتی وجود نداشت (۱). بورین سرما را

۱- در اینجا قسمت اول از شاهکار ادبی ویکتورهوگو بنام (سرانجام)  
 را که با موضوع ما مناسبت دارد ذکر مینمائیم. «برف میبارید. از جاه طلبی  
 اوشکست نصیب شده و برای اولین بار عقاب سر خود را بزیر انداخته بود.  
 آه ای روزهای شوم! امپراطور آهسته مراجعت میکرد و در عقب او مسکو چون  
 مشعلی میسوخت. برف میبارید!... اشکهای آسمان بصورت دانههای سفید  
 فرو میربختند. نه سر کرده شناخته میشد و نه پرچم دار. دیروز ارتشی عظیم بود

چنین توصیف مینماید: «از هیبت سرما و گرسنگی سربازان چون برك خزان میافزادند و روسهائی که در کمین بودند فوراً آنان را سر بریده و لخت میکردند»<sup>۳۳</sup> در چنین فلاکتی امید امپراطور بژنرال گوپین دوسن سیر و شوازنبرک بود و بطوریکه دیدیم سن سیر کاری از پیش برد.

و امروزه گله‌ای بهم خورده. نه جناحین دیده میشوند و نه تشخیص قلب آسان بود. برف میبارید. . . . زخمیهای بدبخت در زیر شکمهای اسبان مرده پناهنده میشوند. شیمپورچیان شیپور بلبشان یخ بسته و چون مجسمه‌ای منجمد شده بودند. اسب سواران از هیبت سرما بروی زینها چسبیده بودند. لباسها بتنشان پاره‌لی باوجود این سعی میکردند قدمی بردارند. برف میبارید. سوز سردی میوزید. نان نبود. کفش نبود. پای برهنه حرکت میکردند. دیگر سرباز نبود که روح سلحشوری نشان دهد بلکه شبه‌سپاهی بود که در اعماق اسرار مدفوق میشد.

سکوت هر گبار و مناظر وحشت‌زا. دره‌ها جا حکم فرما، دره‌ها جادیده میشد آسمان بدون صدا کفنی سفید نثار کشته‌گان مینمود. هر کس احساس مرگ میکرد فریاد میکشید «آیا از این امپراطوری مشئوم! خارج خواهیم شد» توپها را میشکستند تا چرخهایش را بسوزانند. میخواستند . . . . میبردند. . . . تکان نمیخوردند. صحرا سفید نبود و در آن سفیدی خیره کننده هنگها دیده میشد که از خستگی بخواب ابد رفته بودند.

دیروز نوبت آنیبال و آتیلا بود امروز نوبت امپراطوری عظیم - الشان است

صدها هزار میخواستند و فقط صد نفر بر میخواستند. مارشال‌نی همان افسر شجاع فرار میکرد! و برای ساعت خود با سه نفر روس نزاع مینمود. تمام شب فریاد حمله و اعلان خطر گوش فلك را کر میکرد . . .

پرنس شوارزنبرك مامور بود كه هرچه زودتر بسرحدات لهستان رفته و برای امپراطور كمك و آذوقه خواسته و در ضمن سربازان بیچاره و مفلوك خود را نیز نجات دهد ولی ارتش وی در بین راه گرفتار سپاهیان امیرال چیچاکوف و ژنرال ترمازوف گردید این دو نیز عازم ورشو بودند و در راه سردار اطریشی را شکست داده و او را بعقب نشینی مجبور نمودند چیچاکوف بنا به ۵۰۰۰ تن از مولداوی گذشته و بترمازوف ملحق گردیده بود و قصد داشت راه عبور فرانسویان را ببرزینا مقطوع نماید ژنرال دبروسکی لهستانی بمنظور آنان پی برد و خواست نخست بریزف را که در سر راه برزینا واقع است و از آنجا بهتر میتوان از رودخانه عبور کرد تصرف نماید و سپس به برزینا متوجه شود ولی ارتش وی از ژنرال لبرت شکست یافته و بوریزف بتصرف وی درآمد در این وقت برای آنکه شوارتزنبرك بنا پلئون ملحق نشود ژنرال ساکسن ویرا متوجه خود نموده و امیرال چیچاکوف نیز با استفاده از موقعیت عزم برزینا گردید و باین ترتیب پرنس اطریشی نتوانست از عزیمت چیچاکوف جلوگیری نماید بالاخره روز ۹ نوامبر امپراطور با سپاهش به اسمولنسك رسیدند روز بعد مارشال نی و پرنس اوژن نیز وارد شدند

---

بیکدیگر چون مجانین و قاتلین حمله میکردند. فریادهائی میکشیدند که بزوزه گرك شباهت داشت هنگامی مخوفی از اجتماع اشخاص درنده و سبع تشکیل شده بود. . . . .

آری ارتشی عظیم در تاریکی شب بجستجوی اعماق گور بود. امپراطور برفراز تپه ایستاده و نظاره میکرد. . . . . او مانند درختی بود که خشك شده باشد در نهاد آن پهلوان ضعف و سستی مشاهده میکشت. و او . . . . . یعنی درختی که ربشعاش بتوسط تبر انتقام کننده میشد از دیدن ارواح و اجساد کشتگان بدنش میلرزید . . . . . شاخه های خود را نظاره میکرد که يك بيك ميشكکنند و می افتند.

ناپلئون برای ترمیم قوای خود پنج روز در شهر غیر مسکون اسمولنسک توقف نمود و آنقدر از حیث آذوقه فرانسویان در مضیقه بودند که سربازان بیک وعده غذا میساختند و از هر نوع خوردنی که بدست میآوردند تغذیه مینمودند. سرما نیز طاقت فرسا بود در طی این راه پیمائی آنقدر از فرانسویان و متحدین از سرما، گرسنگی، جنگ، غرق در رودخانهها و غیره کشته شده بودند که یک هنگ افسر بی سرباز در اسمولنسک از فرانسویان موجود بود. در این پنج روز بناپارت بتهیه غذا و ترتیب سپاه پرداخته در روز ۱۴ نوامبر ۱۸۱۲ از شهر مزبور خارج گردید و بقیة السیف سپاه نیز تا ۱۸ نوامبر اسمولنسک را بکلی تخلیه نمودند.





## (برزینا)

زمستان آنسال از سردترین زمستانها بشمار می‌آمد  
(۱) ناپلئون پس ۵ روز توقف در اسمولنسک  
گذشته از آنکه نتوانست از حیث آذوقه برای  
سربازانش تهیه به بینند براسطه تخریب شهر و غیر مسکون بودن آن باز هم  
از عده سربازانش کاسته و مجبور شد اسمولنسک را ترك گفته و بسوی  
مینسک رود •

زیرا بطوریکه گفتیم ویتبسک بتصرف روسها در آمده بود پرنس  
شوارتزنبرک سواحل جنوبی برزینارا پس از شکستی که ذکر کردیم اشغال  
و بآنجا عقب نشست ولی از خود خبری بامپراطور نداد و باین جهت ناپلئون  
نیز بناحیه اشغال شده از طرف وی نرفت در صورتیکه اگر میدانست شوارتزنبرک

---

۱- ابن سرمای روسیه بی شباهی به سرمای زمستان سال ۱۸۱۲ یعنی سال  
حمله شارل ۱۲ نمیباشد سرمای زمستان ۱۹۴۲ نیز از همان گونه سرماها بود  
سر کرده و سرباز هر کدام بنوبه خود جان میسپردند اما او که سایه بلند خود در  
دشت دمن مشاهده کرد روی خود را بسوی خداوند کرده فریاد بر آورد: خداوند  
مگر هنگام پاداش فرارسیده؟ آنوقت که در اعماق کوهها انعکاس صدائی  
جواب داد: خیر •

آنجا است بطور تحقیق بسوی وی رفته و از همان جا از بررینا عبور میکرد زیرا راه ساده تر و آسانتر بود.

در هر حال باین علل بناپارت بسوی مینسک حرکت نمود در اسمولنسک ناپلئون سپاه خود را بچهار دسته تقسیم نمود.

دسته اول - گارد بفرماندهی ناپلئون که روز چهارده نوامبر اسمولنسک را ترک گفت.

دسته دوم - بفرماندهی پرنس اوژن که روز ۱۵ نوامبر از شهر خارج شد.

دسته سوم - بفرماندهی مارشال داووک که در ۱۶ نوامبر شهر را تخلیه نمود. دسته چهارم - بفرماندهی مارشال نی که هر روز ۱۷ نوامبر شهر را ترک و بعنوان عقب دار در طی این سه روز در آنجا مستقر بود.

باید دانست که داووک دوباره پس از آنکه سربازانش از جنگ موقتاً معاف شدند دوباره بفرماندهی انتخاب شد.

علت اینگونه تخلیه معلوم نیست زیرا خروج شهر بی آذوقه و مسکن بشعائب بگدیگر جز اتلاف وقت منفعت دیگری نداشت و خصوصاً برخی از مورخین بگی از علل بزرگ نابودی قسمتی از سپاه فرانس را در سرما و برف همین طرز غلط تخلیه میدانند در صورتیکه اگر سپاه در چهار ستون و باهم شهر را محلیه مینمودند هم وقت کمتر مصرف میشد و هم از ضربات سپاهیان روسیه مصون میماندند.

خلاصه روزیکه مارشال نی اسمولنسک را ترک کرد برج و باروهای باقیمانده شهر را نیز ویران نموده و اسمولنسک را بار دیگر آتش زد (۱) ۰۰۰۰

---

۱- بار اول بارکلی دوتولی شهر مزبور را حمله فرانسویان آتش

زده بود.

ژنرال‌ها و سران ارتش روسیه بر آن بودند... حال که ارتش فرانسه  
نابود گردیده باید با آنها به نبرد مشغول و کاملاً منکوبشان نمود.  
رلی مارشال کوتوزوف روی سیاست مدبرانه و نقشه‌ماهرانه و وحشتناک  
تزار الکساندر حاضر بجنک روبرو با سپاهیان فرانسه نشد و فقط تصمیم گرفت  
که سپاهیان کوچ کننده فرانسه را گاهگاهی مورد حمله قرار داده و کمکی  
بضربت سرمای زمستان نماید و شکست قطعی را بصورت سرخا و آگذاز نماید...  
پس از اینکه ارتش فرانسه اسمولنسک را تخلیه نمود مارشال کوتوزوف  
ارتش خود را بکراسنور هبری نمود و در ضمن طوری حرکت کرد که همواره  
جناح چپ سپاه فرانسه را زیر آتش توپخانه داشته و آنان را از نظر دور  
نمیکرد ولی ناپلئون که بنقشه کوتوزوف پی برده بود زودتر از روسها  
کراسنو را متصرف گردید.

سپاه روسیه فقط توانست رابطه سپاه اوژن را با  
وژن دفاع میکند بناپارت مقطوع سازد و بدین جهت پرنس مجبور  
شد که باروسها بجنک بپردازد.

قبل از جنک چند تن افسر روسی بحضور وی رسیده و درخواست  
کردند تسلیم شود ولی اوژن باین ننگ تن در نداده و حاضر شد در برابر هر  
پیشامدی مردانه مقاومت نماید باین دلیل فوراً سربازان خود را از خطر  
آگاه کرد.

همه دست از جان شستند خود پرنس اوژن با آنکه بسیار جوان بود

---

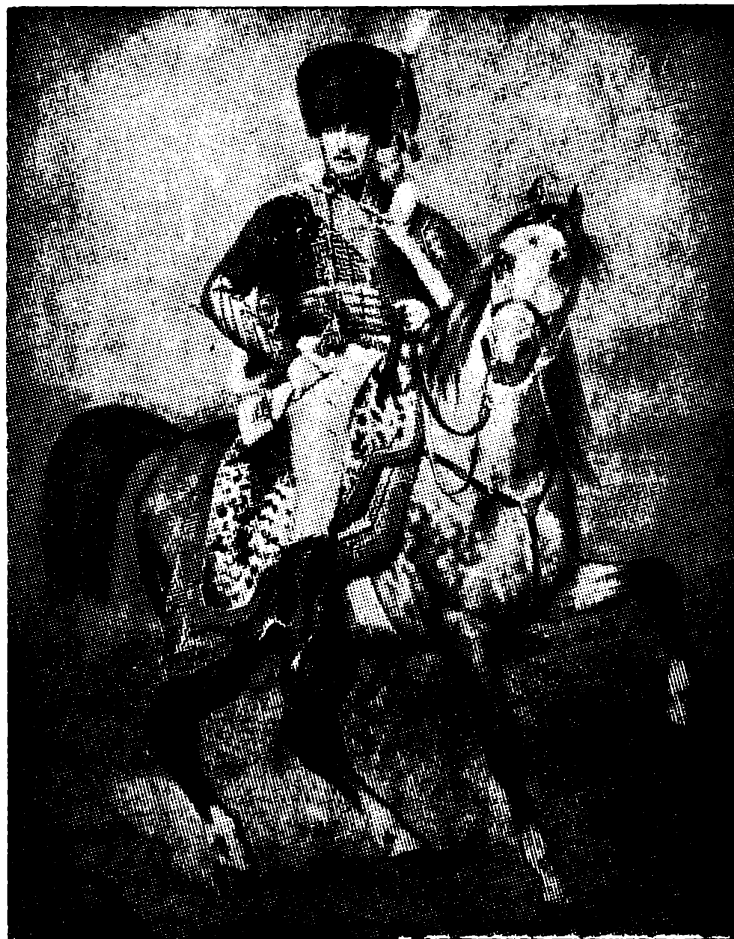
دنباله باصفحه ص ۷۹ .

واضح است این شاهکار فقط از لحاظ ادبی ارزش دارد و گرنه  
تخیلات شاعرانه‌ای بیش نیستند.

شاتوبریان نیز راجع باین بازگشت قصیده دارد که از ذکر آن خودداری  
میکنیم.

باشجاعت غریبی مرك را استقبال نموده و بالاخره پس از نبرد خونینی که در آن نصف سپاهیان وی تلف گردیدند خود وی توانست با بقیه سپاه از بیراهه عازم کراسنو گردد.

درواهها نیز از شدت برف و سرما مقداری از لشکر نابود و بالاخره ۱۵۰۰ تن فقط توانستند خود را باردوی بناپارت رسانند.



( مارشال اوژن )

نابلئون تصمیم گرفت آنقدر در شهر مزبور باقی ماند تا آنکه مارشال داوو و نیرریش، مارشال نی و قوایش، نیز از راه برسند و از آنجا مجتمعاً حرکت نمایند.

در اینجا معلوم میشود بناپارت متوجه خبط خود یعنی حرکت غیر مجتمع گردیده است ولی ازدوسرداریکه باید یکی یا دوروز پس از پرنس اوژن بوی برسند خبری نبود.

لذا امپراطور مقداری ازسپاه خودرا بقریه لیدا فرستاد تا بحفاظت معبر دنی پیر پردازند. و راه را نگهداری کنند.

مارشال مورتیه با پنجهزار سپاهی و سربازان گارد نیز بتعدادشش هزار نفر مامور فتح لیدا گردیدند.

این ۱۱۰۰۰ نفر کاملاً بیباک و دست ازجان شسته برای هرپیشآمدی آماده بودند.

کوتوزوف نیز که دورا دور مراقب این سپاه بود بدون آنکه جرأت جنگ در میدان را نماید. لوله‌های یکصد اراده توپرا متوجه آنان نموده و فرمان آتش صادر نمود.

باران گلوله و خنجره بسر سربازان دلاورفرانسه باریدن گرفت ولی ازسربازان روسیه خبری نبود. چه موضوع استتار سپاه کاملاً عملی شده و آنان شهامت اینرا نداشتند که در برابر سپاه فرانسه عرض اندام نمایند

سروالتراسکات میگوید ؛

« کوتوزوف باناپلئون و ارتش کبیر همان رفتاری را که ماهی گیران گرین لند بانهنک‌ها مینمودند ، میکرد یعنی حتی تا آخر بن لحظات مرگ نیز ازخشم و غضب و درد و آتش انتقام خطرناک آنها احتیاط میکنند

بالاخره بعداً خیال کردند که فرانسویان بواسطه این حملات آتشبار ضعیف شده‌اند. تصمیم گرفتند باخضم مقابل شوند .

مارشال مورتیه و سپاهش دلا رانه ازهرطرف متوجه خصم بودند . و مایوسانه پیکار میکردند. و خوشبختانه در این لحظه باریک که جان این عده فرانسوی درخطر بود مارشال داوو فرا رسید. روسها ازورود داوو متعجب

گردیده و نیمه کاره از میدان جنگ عقب نشستند زیرا شهامت داو و بارها آزمایش کرده بودند خلاصه معرکه پیدا باین ترتیب خاتمه پذیرفت ولی نی هنوز هم بکراسنو نرسیده بود.

ناپلئون چون شنید کراسنو بزودی از طرف روسها تهدید و محاصره خواهند شد خود و سپاهش بلیدا رفته و مورتیه و داوورا بکراسنو فرستاد و غرضش آن بود که خود معبر رودخانه دنی پیر را محافظت نماید. (۱) بمحض خروج امپراطور از کراسنو سرداران نامبرده دچار نافرمانی و طغیان سربازانشان گردیدند.

در ضمن لشکریان روسی نیز بشهر حمله ور شده و باین دو علت فرانسویان مجبور بتخلیه شهر گردیدند و بمسوی اورچا عقب نشستند این دو واقعه سبب شد که فرانسویان مقدار شش هزار کشته و اسیر و چهل و پنج توپ از دست بدهند.

چون کراسنو بدست روسها افتاد راه امپراطور  
مارشال را کجا بود؟ بانی نیز قطع گردید ولی هنوز هم از نی  
خبری نبود.

مارشال نی کجا است؟

۱ - ناپلئون بخاطر نی بسیار مضطرب بود و میترسید مبادا این  
مارشال دلاور و سربازانش اسیر یا کشته شده باشند و از طرفی چون عقب نشینی  
را نمیتوانست بتعویق اندازد مارشال مورتیه را احضار کرد و گفت:

«ماحتی يك دقیقه را نیز نباید تلف کنیم. دشمنان از هر طرف فشار  
میآورند و ممکنست کوتوزف بوزوف را قبل زما مسخر کند و راه بازگشت  
مارا مقطوع سازد.»

«بدیشجهت من باگارد قدیم بسرعت بآنجا میرویم و شما و داو دشمن را

تاشب مشغول سازید و سپس بمن پیوندید.»

نی هنگام ترك اسمولنسك ۸۰۰۰ سپاه و ۵۰۰۰ مریض و بیمار داشت  
روز ۱۷ نوامبر ۱۸۱۲ اسمولنسك را مارشال نی تخلیه نمود و ژنرال پلاتوف  
فوراً آنجا را اشغال نمود.

تانزدیکهای کراسنو مارشال مزبور تقریباً بیمانع حرکت میکرد و  
در نزدیکی آن شهر از شدت کشته گان تشخیص داد باید نبردی در آنجا روی  
داده باشد. و چون بوسیله پیش قراول خود دانست کراسنو در دست دشمن است  
بسوی یکی از شعب دنی پیر که نزدیک کراسنو است روان گردید.

ارتش خصم که کاملاً متوجه حرکات نی بود در سواحل همان رود منتظر  
ورود مارشال گردید.

مارشال نی بدون توجه باینکه ممکن است در اینجا دشمنانی موضع  
گرفته باشند سنگرهای ملاحظه و بی پروا وارد آن شده و خیال میکرد سنگر  
های نامبرده متعلق بارتش منهزمی است و اکنون وی آن ها را تصرف  
می نماید.

بمحض دخول فرانسویان بسنگرها يك افسر روسی مقابل مارشال ظاهر  
و او را بترك مخاصمت و تسلیم دعوت نمود و گفت مارشال کوتوزوف چون  
مایل بکشتار نیست و قریب هشتار هزار سپاه نیز همین جا دارد لذا مارشال را  
بترك مخاصمه و تقدیم شمشیر دعوت میکند

ولی مارشال نی پاسخ داد :

«سرباز فرانسوی میمیرد ولی هرگز تسلیم نمیشود.»

افسر مزبور باشنیدن این حرف مارشال را ترك کرد بمحض آن که  
غائب شد تقریباً از فاصله ۳۰۰ متر شلیک موحشی بروی ارتش فرانسه آغاز  
شد مارشال نی و سربازانش دست از جان شسته و بی پروا بسنگرهای خصم  
هجوم آوردند روسها بطرز شکفت آوری از جان پناههای خود مدافعه مینمودند.  
وبالآخره روسها فائق و فرانسویان را از سنگرها خارج نمودند

کنت دوسگور میگوید « کوتوزف دروغ نگفته بود و حقیقتاً صاحب ۸۰۰۰۰ سرباز مسلح و سیر و سوار نظام قوی و توپخانه کامل بوده و موقعیتی بسیار مطلوب داشت ولی سربازان ما پنجهزار و پانصد نفر فرسوده بودند ولی با اینحال فرمانده آنها ننگ تسلیم را قبول نکرده و میخواست خطوط این عده را بریده. نجات یابد و یا کشته گردد»

بافرا رسیدن شب موقتاً جنک خاتمه پذیرفت .

مارشال نی قسمتی از سپاه خود را باقی گذارده و با چهار هزار تن، از تاریکنی شب و از همان راه که آمده بود متوجه اسمولنسک و پس از پیمودن کبی راه مراجعت و بالاخره خود را بشعبه دیگر از رود مزبور رسانید . و چون یخ بسته بود . مارشال نی توانست چهار هزار سپاه خود را از ری رود عبور دهد

بالاخره پس از ۳ ساعت انتظار بقیه سپاه وی بوی ملحق شدند . و آنگاه با آنها از رود گذشت .

آخر سر نیز اربابه های سنگین و حامل مریضان و آذوقه را عبور دادند متاسفانه در میان راه یخ رودخانه شکسته و قسمت اخیر عبور کنندگان همگی در رودخانه دنی پیر فروق گردیدند در این هنگام سربازان روسیه تازه متوجه عبور مارشال نی و سربازانش گردیدند و فوراً بسوی محل مزبور روی آوردند و قدرتی توپ و اسلحه و سرباز و زخمی و مریض باسارت گرفتند مارشال نی بالاخره پس از تحمل این مصائب و موفقیت در بر طرف کردن آنان در ۲۰ نوامبر باورچا رسید. ناپلئون بدیدن وی آغوش گشوده و از شمع فریاد زد :

« حقیقتاً دلیر دلیران میباشی! و براستی سردار بزرگی هستی و توانستی با شهامت و جسارت خود ارتش را نجات دهی .

« راست است یک لشکر آهو بسر کردگی یک شیر بهتر از یک لشکر شیر بسر کردگی یک آهوست»



و همانطور که بناپارت گفته بود براستی مارشال نی در هر یکی از رزمهای روسیه بنحوی از خود گذشتگی و بی باکی و دلاوری نموده بود که در خور چنین لقبی میگردید ۰۰۰۰۰۰ شوارزنبک (۱) که عازم ورشو بود بهیچوجه رابطه با ناپلئون نداشت.

امپراطور دیگر توقیفی نکرده و عازم بریزف گردیده. گفتیم بریزف بوسیله ژنرال لوبرت تصرف شده بود و البته ناپلئون گرچه از جنک فعلا کریزان بود.

ولی از آنجا که بوریزف را پلی ۶۰۰ متر بآن سوی برینا وصل می نمود اشغال آنرا لازم میدانست ولی چون سرداران زدو خورد را موجب تحلیل باقیمانده ارتش میدانستند ناچار بناپارت تصمیم گرفت که از خاور شهر بوریزف عبور و بشمال آن روی آورده و سپس از نزدیکی آجا که عرض رودخانه یکصدوده و عمقش شش متر است و بنام اسنودبانکا معروف میباشد عبور نماید گرچه سر اصل رود مزبور زیر آتش توپخانه ناوگان امیرالچیچاکف (فرمانده سپاه مولداوی) تهدید میگردید ولی در هر حال سپاه فرانسه میبایست از رودخانه عبور نماید.

ژنرال دمبروسکی سردار معروف لهستانی که در تصرف بریزف با سپاهیان ویت گنشتین گردیده بود با سپاهیان شکست خورده خود عقبه نشست ژنرال ویکتور و مارشال اودینو نیز که متحداً پس از واقعه شمال اسمولنسک متوجه بریزوف بودند در راه بسپاه ژنرال دمبروسکی مصادف و او را تقویت کرده و دسته جمعی بسوی شهر مزبور حرکت کردند.

---

۱- سردار اطریشی که در جنگهایی که با ناپلئون میگرد مغلوب، و در موقع ازدواج ناپلئون و ماری لوئیز سفیر اطریش در دربار فرانسه و در ۱۸۱۲ بکمک بناپارت برضد روسیه و در ۱۸۱۴ - و ۱۸۱۵ بکمک روسیه برضد بناپارت جنگید.

این سه سپاه پس از نبرد سختی و ویت گشتین را شکست فاحشی داده و شهر بوریلف را بتصرف درآوردند ویت گنشتین قبل از تخلیه شهر پل آن را منهدم ساخت تا سپاهیان فرانسه از این شهر نتوانند عبور نمایند.



### ( ژنرال دمبروسکی )

نابلئون نیز قصد داشت در صورت فتح شهر مزبور از همان پلها استفاده نماید خیر تصرف شهر بامپراطور رسید و نابلئون تصمیم گرفت از همان پل عبور نماید ولی بزودی خبردار گردید که این جسر خواب شده است و باین ترتیب از فتح شهر مزبور کمترین سودی بارتش فرانسه نرسید امپراطور دوباره تصمیم گرفت که با استفاده از مواضع بریزوف شهر استودیانکا (۱) را تصرف نماید و از آنجا سپاه را عبور دهد.

ارتش در پناه جنگل مجاور شهر بریزوف عازم استودیانکا گردید. در این هنگام در جنگل صدای نقل و انتقال و سم اسبان بگوش رسید ارتش فرانسه برای دفاع آماده گردید ولی ناگهان فریاد شغف از حلقوم هزاران سرباز خارج شد و برق شادی از دیدگانشان جهید چه مارشال اودینو و ژنرال

ویکتور فرماندهان سپاه پیروزمند فرانسه با ۵۰۰۰۰ سرباز مجهز و آذوقه کافی بامپراطور پیوستند در حالیکه قسمتی از سپاهیان‌شان را موقتاً در بوریزوف تابعور فرانسه از رودخانه بعنوان پادگان باقی‌گذارده بودند. مارشال کوتوزوف برآن‌شد که عبور ارتش فرانسه را از برزینا متعویق اندازد.

امیرال چیچاکوف را مامور کرد تا در حوزه برزینا برفت و آمد پرداخته و هرآن بتواند در ساحل ارتش پیاده نماید.

چیچاکوف گرچه مردی باهوش بود ولی معروفست که گاهی هوش‌زیاد نیز باعث بدبختی میگردد.

امیرال فوق‌الذکر بخیال خود میخواست از کوچکترین خبر استفاده نماید و بکمترین و بی‌اهمیت‌ترین موبهوعها اهمیت قائل شود. ناپلئون از این خوی وی استفاده کرد.

باین معنی ۰۰۰ چندتن از جواسیس خود را مامور کرد که بچیچاکوف بپهمانند که فرانسویان از جنوب بوریزوف خواهند گذشت تا بدین ترتیب دریا سالار متوجه جنوب گردد.

جاسوسهای مزبور بامهارت تامنی ذهن امیرال را مشوب نموده و ویرا متوجه جنوب برزینا نمودند.

گرچه برخی از افسران وی که هنگشان در مقابل استودیانکا مستقر بودند بوسیله دیده‌بانان از جهت حرکت فرانسویان مطلع بوده و به چیچاکوف نیز تذکر دادند. ولی وی بگفتار آنان اعتناء ننموده و روی بجانب جنوب نهاد.

و به سپاهیان مستقر در مقابل قریه استودیانکا نیز دستور داد که از آنجا عزیمت نمایند و بدین ترتیب راه را برای عبور فرانسویان باز و بیمانع گذارد.

ناپلئون دستور داد تا سپاهیان از روی یخ عبور نمایند و در ضمن پلی مختصر نیز بر روی رود بنا نهادند.

چون ساختن پل کمی بطول انجامید و برای ناپلئون از جانب قزاقان احتمال خطر میرفت سرداران پیشنهاد نمودند که امپراطور با تبدیل لباس بکمک چندتن لهستانی که بوضعیت راهها آشنا میباشند از رودخانه گذشته و بلهستان و بالاخره بیاریس عزیمت نمایند. زیرا در غیر اینصورت جان وی در خطر خواهد افتاد.

ولی ناپلئون این تقاضا را رد نموده گفت :

«من سربازم. و اگر باید بمیرم بارفقا و همکارانم خواهم مرده فرار شایسته یک سرباز میهن پرست نیست ویژه آنکه زیردستان و سربازان خود را نیز در خطر گذارد. این عمل عین ناجوانمردی است که در مواقع سخت سربازان را شریک نباشم.»

همانطور که گفتیم قسمتی از سپاه از روی یخ

**جانشانی گردان** عبور نمودند ولی سنگینی برف ریاد و اراهه ها  
**مهندس ژنرال ابله** باعث شکستگی یخ شده و در نتیجه عدهٔ برودخانه ریخته و نابود شدند. پل موقتی نیز دوامی نیاورد.  
لذا پل سازی آغاز یافت گردان مهندس ژنرال ابله با از خود گذشتگی بی نظیری در حالیکه گوشت و پوست خودشان بیخهای رودخانه برزینا چسبیده بود دوپل بر روی رودافکنندند.

این عمل فداکاری بی نظیر و طاقت فوق العاده سربازان دلاور فرانسه را ظاهر میسازد. و ظاهراً میسازد که چگونه آنان برای میهن عزیز و امپراطور محبوبشان تلاش مینمودند.

این عمل بقول آلبرماله فداکاری نبود. بلکه پهلوانی و هنرنمایی و بالاخره بالاتر از جوانمردی و فداکاری است که فرهنگستانیان لغتی برای

آن‌هنوز وضع ننموده‌اند.

در هر حال سحر گاهان جلو داران ارتش مشاهده کردند که سپاهیان روسی در حال فرارند این قسمت موجب دلگرمی سربازان دلیر فرانسه شده و برای عبور آماده گردیدند سپاهیان روسی مختصریکه در ساحل رودخانه بودند از مشاهده ارتش فرانسه در آن سوی رود و مقابل خود هراسیدند. زیرا آنان بهیچوجه انتظار عبور لشکریان فرانسه را خصوصاً از این نقطه نداشتند. چیچاکوف آنان را مطمئن ساخته بود که فرانسویان از جنوب بریزوف خواهند گذشت.

عبور غیر منتظره فرانسویان باعث شد که روسها فراراً خود را بسپاهیان چیچاکوف رسانیده و خبر عبور ارتش فرانسه بسمع فرماندهان مافوق برسانند.



امپراطور فرانسه برای آنکه عقب سپاهش از دستبرد روسها مصون ماند قسمتی از سپاه ژنرال ویکتور را مامور حفظ سواحل و قسمت دیگر آنرا بکمک پادگانهای مامور بوریزوف فرستاد  
اودینو - نی - گارد - نیز از رود عبور کرده و حاضر شدند در صورت لزوم آنطرف رودخانه از حملات روسها جلوگیری نمایند تا بقیه سپاهیان فرانسه از رودخانه نیز عبور نمایند.

همانطور که خبر عبور فرانسویان فوراً بفرمانده کل سپاه روسیه ابلاغ شد و بدین جهت وی دولشکرازدوسوی چیپوراست برزینا مامور محاربه بافرانسویان نمود.

ولی اودینو و نی در سواحل راست رودخانه راه را بر روسها سد نمودند تا ۲۸ نوامبر ۱۸۱۲ عبور طول کشید و بالاخره ژنرال ویکتور دفاع حفظ

بوریزوف را بژنرال پرتنو سپرده و خود برای حفظ عقب سپاهیان فرانسه عازم استودیانکا گردید.

در اینوقت سپاه روسی مامور ساحل چپ رودخانه برزینا بفرماندهی وویت گنشتین وژنرال پلاتوف بشهر بوریزوف نزدیکتر گردیده و پس از نبردهولناکی سپاه ژنرال پرتنورا منهزم وآنشهر را باردیگر تصرف کردند و قسمتی از سپاه روسی در تحت فرماندهی ژنرال مزبور بتعاقب فرانسویان پرداخته وبالاخره ژنرال پرتنورا باهفت هزار سپاهی اسیر نمودند وپس از خاتمه اینعمل مطابق قراریکه قبلا با وویتگنشتین گذارده بود عازم استودیانکا گردید دوسپاه مزبور بوسیله امیرال چیچاکوف تقویت میشدند

ژنرال ویکتور برای آنکه کاملاً سپاهیان از

**نبرد برزینا** رودخانه عبور کنند خود را بین پل و سپاه روسیه

هائل ساخته و در همان روز ۲۸ نوامبر نبردی در

آنجا یعنی چند میلی بوریزوف اتفاق افتاد که در تاریخ بنام نبرد برزینا معروف است.

۱- در این روز چیچاکوف مامور گردید که از ساحل راست رود مزبور قریه استکههم بارتش ناپلئون حمله ور گردیده و سپاهیان وی را مجبور بقب- نشینی نموده وبالاخره آنان را برودخانه بریزد. ولی چون سپاهیان فرانسه در آن سوی رود بسیار زیادتراًز حد تصور دریاسالار چیچاکوف بود لذا وی مجبوراً از این اقدام دست کشیده و در نتیجه کاری از پیش نبرد.

۲- ژنرال ویکتور با ۱۰۰۰۰ تن در ارتفاعات استودیانکا استقرار جسته و راه گریز ارتش فرانسه را محافظت مینمود و قصد داشت از مواضع خویش کاملاً استفاده کرده و بجدا کثر سپاهیان روسی را معطل نماید و تا آخر نیز باین مقصود فائق آمد.

۳- وویت گنشتین که از تسلیم قوای پادگان بوریزف جری تر شده

بود بخيال خود خواست از روحیه ضعیف سپاه ژنرال ویکتور استفاده کرده  
و بسرآنان تازد •

لشکر وی در اثر تصادمیکه با سپاهیان روی داد مختصر جنگی نمودند.  
سپاهیان ژنرال ویکتور که مواضعش برای دفاع و احیاناً برای عبور از پل  
چندان مناسب نبود نزدیک ساعت دو بعد از ظهر بسوی پلها عقب نشستند • و  
بدین ترتیب سپاهیان روسی بیشتر آمده و وی را بیشتر مورد تهدید قرار دادند  
در این موقع باریک یکی از پلهای مزبور در برابر سنگینی ارا به های جنگی  
و توپهای فرانسویان تاب مقاومت نیاورده و درهم فرو ریخت • مقدار زیادی  
توپ و سپاهی غرق و نابود گردیدند و بیش از یک پل که بآن هم امیدی نبود  
باقی نماند.

با اینحال ژنرال ویکتور بمقاومت مردانه خود ادامه داد تا بقیه  
سپاهیان فرانسه نیز گذشتند •

اینجا است که شهامت و رشادت و از خود گذشتگی فرانسویان ظاهر  
میگردد • با آنکه از طرفی بوسیله روسها و از طرف دیگر بوسیله رودخانه  
سهمکین برزینا تهدید میشدند با اینحال از پلای ننشسته و بمقاومت خود  
ادامه میدادند •

اودینو و نی نیز در آنسوی رود دلیرانه جلوی ارتش روسیه را گرفته  
نگذاشتند هیچگونه آسیبی بفرانسویان برسد • روسها که بهیچوجه نتوانسته  
بودند از عبور فرانسویان جلوگیری نمایند خشمکین شده خواستند از جانب راست  
فرانسویان گذشته و عقب آنان را بگیرند •

نی متوجه این حرکت آنان شده و آنان را بامانوری ماهرانه از ادامه  
باین نقشه بازداشت •

بالاخره چون دو طرف پل کاملاً محافظت میشد تا شب ۲۹ نوامبر هر دو سپاهیان عبور نمودند. و خود ژنرال ویکتور نیز در ساعت دو بعد از نصف شب همان روز از پل عبور نمودند و بقیه از ۱۵۰۰۰ نفر از سپاهیان فرانسه که نخواستند و یا نتوانستند در شب ۲۹ نوامبر عبور نمایند کس دیگری از فرانسویان در ساحل چپ رودخانه باقی ماند. با آنکه ژنرال ویکتور بآنان راجع به عبور اصرار کرد ولی آنانکه از گرمای اردوگاهشان بیخود شده بودند حاضر به عبور نگردیده و سحرگاهان پس از عبور ژنرال ویکتور که تنها پشتیبان عقب دارشان بود آنان نیز عازم عبور گردیدند. ولی متأسفانه بسیار دیر بود زیرا سپاهیان روسی آتش به پلها افکندند و آنها را نابود نموده بودند سپاهیان سرگشته و بیچاره فرانسه برای آنکه اسیر روسها نگردند ناامیدانه خود را برود افکندند و از شدت سرما در میان رودخانه منجمد گردیده و در اعماق آن مدفون گردیدند. و اجساد اغلب آنانرا در سال بعد روسها از میان گل ولای سیلابهای برزینا بدست آوردند. و بقیه نیز اسیر شدند.

کلیه اسلحه و ادوات جنگی از قبیل توپ و غیره که در ساحل رود باقیمانده بود بعنوان غنیمت نصیب روسها گردید

فرماندار شهر باسنو همینکه از حادثه برزینا مطلع گردید یک لشکر فرانسوی بعنوان کمک بارتش کبیر و یک لشکر نیز فقط بعنوان حفظ امپراطور بسواحل برزینا کسپیل داشت ولی چنانچه در شرح جنگ دیدیم این لشکریان در عمل نتوانستند مداخله نمایند.

باین ترتیب جنگ عظیم برزینا خاتمه پذیرفت. ساعتی بعد باقیمانده سپاه کبیر (پس از نابود شدن پلها) بسوی سرحدات لهستان در حرکت آمدند راجع بکشتگان جنگ مزبور تحقیقات زیادی از طرف مورخین بعمل آمده است و بالاخره قولی که جملهگی برآند اینست که: بطور تحقیق ۱۰۰۰۰ تن



از سپاه روسیه در این نبرد نابود گردیدند.  
 برخی از مورخین تندرو روسی و سایر کشورهای متفق مینویسند که پس از  
 آب شدن یخهای برزینا نیش ۳۶۰۰۰ تن فرانسوی را که منجمد شده بودند بدست  
 آوردند که بوسیله روسها بظاک سپرده شد.  
 خلاصه در اول دسامبر ۱۸۱۲ ارتش فرانسه بنساحیه مسکونی  
 اسلائیکی (۱) و در سوم دسامبر ملودت شینو (۲) و بالاخره در پنجم همان ماه به  
 اسمورگنی رسیدند.




---

1- Slaiki 2- Molodetschino

## دسیسه ژنرال ماله

دسیسه ژنرال ماله که از غیبت ناپلئون استفاده نموده و در فرانسه آشوبی پیا کرد بیشتر از آنجهت درخور اهمیت است که اولاً عدم دابستگی فرانسویان را بحکومت ناپلئون ثابت میکند و ثانیاً ناپلئون را بر آن داشت که هر چه زودتر خود را بفرانسه رسانیده و در نتیجه بتواند تا آخر فرماندهی ارتش را خود بدست گیرد. بدینجهت خوبست نخست ژنرال ماله را بشناسیم :

کلودفرانسوا ماله در شهر دل (ژورآ) در ۲۸ ژوئن ۱۷۵۴ متولد گردیده.

زندگی ماله . . .

ماله تحصیلات مقدماتی را در شهر فوق انجام داده و بالاخره بآموزشگاه نظامی وارد گردیده و بنابر لیاقتی که داشت مراحل ترقی را بتدریج پیموده تا آنکه انقلاب کبیر فرانسه آغاز شده ماله از انقلابیون دو آتشه و از جمهوری طلبان افراطی محسوب میگردد.

ماله در اوان انقلاب پیاریس احضار گردیده بدرجه آجودانی نائل آمد و همواره از حیث شجاعت و درستی و لیاقت سرمشق زیردستانش محسوب می گردید.

در سال ۱۷۹۹ پس از آنکه از سن برنا و کوچک عبور نمود بدرجه ژنرالی

مفتخر گردید .

در اوایل حکومت کنسولی وی از هواخواهان بناپارت محسوب می- گردید و ولی در اواخر حرکات کنسول اول را با سوء ظن نگریسته و چون برخی

اقدامات او را ناقص اساس جمهوری دید علم مخالفت با وی را برافراشت و بالاخره در زمان حکومت امپراتوری پس از آنکه ملاقاتی با ناپلئون کرد عدم اعتماد خود را بوی ثابت نمود از نظام برکنار و خارج شده و بتبلیغ جمهوری پرداخت و تا آخر عمر دقیقه از پیشرفت آمال خود فرو ننشست و تا آخرین لحظه عمر خود از دشمنان بناپارت محسوب میگشت.

عمده شهرت وی بواسطه دسیسه خائنانه‌ای است که در سال ۱۸۱۲

بر علیه بناپارت اجراء نمود

بطوریکه گفتیم ماله از جمهوری خواهان محسوب

### مجمع سری فیلادلف

میشد و با حکومت امپراطوری مخالفت میورزید و

حتی روزیکه با ناپلئون ملاقات کرد و برعکس همه دست دوستی را که از جانب امپراتور بسوی وی دراز شده بود رد کرد از آن تاریخ ماله تحت نظر اداره پلیس فرانسه که در راس آن فوشه معروف قرار داشت واقع شد تا روزیکه توطئه بترتیب زیر برای قتل ناپلئون ریخت.

در سال ۱۸۰۷ مجمع سری بنام فیلادلف در پاریس کشف گردید که ریاست آن با ژنرال ماله و معاونت آن باشنه و بنیامین کنستانت بود. آنان تصمیم گرفته بودند که هنگامیکه امپراطور در بایون (۱) اقامت دارد اعضاء مجمع باتفاق رفقایشان از قبیل مورو و لافایت دست با اقدامات شدیدی زده و اساس امپراطوری را برچیده و با کودتائی حکومت جمهوری را در فرانسه برقرار نمایند واضح است این فکر در موقعی که ناپلئون بمنتهای عظمت و اقتدار خود رسیده بود کاملاً بچه گانه بنظر میرسد.

بهین جهت عده از مجمع درخواست کردند که چون برانداختن امپراتور باین ترتیب محال است بهتر آنست که او را کشته و بامیرک او اساس امپراطوری

---

۱- محلی بود که ناپلئون بکار اسپانیا خاتمه داد.

را برهم‌زنند و بالاخره مجمع باقدام فوق مصمم شد و شخصی موسوم بزاک فرورا مامور کشتن امپراتور نمودند. جوان مزبور پدرش در انقلاب محکوم بمرک گردیده بود و بهمین دلیل وی باحکومت‌های انقلابی و بناپارت مخالفت کرده و میخواست انتقام پدر خود را از زمامداران این حکومتها باز ستاند.

بهمین جهت ماله ورفقاییش از این حس انتقام او استفاده کرده و بازویش را باخنجری مسلح نموده و بسوی قصر سن کلو فرستادند تا ناپلئون را که آنوقت در آنجا اقامت داشت مقتول سازد. فروپس از رسیدن بقصر و مشاهده ناپلئون از هیبت امپراطوری وحشت نموده و در نتیجه نتوانست ویرا مقتول سازد و دستگیر گردید. فرو بوسیله همدستانش نجات پیدا کرد ولی اینقسمت مانع آن بود که فوشه آنها را نشناسد.

شب بعد کلیه اجزای مجمع فیلادلف از طرف اداره پلیس توقیف گردیدند. ژنرال ماله نیز دستگیر و در مجلس میان دوساتی زندانی گردید. ماله مدتی در زندان باقی ماند فوشه رئیس پلیس

**خیانت فوشه** فرانسه که بواسطه توطئه‌ها و حقه بازیهایش میدانست بزودی مورد سوءظن امپراطور واقع خواهد گردید

شخص ژنرال ماله را حربه خود قرار داده و برای روز مبادای خود ذخیره نمود و برای آنکه ویرا باخود همدستان سازد بر آن شد که نخست مجلس او را تغییر داده و ناوی از در صلح درآید. فوشه برای آنکه ناپلئون را با این تغییر مجلس موافق نماید چنین وانمود کرد که ماله مریض بوده و در محاسب عادی بزودی خواهد مرد. بناپارت که بمرک ماله راضی نبود بنا پیشنهاد فوشه امر کرد ماله را به بیمارستان دکتر دو بوئیسون انتقال دهند. بیمارستان مزبور فقط مخصوص محبوسین سیاسی بوده و زندانیان آن در اعمال و رفتار خود کاملا آزادی داشتند. ژنرال ماله روز ۱۲ ژانویه ۱۸۱۰ باین بیمارستان منتقل گردید. ماله این شانس را بموسیو فوشه مدیون بوده. ماله

تا ۲۲ اکتبر ۱۸۱۲ که از آنجا فرار کرد براحتی زندگی مینمود.  
باین ترتیب فوشه کاملاً جلب نظر او را نموده و ماله را در دشمنی  
بافوشه سست نمود. و کم کم چنان ویرا فریفت که ژنرال او را از دوستان  
صمیمی خود محسوب داشت و این قضیه وقتی صورت عمل بخود گرفت که  
در ۵ ژوئن ۱۸۱۰ فوشه بدلائلی از خدمت معزول گردید و ژنرال ساواری  
بجای وی در رأس پلیس قرار گرفت از این تاریخ فوشه بانهایت دقت شروع  
بکار شکنی بر علیه بناپارت نمود و در ۱۸۱۲ اینمردیکی از عوامل بزرگ  
شورش محسوب میگردد.

حمله بناپارت بروسیه موقعیت خوبی بدست فوشه و ماله داد زیرا او  
همواره مترصد بود که بناپارت از پاریس دور شود و او بتواند آزادانه نقشه‌های  
خائنانه خود را اجرا نموده و یا بقول ماله «فرانسه را نجات دهد».  
هنگامیکه سربازان دلیرو از جان گذشته فرانسه در استپهای روسیه  
گرفتار سرما و قحطی و ضربات دشمن بودند کاغذی بمضمون زیر از شخص  
مجهولی بماله رسید. و شاید هم خود ماله آنرا جعل کرده بود :

« ۲۲ اکتبر ۱۸۱۲ »

«امروز جلسه مجلس سنا - بطور فوق العاده تشکیل و صورت تلگراف  
مبنی بر مرگ امپراطور در روسیه قرائت و نمایندگان مجلس باتفاق رای  
بانحلال حکومت ورژیم امپراطور دادند» . برخی مورخین براین عقیده‌اند  
که نامه مزبور را فوشه جعل نموده و برای ژنرال ماله فرستاده بود و  
میخواست باین وسیله وبدست ماله اساس امپراطوری را واژگون ساخته و  
انتقام شدیدی از شخص بناپارت بگیرد. در هر حال ماله بدون آنکه درصحت  
مندرجات فوق تردید نماید و بدون آنکه بموقعیت وخیم آنروز فرانسه دقت  
کند باخوشحالی وشعف باستقرار رژیم جمهوری و برآوردن آرزوی چندساله  
خود و نابود نمودن سبک حکومت امپراطوری همت گماشت اینعمل خیانتی

عظیم بود چه اولاً باعث جری شدن دشمنان فرانسه و ثانیاً باعث ضعف حکومت داخلی میگردد این طغیان پست ترین عملی بود که يك فرد میتواند نسبت بمیهن خود اجرا نماید.

فرانسه ۱۸۱۲ محتاج بیک اتحاد قوی بود سربازان دلاور و سرگردان در دشتهای پر برف روسیه بیش از هر وقت بهمکاری هموطنان خود نیازمند بودند و نمیخواستند در حالیکه از روبرو گرفتار صدمات دشمن اند از عقب نیز مورد حمله و ضربت رفق و همشهریهایشان واقع گردند. ولی از آنجائیکه گاهی طمع و حرص و جاه موجب خیانت میشود ماله نیز اقدامات خود را عین میهن پرستی دانسته و مفید بودن شورش را تصویب کرد و با تشویقات و تحریکات فوشه بعملیات خود ادامه داد. رفقای محبوس ماله عبارت بودند از بنیامین کنستانت و شنه و ژنرال لاهوری و ژنرال گیدال و چند نفر دیگر. ژنرال لاهوری از دوستان صمیمی ژنرال ماله و بواسطه افکار انقلابی خود در محبس لافرس محبوس بود.

ژنرال گیدال نیز بجرم ارتباط با انگلستان و فرستادن پسر خود بان کشور و شاید خیانت بفرانسه بزندان جلب گردیده و در همان محبس لافرس محبوس شده بود.

آبه لافون اسپانیولی نیز از کسانی بود که در همان بیمارستانی که ماله مدتها محبوس بود بجرم انگلیس خواهی زندانی و اخیراً مرخص و در منزلی استیجاری زندگی مینمود. پلی نیاک نیز از رفقای زندانی ژنرال بود. ماله در محبس با آنان و دوتن جوان اطربشی محبوس دیگر طرح الفت و یکرنگی ریخته بود.

ژنرال ماله بمحض دریافت کاغذ مزبور نخست لافون و رفقایش را از مرک بناپارت مخبر ساخت و در ضمن یکی از دوستانش ککرل نام را بوسیله پیغام فرستاد که لباسهای ژنرالیش را حاضر نماید تا بمحض فرار از بیمارستان

بدانها ملبس گردد • در جنب زندان وی سربازخانه پوپین کور قرار داشت که در آن ۱۲۰۰ نفر (از همان سربازانی که در اول کتاب ذکر کردیم یعنی در عین خدمت سربازی بکارهای خود نیز رسیدگی میکردند) استقرار داشتند و همین اشخاص مامور حفظ امنیت داخلی نیز (بطوریکه مشروحاً قبلاً بیان شد) بودند •

فرماندهی سربازخانه مزبور با کلنل سولیه (که از دوستان جدی و هواخواهان حقیقی امپراطوری فرانسه محسوب میشد) بود •

ژنرال ماله بطور مرموزی از بیمارستان گریخت • شاید این قسمت نیز با همدستی رؤسای بیمارستان بجای آورده شده بود •

شبانگاه بمحض خروج از محبس ژنرال ماله بالباس

مبدل بمنزل آبه لافون درآمد و همانجا تغییر لباس

داد و منتظر رفقای دیگرش گردید • بار دیگر

### اعلامیه ماله

• ماله اخبار واصله را بر فقایش گوشزد نموده و آنانرا بانقلاب و شورش

بر علیه امپراطور تشویق نموده و همان شب نیز اءزمیه بمفاد زیر انتشار داده

و پخش نموده • (هم میهنان ••••• هم شهریان ••••• سربازان •••••

بنابارت را تیغ منتقمین بشری از پای در آورد و از این تاریخ ظالم را بر فرانسه

حکومتی نیست خداوند متفقین را از این کار خیر پاداش نیکو عطا فرماید

و ما فرانسویان همواره مدیون این نیکی خواهیم بود •)

همان شب بدر و دیوار پاریس این اعلامیه برای استحضار پاریسیان

نصب و قسمتی از آن نیز بشهرستانها فرستاده شد ماله پس از صدور اعلامیه

فوق عازم سربازخانه پوپین کور گردید تا ۱۲۰۰ سرباز فوق الذکر را نیز

در سلك یارات خویش در آورد • کلنل سولیه بواسطه مرض در بستر

آرمیده بود و با ورود ژنرال ناشناسی مجبوراً بیای خاسته و ادای احترام نمود •

• ماله خود را چنین معرفی کرد «من ژنرال لامت از طرف ژنرال ماله فرمانده

قوای شورشی جمهوری خواه فرانسه مامورم که شما و سایر فرماندهان  
دوایر دولتی را از خبرمرك بناپارت امپراطور سابق فرانسه آگاه نمایم.  
و درضمن شکست ارتش فرانسه را در روسیه باطلاعتان برسانم.

و در ضمن خاطرشان نمایم که امپراطور فرانسه از این تاریخ منحل  
ورژیم جمهوری بجای آن مستقر شده است.»

و چون کلنل سولیه از این سخنان متعجب و متاسف گردید ژنرال  
لامت ساختگی چنین ادامه داد: « راست است شما مریض بودید و از حکم  
مجلس سنا اطلاع ندارید» و سپس عین حکم مجلس را از جیب در آورده  
و بوی ارائه داد.

برای سولیه شکی باقی نماند و ازمرك امپراطور اطمینان کامل  
حاصل کرد و باآنکه از طرفداران بناپارت محسوب میشد مجبوراً با ژنرال  
مزبور از دراتحاد درآمد.

ژنرال لامت نیز از طرف خود یعنی از طرف ژنرال ماله ریرا بدرجه  
ژنرالی ارتقاء و دوباره بفرماندهی همان سربازخانه منصوبش نمود. ژنرال  
لامت فرمانداد تا سربازان را بوسیله شیپو مجتمع سازند و سپس برای آنان  
سخنرانی زیر را ایراد نمود.

«سربازان رشید! امپراطور فرانسه در روسیه کشته شده است. ما  
سربازان از این پیش آمد بسیار خوشحالیم زیرا هرگز بحکومت يك تن  
خارجی راضی نبوده و اکنون نیز نمیخواهیم پسر حرامزاده ماری لوئیز و ناپیرش  
برما فرمانروایی داشته باشد. شما سربازان اکنون میتوانید ثابت کنید  
که سربازان بناپارت نبوده ولی از فرزندان فرانسه اید. رفقا! زنده  
باد جمهوری»

بعض آنکه سخنان ژنرال بایان یافت رفقایش یکدل و یکزبان  
فریاد زدند:



«زنده باد جمهوری»

«زنده باد ژنرال ماله»

ولی سربازان ساکت بودند و این سخنانرا باشکفته زیادی تحمل میکردند. آنان امپراطور خود را میپرستیدند و حاضر نبودند این گونه بوی توهین شود و نمیتوانستند باور نمایند که رفیق محبوب و پیشوای عزیزشان «سرجوخه کوچک» فوت شده باشد. و بهمین جهت از شدت تأسف لب از لب نگشودند.

ماله پس از خروج از سربازخانه باتفاق سایر رفقایش عازم محبس لافورس گردید تا ژنرال کیدال و ژنرال لاهوری را نیز نجات دهد. و بهمین نیت عازم زندان شده زندانبان و پاسداران در صدد مقاومت برآمده و خواستند از ورود اشخاص مظنون و ناشناس جلوگیری نمایند ولی ماله بزور متوسل گردیده و در زندان را باز نمود.

بفرمان وی رئیس زندان دستگیر و محبوس گردید. ژنرال لاهوری و ژنرال کیدال نیز از زندان آزاد شدند. و سایر رؤسای مخالف جمهوری نیز در آنجا محبوس گردیدند. ژنرال لاهوری بریاست پلیس منصوب شده و مامور دستگیر نمودن ساواری گردید.

ژنرال ساواری در دفتر مخصوص خود در اداره  
شهربانی مشغول تنظیم گزارش روزانه کشور  
بحضور امپراطور بود که یکی از دبیرانش سراسیمه

### ژنرال ساواری چه میکرد

وارد و چند برك از اعلامیه ماله را حضورش تقدیم نمود.

و وضعیت شهر را نیز تشریح کرد ساواری از خشم و غضب خون بصورتش صعود نمود و برای سرکوبی شورشیان چند فرمان فوری صادر کرد و خود برای ملاقات کلنل سولیه عازم شد ولی ناگهان از در اداره پلیس يك عده نظامی وارد و ماله باتفاق لاهوری وارد دفتر ساواری گردید. ژنرال

ساواری متغیرانه برسید مقصود از این حرکات چیست؟ ژنرال ماله گفت «یعنی امپراطوری منحل و جمهوری مستقرو ژنرال لاهوری بجای شما بریاست پلیس منصوب و شما نیز تاهنگامیکه دادگاه برای رسیدگی باعمالتان تشکیل شود بجای وی مجبوس خواهید بود.» و ماله در حال بسربازانش متوجه شده گفت همشهریها توقیفش کنید دستگیرش نمائید! و همان دقیقه ژنرال ساواری رئیس پلیس فرانسه را تحت الحفظ بزندان لاهورس منتقل نمود. ماله از آنجا خودش شخصاً عازم میدان واندم گردید که میدان مزبور مقرر فرماندهی کل سپاه پاریس یعنی محل کار ژنرال هولن بود. کلنل سولیه و معاونش کلنل راب وراتو نیز همراه ماله بودند.

ژنرال هولن بطریق معمول مشغول رسیدگی بامور **هولن مقاومت میکند** جاری شهر بود در این ضمن خبر رسید که ژنرالی بنام لامت مایل است ویرا ملاقات نماید. هولن

اجازه داد. لاموت وارد شد و پس از ادای احترام گفت امپراطور در روسیه کشته شده است و بنا بر فرمان مجلس سنا حکومت امپراطوری بحکومت جمهوری تبدیل یافته است و چون شما در نظر حکومت جدید مظنون هستبد بدینجهت شما را توقیف و کلید دفاتر و غیره را نیز حسب الوظيفه مضبوط میسازم. هولن بدون آنکه خون سردی خود را ز دست بدهد و غضبناك گردد. پاسخ داد «سخنان شما را شنیدم و آنرا باور نکردم زیرا اولاً بموجب فرمان عمومی قشون امپراطور سالم است و این خبر مرك او ساختگی است و در حال حکم قشونی را بوی ارائه داد. ماله چنین خواند.

فرمانت همگانی ارتش شماره ۲۷-اعلیحضرت ناپلئون در نهایت صحت و سلامت اند.

«هولن منتظر پاسخ ماله نگردیده و بصحبتش چنین ادامه داد «راجع بتوقیف نیز در صورت ارائه حکم حاضر میباشم» لاموت گفت حکم توقیف

شما را در مکانی خلوت ارائه خواهم داد. هولن فوراً از جا برخاسته و بسوی یکی از اطاقهای خلوت روانه گردید و لاموت نیز بدنبالوی روان شده هولن با فراست زیادی که داشت کاملاً متوجه حرکات لاموت بود. در طی چند قدم تا باطاق برسند ماله دانست که باحریف خونسرد و پرزوری طرف است و بدینجهت تصمیمات جدیدی راجع بژنرال مزبور اتخاذ نمود تا اینکه بمحل موعود رسیدند. بمحض رسیدن باطاق هولن رو برگردانیده و تقاضای حکم توقیفیه خود را نمود ژنرال ماله نیز پیروا طپانچه اش را بروی ژنرال هولن آتش نمود. هولن که از نخست متوجه خطر و دسیسه ژنرال ساختگی مزبور گردیده بود خود را بکناری کشید و گلوله چانه اش را خراشیده و به شیشه اصابت نمود. سربازان هولن بسوی محل واقعه دویدند هولن فوراً فرمان داد ماله را توقیف نمایند و دوتن از آجودانهای هولن ژنرال ماله را توقیف نمودند. سربازان هولن بدون آنکه بیاران ماله فرصت مدافعه دهند آنان را دستگیر کردند همان شب بوسیله نامعلومی فوشه توانست ژنرال ماله را ملاقات و تقاضا کرد از بات کاغذ ساختگی صحبتی نکرده و فوشه را که از محرکین او بود بمحکمه موفی نمایند. و درازاء فوشه حاضر شده نوع کاریکه فعلاً ژنرال باخارج داشته باشد انجام دهد.

دادگاه نظامی برای رسیدگی بکار ماله و دستیارانش

**محاكمه ژنرال ماله** در تحت نظر ژنرال دژان تشکیل و از ژنرال

**ورفقاییش** ماله - ژنرال گیدال - ژنرال لاهوری - کلنل سولیه

راتو و کلنل راب و ۱۸ افسر توقیف شده دیگر

بازپرسی بعمل آمد ماله در حالیکه بگناه خود اقرار میکرد بطوریکه وعده

داده بود کوچکترین اشاره بدسائس فوشه ننموده و کلیه جرائم را شخصاً بعهده

گرفت و از این عده ۱۴ تن که از جمله ماله و گیدال و لاهوری بودند محکوم

باعدام شدند و برخی محکوم بحبس و برخی از قبیل ژنرال سولیه یکدرجه

تنزل کرده و چون گول خورده بودند تبرئه گردیدند و بالاخره بناشد ساعت پنج صبح ۲۲ اکتبر ۱۸۱۲ آنان را دردشت گرونول اعدام نمایند.

صبح روز ۲۹ اکتبر ساعت ۴ صبح از نصف شب اعدام محکومین را بیدار نمودند ماله در حالیکه پیش آیش رفقایش حرکت میکرد گفت:

«رفقا... من هم فریب خوردم... کاغذ دژوغی جان ما را بخطر انداخت... و اکنون از شما معذرت میطلبم»

بالاخره بدشت مزبور رسیده و آنان را بخطر کردند. افسری مامور شد که چشم آنها را بیند ماله این قسمت را قبول نکرد و گفت:

«به بیند يك سرباز فرانسوی چگونه کشته میشود!» و سپس اضافه کرد «من مایلم خودم فرمان آتش را صادر نمایم» افسر مزبور در برابر این سرباز شجاع سلامی داده و عقب رفت. ماله هر خود را برهنه نمود و با آنکه برخی از رفقایش خونمردی خود را از دست داده بودند از او پیروی کردند. ماله فریاد زد «زنده باد جمهوری رفقما بزنیید!»

غریو شلیک تفنگها برخاست و در میان دود باروت بیکر آغشته بعمون ماله و همداستانش بزمین در غلطیدند و برای همیشه چشم از جهان پوشیدند بدین ترتیب ماله خود فرمان مرگ خویش را صادر و بامرک جوانمردانه هم آغوش گردیده.

نکته قابل توجه اینکه در این دسیسه مشاهده میگردد يك نکته قابل توجه این است که وقتی ماله و رفقایش امپراطور را کشته قلمداد نمودند هیچکس حاضر نشد بگوید فرانسه را ولیعهدی است که بعد از پدرش باید زمام امور را در دست گیرد و ماله نیز یکبار نام ولیعهد را بزبان جاری ساخت و آن وقتی بود که ویرا حرامزاده خوانده و مادرش را متهم نموده بود (۱) در هر حال ناپلئون وقتی برای این موضوع می اندیشید متاسف میشد. زیرا عملا مشاهده میکرد که فرانسویان را دیگر باو

علاقه‌مند نبوده و حاضر نیستند حکومت اخلاف وی را پس از مرگش بر سمیت شناسند. و هنوز فرانسویان باو دلبستگی کاملی ندارند بطوریکه قبل‌امند کور افتاد امپراطور فرانسه در وخیمترین مواقع ممکنه خبر مزبور را شنید و از این خیانت بسیار متاثر گردید زیرا انتظار نداشت يك فرانسوی هر قدر هم نسبت بر رئیس مملکت دشمن باشد حاضر شود هنگامیکه سر بازان فرانسه بایخبندان و سرما و جنک و سختی و قحطی در کشمکش هستند بچنین اقدامی خائنانه در داخله کشور اقدام نموده و موجبات ضعف ارتش را فراهم آورد.

ناپلئون نتوانست آنرا بمحض شنیدن خبر خود را بیاریس رساند و حتی بعد از دو ماه پس از واقعه و یا یکماه پس از شنیدن خبر مزبور بیاریس نرسید ولی انتشار همین خبر کافی بود که روحیه سر بازان را خراب و بازگشت امپراطور را تسریع نماید. زیرا وی میترسید که فرانسه - فرانسه عزیز که آنقدر خونها ریخته شده بود بار دیگر در آتش جنگهای داخلی و انقلاب سوخته و نابود گردد و شعله‌های عظمت آن در خاکستر فراموشی خفه گردد.

## بسوی پاریس

روز ۵ دسامبر ناپلئون با سمورگنی رسید و فوراً  
در لهستان نیروی مستقر در شهر ویلنا بارتش امپراطوری ملحق  
گردیدند.

ناپلئون دستور داد تا سپاهیان مزبور عقب سپاه فرانسه را محافظت  
نمایند زیرا هنوز مطمئن نبود که از پشت سر یعنی از سپاهیان روسی ایمن  
باشد. و چون اکنون بمکان نسبتاً موثقی یعنی لهستان رسیده بود بر آن شد  
که فعلاً ارتش را ترك و برای آنکه بوضعیت داخلی بیشتر رسیدگی نماید  
بفرانسه عزیمت و البته این عمل را پنهانی بعمل آورد

توطئه ژنرال ماله که خبرش بامپراطور رسیده بود حضور وی را  
در پاریس ایجاب مینمود و بالاخره همانروز تصمیم گرفت سپاهیان خود را  
وداع گفته و فرماندهی کل ارتش فرانسه را بنزدیکترین خوبشان حاضرش یعنی  
پادشاه مورا شوهر خواهرش واگذار نماید و سپس مارشال نی رامامور نمود  
تا سپاهیان را از نیمن گذرانده و زمستان را در منطقه که متعلق بمتحدین  
فرانسه باشد پایان رسانیده و در بهار بسوی پاریس آیند.

شب همانروز ناپلئون سرداران خود را بصرف شام دعوت نموده و پس از  
آنکه مارشال مورا را بفرماندهی منصوب نمود گفت:

«سرداران عزیزم! من شما را برای مدت کوتاهی ترک می‌کنم و مارشال  
مورا را بفرماندهی سپاه می‌گذارم امیدوارم همانطوریکه از من اطاعت می‌ورزید



از وی نیز اطاعت کنید • و همان اتحاد و اتفاق و هم آهنگی سابق بین شما  
باقی باشد»

ساعت ۱۰ بعد از ظهر ۵ دسامبر ۱۸۱۲ ناپلئون با تفاق ژنرال کولنکور  
بالباس مبدل در کالسکه نشسته و در کالسکه دیگر دوتن از صمیمی ترین دوستانش  
یعنی دروک و لایبو قرار گرفتند و از اسور گنی خارج شدند (۱) و در ده دسامبر  
بورشو وارد گردیدند و چون مسافرت پنهانی بعمل آمده بود ناچار چون مسافری  
در یک مسافر خانه عادی مسکن گزیدند با آبه پرادت وزیر مختار فرانسه در  
لهستان ملاقاتی کرد (۲) و سپس دوتن از وزرای لهستانی را بوسیله احضار نمودند  
و امپراطور از چگونگی و وضعیت لهستان استفسار نمود و در ضمن  
بآنان گفت :

---

۱- راجع بعزیمت امپراطور بسوی فرانسه از طرف مورخین عقاید  
مختلفی اظهار شده است .

ژنرال بوتورلین روسی میگوید :

« قضاوت های مختلفی در این باره کرده اند ولی باید دقت کرد که بناپارت  
گذشته از فرماندهی سپاه کسی بود که سرنوشت فرانسه بوی بستگی داشت .  
و واضح است در تحت تاثیر وضعیت مزبور وی میبایست امپراطوری فرانسه را  
محافظت کند و بهترین راه انجام این وظیفه عزیمت پیار بس بود تا در آنجا  
سپاهی بجای سپاه کبیر تهیه دیده خود را برای نبرد با وقایع آتیه  
حاضر کند . »

بواین میگوید :

« شنیدم که این عزیمت را از ترس و نامردی دانسته اند ؟ !

ناپلئون و نامردی ! کسانی که چنین نسبت و قیحی بامپراتور میدهند اصلاً او را  
نمی شناسند زیرا برای بناپارت بهترین زندگی ها زندگی در میدان  
جنگ است »

از این جا معلوم میشود که عزیمت بناپارت در نظر برخی و خصوصاً  
دشمنانش مورد سوء تدبیر واقع گردیده بوده است ولی بطوریکه فوقاً دیدیم



« فعلا با آنکه مجبور بعقب نشینی شده ایم ۱۲۰۰۰۰ سرباز دارم و اکنون برای آن عازم پاریس میباشم تا ۳۰۰۰۰۰ سرباز دیگر تهیه و دوباره در سواحل رود ادر و نیمین سپاهیان روسیه را نابود سازم »

ناپلئون باین وسیله میخواست برای عزیمت خود بهانه ای تهیه نماید در صورتیکه اصل موضوع غیر از این بوده است ؛ او از سرما و طبیعت زمستان شکست خورده بود و اکنون فقط برای دفع انقلابات فرانسه میرفت . سپس بگفته خود اضافه کرد :

« اگر زمستان در روسیه میماندم اطریش با پروس که در دوستی چندات ثابت قدم نیستند ممکن بود برضد من تحریکاتی نمایند . »  
و سپس بآنها گفت :

« فعلا شما ۱۰۰۰۰ سرباز بکمک فرانسویان بفرستید و من از ملت و دولت لهستان کاملا راضی بوده و امیدوارم بزودی استقلال از دست رفته خود را بچنگ آوردم . »

و پس از تشکر از وفاداری سربازان لهستانی در جنگ روسیه آنها را مرخص نموده و روز بعد در جاده ای که منتهی به « درست » می شد خمر گت نمود .

روز ۱۴ دسامبر بدرسد رسید .

پادشاه ساکس در درسد با ناپلئون ملاقات نمود و گفتگوی دوستانه بین آنان جریان یافت و دوباره اتحاد سابق را تحکیم نمودند و بالاخره ۴

بوتورلین روسی بابی طرفی کامل (با آنکه روس دشمن امپراطور بود) این عزیمت را واجب دانسته است .

برخی مورخین دیگر از قبیل کلنکور و کلنل ناهیه نیز در باره این عقب نشینی و عزیمت ناپلئون بیاریس سخنانی گفته اند .

۲- Abbépradi شرح ملاقات فوق را در کتابی بنام « سفارت من در ورشو در سال ۱۸۱۲ » ذکر کرده است

روز بعد یعنی در روز ۱۸ دسامبر ۱۸۱۲ وارد پاریس گردید.

بمحض ورود بقصر سلطنتی ژنرال ساواری رئیس اداره پلیس را احضار و قضیه شورش ژنرال ماله را از وی استفسار نمود و از اینکه چرا فوراً توطئه را کشف نکرده مورد توبیخش قرارداد.

ناپلئون چون میدانست پس از این لشکرکشی دوباره بروسیه غیر عملی است و متحدین نیز از ضعف فعلی وی استفاده خواهند کرد و موقع را برای انتقام مناسب خواهند یافت بتهیه سپاه برای دفاع از فرانسه پرداخت و خود را برای نبردهای خونین و مهیب دیگری آماده ساخت.

پادشاه مورا سپاهیان را فرمان داد تا پس از عبور از آلمان در خاور رود الپ در اقامتگاههای زمستانی توقف و منتظر رسیدن نیروی کمکی از جانب امپراطور باشند.

و خود نیز پس از آنکه فرماندهی سپاه را به پرنس اوژن پسرزن امپراطور ( پسر ژوزفین ملکه سابق فرانسه ) سپرد بسوی ناپل مقرر فرما ندهی و سلطنت خود عزیزت کرد.

پرنس اوژن نیز سپاهیان نیمه پراکنده فرانسوی را در ماکدبورگ مجتمع ساخت.

این عمل مورا خیانت بزرگی نسبت بفرانسه است زیرا بجای آنکه خودش که فرمانده کارآزموده بود فرماندهی سپاه را عهده دار باشد این مهم را بجوانی ناآزموده سپرده و خود بناپل عزیزت کرد.

این قشون کشی قوای فرانسه را بطرز مهملکی تحلیل برد و درحقیقت این اردو کشی را باید مقدمه اضمحلال امپراطوری فرانسه و اقتدار بناپارت دانست.

گرچه بعد از این نبرد فرانسویان در برخی از زدوخوردها و نبردهای سهمگین فاتح شدند ولی درحقیقت این فتوحات چون آخرین شعله‌های شمع می

بود که بزودی خاموش خواهد شد؟  
و این ضربت • ضربتی قوی و مهلك بود که پیکر فرانسه را ناتوان  
و بسختی مجروح کرده و موجب سقوط امپراطوری بزرگی شده و کشور  
را بسوی آتیه شومی رهبری کرد و بر خلاف انتظار ناپلئون بافتح مسکو،  
روسیه مغلوب نگردید • و برعکس ارتش کبیر بود که راه اضطلال پیمود و  
پایه کاخ باعظمت امپراطوری متزلزل گردید • از این تاریخ تا دو سال  
فرانسویان با هر گونه خصمی چون بدبختی قحطی، جنک، خیانت • و غیره ساختند  
ولی با این فداکاریها و با اینهمه تلاشها نتوانستند شاهد موفقیت را در آغوش  
کشند فقط تنها عاقبت نامیمون و مشئومی برای شخص امپراطور و فرانسه  
ایجاد گشته و با تبعید او و تقلیل سرحدات فرانسه خاتمه پذیرفت •

## نظری بچنگ روسیه

چنگ روسیه نزدیک به ۳۳۰۰۰۰۰ سرباز تلفات نخستین علت شکست فرانسه و متحدینش وارد آورد و بواسطه همین چنگ فرانسه دیگر نتوانست عظمت دیرین خود را بچنگ آورد علل بروز چنگ بطور کلی و بطور مشروح بحث شد و اینک نتایج و علل شکست را در نظر گرفته و از آن گفتگو میکنیم

قسمت عمده شکست فرانسه مربوط به واکنش طبیعت در برابر قوای فرانسه و سرمای شدید روسیه و اشتباهات بناپارت در طرح نقشه مراجعت و عبور و غیره و بالاخره سستی سرداران و قحطی و امثال آن بوده است.

ناپلئون بناپارت مردی بود که سراسر عمر خود را در میدانهای نبرد گذرانده بود این چنگ را نمیتوان نخستین چنگ سخت وی نام نهاد. بلکه این چنگ در برابر جنگهای چون آرکول، مارنگو، استرلیتز، و غیره یک نبرد عادی بشمار میرفت.

ولی باید در نظر داشت که ناپلئون برای مرعوب ساختن طرف سپاهی بتعداد ۷۰۰۰۰۰ سرباز تهیه دید و طرز تهیه آذوقه و سایر لوازم آنها را نیز کاملاً در نظر گرفته بود ولی با آنکه وی سرباز و سردار کار آزموده بود و میبایست پیش بینیهایش کاملاً صحیح باشد نتوانست یا درخواست کوچکترین اندیشه درباره مردم جسور روسیه و شهامت آنان بنماید.

و جاسوسهای وی نیز نتوانستند آنطور که باید روحیه ملت روس و عناد آنان را بافرانسویان گزارش دهند و امپراطور نیز ندانست که ممکن

است افراد روسی حتی از جان و مال خود گذشته و آنان را طعمه آتش نمایند تا بدست فرانسویان نرسد. این نبرد تا آن زمان در نوع خود بی سابقه بود و بهیچوجه در هیچیک از جنگهای امپراطوری، ناپلئون گرفتار چنین مردمی سرسخت و جسور و دلاور نگردیده بود.

یکی از علل بزرگ شکست فرانسه سرسختی و ایستادگی منفی روسها بوده است. رودخانه‌های نیمن، ویستول و برزینا نیز آرامگاه خوبی برای فرانسویان تشکیل داده و آنان را بعلل مختلفه بلعیده و در بهار سال بعد نعششان را بدست روسها سپردند. قحطی نیز از جمله علل مزبور است.

در دهات و شهرهای بی سکنه بهیچوجه لوازم زندگی یافت نمیشد و ارتش فرانسه اگر امید بدست آوردن مایحتاج زندگی را از این شهرهائیکه در آتش کینه نسبت به فرانسویان سوخته بود داشت امید بپهوده‌ای در سر مییخت. پیش‌بینی امپراطور راجع به زمستان نیز درست در نیامد زیرا زمستان سهمگین و مرگ‌آور روسیه بر عکس پیش‌بینی و استخراج علماء جوشناسی پنج هفته زودتر فرا رسیده بود. و همین قسمت باعث شد که سربازان فرانسوی که پوشش کافی بعلت فوق‌الذکر همراه نیاورده بودند چون برك خزان بزمین ریخته و دیگر برنخیزند.

دسیسه ژنرال ماله وسیله خوبی برای کمک بدشمن و تضعیف روحیه سربازان فرانسوی بود و واضح است سربازان چه قدر از این عمل یعنی انقلاب داخلی هراسناک بودند. کینه روسها، سرمای روسیه، فرار سیدن زمستان بی‌موقع، شکسته شدن پلها، قحطی، دسایس و شورشهای داخلی فرانسه و بالاخره همه و همه سبب ناپودی امپراطوری فرانسه و علل اصلی شکست آنها در این نبرد بودند. و حال برای آنکه بیشتر علل عقب‌نشینی و شکست فرانسه واضح شود از اول لشگرکشی شروع بقضاوت نموده و انتقاد مینمائیم.

## علل شکست

۱- اشنباه بناپارت در گردآوری سپاه و تعداد تقریباً ۷۰۰۰۰۰ تن سرباز و شک در اینکه ممکن است وی نیز بسرنوشت شارل دوازدهم گرفتار شود؛ واضح است لشگری باین تعداد با ذوقه مفصای محتاج است و در شهرهایی که شرح کامل آنرا بیان کردیم چگونه میتوان برای این عده زیاد غذا و علیق تهیه کرد.

۲- ارتش فوق با آنکه ظاهراً از متحدین فرانسه تشکیل شده بودند ولی حقیقت کوچکترین تجانسی بین آنان نبوده و ناپلئون نیز رعایت اینة سمت را ننمود. و بطوریکه دیدیم ارتشی مرکب از ملل مختلفه تشکیل داد. که کوچکترین شرکتی در منافع حیاتی یکدیگر نداشتند و حتی برخی چون پروس و اطریش ترقی فرانسه و منافع او برایشان غیر قابل جبران محسوب میشد.

۳- در ویلنا ناپلئون گمان میکرد روسها بورشو حمله خواهند کرد و پابتخت کشور متحد وی لهستان را مورد تهدید قرار خواهند داد. و روی همین نظر هشتاد هزار تن سرباز مقابل روسها قرار داد. و سیصد هزار نفر نیز بعنوان حمله بر جناح راست در عقب دشمن نگاه داشت و همچنین تصور میکرد با گراتیون در گردنو بیار کلی دوتولی خواهد پیوست و این فرض صورت تحقق بخود گرفت ولی سپاه مامور جلوگیری از این پیوستن کافی نبود.

۴- ناپلئون ریاست نیروهای بزرگ را بچندتن خویشانش سپرده بود مثلاً ژروم که خود بناپارت او را «سفیه و ولخرج» نام نهاده بود بریاست یک لشکر منصوب گردید و البته کسیکه بسفاهت شخصی مقرر است نباید او را در راس یک سپاه نیرومند قرار دهد.

گذشته از این پادشاه ژروم دارای ارزش و اطلاع نظامی نبود بلکه فقط روی برادری ناپلئون باین مقام انتخاب گردیده بود. و واضح است کسیکه حتی مراحل سربازی را نیز ندیده باشد چگونه میتواند ریاست و فرماندهی نماید؟

یا پرنس اوژن با آنکه بارها از خود گذشتگی و فداکاری بیمانندی بروز داد ولی تدبیر و نیروی فرماندهی رانداشت و البته اگر بجای وی سردار دیگری چون ماسنا که ارزش نظامیش در آنروز فوق العاده بود می گماشت شایسته تر بود و یا ممکن بود فرماندهی سپاه را بشخص دیگری لایقتر از اوژن محول نماید. باید دانست که پرنس اوژن کلیه هنر نمائیهای خود را در زیر دست مارشال ماسنا بروز داده بود و گرنه خود لیاقت و نبوغ فرماندهی نداشت.

۵- امپراطور فرماندهی کل سپاه را شخصا بعهده گرفت و هیچگونه استقلالی بفرماندهان زیر دست خود نداد. البته با در نظر گرفتن طول جبهه روسیه و کندی وسائل مخابرات و رفت و آمد آنروزی محقق و معلوم است که يك فرمان از ستاد ناپلئون صادر میشد چقدر طول میکشید تا بدست فرماندهان مربوطه رسیده و اجرا نمایند.

حق آن بود که اقلا بناپارت برای فرماندهان استقلالی قائل شود تا بتوانند آنان نیز بنوبه خود کمکی بمنظور امپراطور نموده و زودتر به نتیجه جنگ که فتح باشد نائل گردند.

ولی برخی از مورخین این قسمت را اجزاء علل شکست ندانسته و بلکه وحدت فرماندهی را از علل پیروزی می شمارند و گفته اند اگر بناپارت غیر از این میکرد سرداران نمیتوانستند آنطور که باید منظور اصلی فرمانده را عملی نمایند.

در هر حال با اذعان باینکه وحدت فرماندهی از شرایط اولیه فتح است ولی در اینجا با در نظر گرفتن طول جبهه و دلائلی که سابقاً ذکر شد لازم بود که فرماندهان در عملیات و کار خود مستقل باشند تا بتوانند در صورت لزوم نیز اقداماتی بنمایند. و خلاصه این قسمت نیز از علل شکست بنظر میرسد.

۶- در مسکو آ- بطوریکه دیدیم بارها سردارانی چون نی. داو و برتیه از امپراطور تقاضا کردند قوایی بمدد آنها بفرستد ولی ناپلئون از ترس اینکه مبدا فردا نیز جنگی روی دهد و وی بدون لشکر ذخیره ماند از کمک

بآنها خود داری کرده و در نتیجه تلفات زیادی روی همین احتیاط بفرانسویان وارد آمده و چنانکه دیدیم در کلیه زدوخوردهائی که با این احتیاطها پیش آمد شکست نصیب فرانسویان گزدید گوئی ناپلئون در این جنگ بخصوص فراموش کرده بود «فرماندهی که قوای ذخیره خود را برای فردا نگهدارد شکسته خورده است»

۲- سپاهیان فرانسه بفرمان امپراطور در هنگام ترك مسکو بصورت ستونهای پشت سرهم بفاصله یکروز راه شهر را ترك کردند اینعمل موجب شد که اولاً راهپیمائی و تخلیه سه روز وقت سربازان را تلف نماید در حالیکه آنموقع دقایق برای سربازان فرانسه ارزش حیاتی داشت. گفتیم اگر آنها بطور ستونهای متوالی خارج نشده و بصورت جمع همانطور که در هنگام حمله بمسکو حرکت کرده بودند خارج میشدند اولاً مقدار سه روز وقت صرفه جوئی میشد و ثانیاً مقدار وسیع ترین زمین تصرف و شاید آذوقه زیادتری بدست میآوردند و از قحطی و بی آذوقه گی کمتر تلفات میدیدند. اینکه سرخی از مورخین نگاشته اند اینگونه راهپیمائی مطابق منطق و عقل بوده نمیتوان قبول کرد.

زیرا آنان معتقدند که راهها برای حرکت سپاه در مجاورت یکدیگر صلاحیت نداشته در صورتیکه همین راهها بقول مورخین هنگام حمله بروسیه صلاحیت حرکت بطور جمع را داشته است.

در اسمولنسک نیز این خطا تجدید گردید و بیشتر باعث تلفات و زحمات شد. تازه بعد از این همه تلفات ناپلئون در قریه اورچا متوجه اشتباه خود گردیده، و امر کرد سپاهیان بطور مجتمع کوچ نمایند.

بقیه عواملیکه در شکست تاثیر داشتند عبارت اند از شکسته شدن پلها و غرق سربازان در رودخانه های منجمد روسیه و غیره است همانطور که گفتیم قحطی از علل بزرگ شکست مزبور بشمار میآید.

باید گفت که اصلاً تحویل آذوقه چنین سپاهی ولو آنکه خواربار باندازه کافی در دسترس باشد با در نظر گرفتن وسایل حمل و نقل آنروز خالی از اشکال نظر نمیرسید.



دیگر از علل بزرگ شکست بزعم کلیه مورخین گیتی فرا رسیدن زمستان بیهوده و قبل از وقت و کمر شکن روسیه است و چنانچه سرما پیش از هنگام موعود نرسیده بود بناپارت با همه سختیهای طاقت فرسای نبرد مقاومت کرده و کمر درزیر بار آن خم نمینمود و حتی امیدوار بود مانند سایر جنگها جنگ روسیه را با پیروزی پایان رساند و صفحه درخشان دیگری بر تاریخ پرافتخار زندگیش بیفزاید و ولی خشم طبیعت باعث شکست گردید و آری نبرد باقوای طبیعت خارج از نیروی بشری است و قوای برابر دو چندان قوای مزبور نیز شاید نمیتوانست در آن نبردهای گریزناپذیر و خستناپذیر بیشتر متحمل میگردد و تنها نبوغ شخص ناپلئون بناپارت بود که توانست از تلفات بیشتری جلوگیری نماید خود امپراطور متوجه سخت گیری و خشم طبیعت شده و روزی در سنت هلن! متوجه این قسمت گردیده و چنین گفت «بجنگ مردان و سپاهیان مسلح روسیه رفته بودم نه به جنگ طبیعت خشکین و اگر روسها بتهائی و بدون یاری ژنرال زمستان به نبرد من آمده بودند بدون تردید آنان رانایا بود میساختم ولی نتوانستم طبیعت برف، سرما، و یخبندانرا نیز نابود سازم»

پس از ذکر این علت که بزرگترین علل شکست بشمار است باید مخالفت دولت انگلستان و عناد او را با فرانسه ناپلئونی از علل شکست دانست و دولت روسیه اگر مداخلات و تحریکات انگلستان نبود ممکن بود با شرایطی سهل و مطابق دلبخواه امپراطور فرانسه حاضر بصلح شود ولی بطوریکه مکرر دیدیم انگلستان و سفیر فوق العاده او در دربار روسیه مانع از اجرای این عمل شده و الکساندر متلون المزاج و مست اراده را از صلح با فرانسه باز میداشت و کلیه تلاشهای بناپارت برای اجرای این منظور عقیم مانده و تمامی تهدیدات و تطمیعات و ندهای صلح خواهانه او بی نتیجه ماند.

باین ترتیب جنگ بزرگ و مهیب روسیه بدون اخذ نتیجه جنگ روسیه نتیجه پایان یافت و ملل تحت لوای امپراطور که تا کنون از ترس سپاهیان رشید فرانسه دم نمیزدند ناگهان علم طغیان برافراشته و برضد فرانسه شورش نمودند این عمل نخستین و مهمترین نتیجه شکست روسیه میباشد.

دول بزرگ نیز که مترصد انتقام از فرانسه مقتدر بوده و همواره طالب موقعیتی بودند که بتوانند فرانسه را نابود نمایند وقت بدست آورده و سپاهیان خود را برضد امپراطوری فرانسه مسلح نمودند خلاصه از اجتماع این دو نتیجه یعنی مسلح گشتن دول بزرگ و شورش دول کوچک اتحادی بدید آمد که در تاریخ قرن نوزدهم بنام اتحاد هفتم مشهور است.

و نتیجه این اتحاد که از نتایج مستقیم جنگ روسیه است اضمحلال امپراطوری فرانسه میباشد.

امپراطوری معظمی که بر روی اجساد هزاران سرباز فداکار فرانسوی ایجاد شده بود و پایه آن با خاک و خون همان سربازان نیرو و بالا گرفته بود بسبب همین جنگ در ظرف دو سال چنان مضمحل و در هم شکسته گردید که غیر قابل تصور است.

خلاصه این جنگ مقدمه اضمحلال امپراطوری معظم فرانسه و نخستین تیشه بر پایه بزرگترین و مقتدرترین حکومتهای آنروزی است و نخستین پله پرتگاه مخوف عظمت فرانسویان و بالاخره اولین مرحله از دست رفتن قدرت بیمانند امپراطور ناپلئون مظهر امپراطوری فرانسه بود.

**پایان**

۲۶ / مهرماه - ۱۳۲۲

# ماری والوسکا

یا

عشق‌بازی بناپارت

---

که فراهم آورده جواد اقبال است

بخوانید تا به اهمیت و موفق بودن ناپلئون

بناپارت واقف و او را کاملاً بشناسید

ارزش ۳۰ ریال